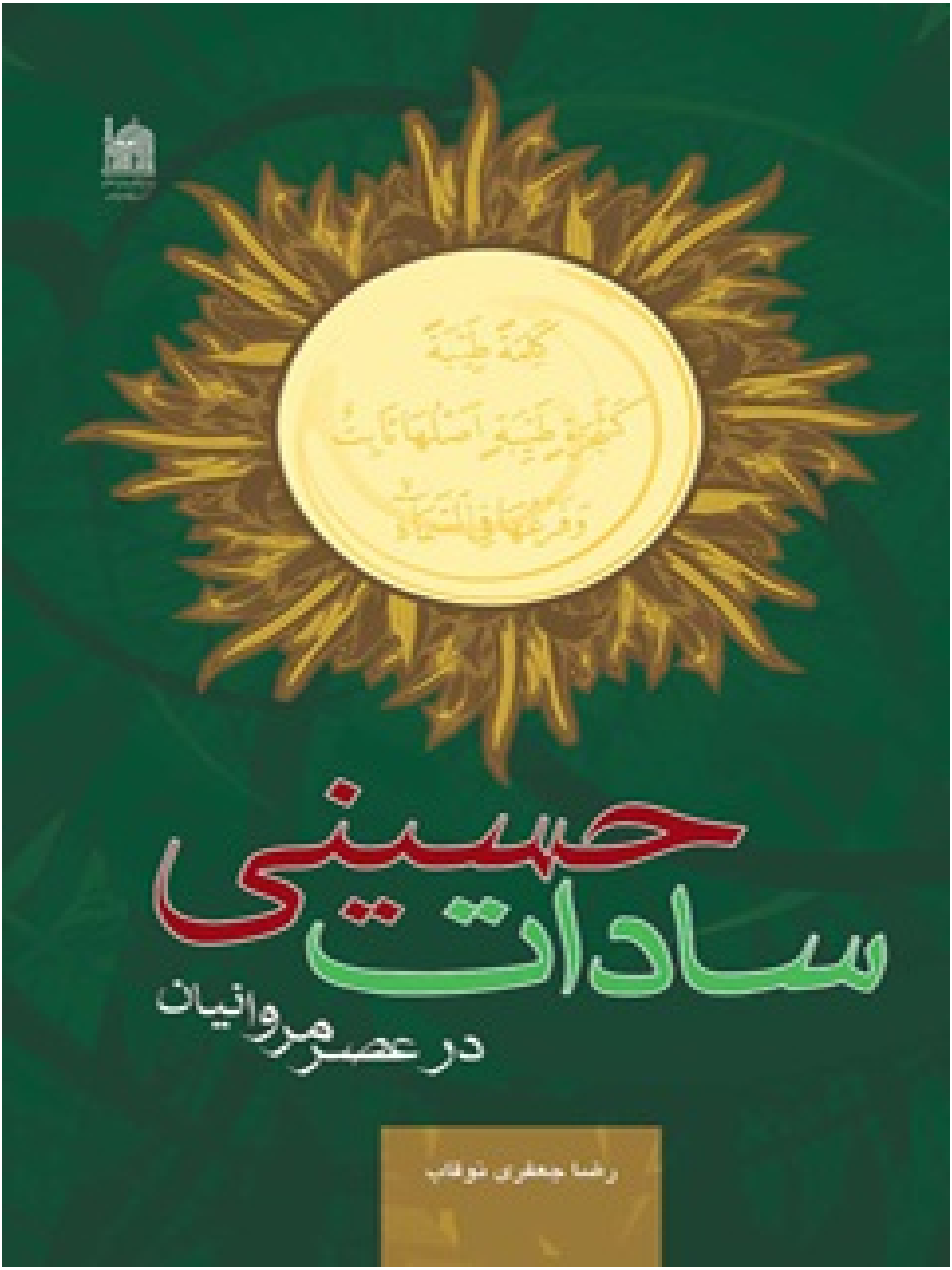

ساداتِ حسینی
در عصر مروانیان
رضا جعفری نوقاب

بسم الله الرحمن الرحیم

سادات حسینی در عصر مروانیان

نویسنده:

رضا جعفری‌نوقاب

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سادات حسینی در عصر مروانیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : جعفری نوقاب، رضا

عنوان و نام پدیدآور : سادات حسینی در عصر مروانیان/ رضا جعفری نوقاب.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهاشهای اسلامی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۱۷۴ ص.: نمودار.

شابک : ۱۹۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۱۷۶-۸ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص [۱۶۷] - ۱۷۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : سادات حسینی (خاندان)

موضوع : مروانیان (خاندان)

موضوع : شیعه -- تاریخ -- ۶۱ - ۲۵۰ق.

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۵۳/۷/ج۷س ۲ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۱۶۰۹۸

ص:۱

اشاره

سادات حسینی در عصر

مروانیان

رضا جعفری نوقاب

ویرایش: محمد طاهرچهارجوی

فهرست مطالب

ص:۴

سپاسگزاری و قدردانی

سپاس می گزارم آفریدگار گیتی را که مرا توفیق داد تا قدم هایی هر چند کوچک در مسیر روشن کردنِ نکته های مبهم زندگانی سادات حسینی در دوره خلافت مروانیان بردارم.

این اثر هر چه باشد، انگیزه پرداختن به آن، جز کشف واقعیت ها و تقویت معنویّت و خدمت به خاندان اهل بیت علیهم السلام نبوده است.

در این جا شایسته است از مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم علیه السلام که زمینه این کار را فراهم ساخت، از آقای دکتر سید حسین فلاح زاده و از آقای دکتر حسن حضرتی و از واحد ویراستاری، آقای چهارجوی و دکتر یحیائی که در این کار زحمت کشیده اند تشکّر کنم.

ص:۷

مقدمه

کتاب با ارزش سادات حسینی در عصر مروانیان نوشته جناب آقای رضا جعفری نوقاب در دو بخش و با ۸۷ منبع قدیم و جدید معتبر بـا روش تحقیقی، بخش مهمی از تاریخ صـدر اسـلام یعنی تمـام قرن اول و ۳۳ ســــال از قرن دوم را در بر می گیرد و برخورد سادات حسینی را از قیام حضرت امام حسین بن علی، جد سادات حسینی، تا حضرت امام جعفر صادق علیهم السلامبا بنی امیّه روشن می کند.

ایـن دوران یکی از پر حـادثه ترین و در عین حـال، سـرنوشت سـازترین دوره هـای حیـات اسـلامی است که از سـویی سـتم بر خانـدان پیغمبر و علی علیهماالسـلام، که پس از رحلت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله آغاز شده بود، به اوج خود رسـید و با شهادت سـر سلسـله این خاندان حضـرت امام حسـین آغاز گردید و با شـهادت زید بن علی بن الحسـین علیهم السـلام به پایان رسـید. و از سوی دیگر در همین دوران، فتوحـات اسـلامی در شـرق تـا دروازه چین و در غرب، تـا انـدلس و مرزهـای فرانسـه گسترش یافت، این فتوحات که عمـدتاً پس از سـیطره اسـلام بر شـبه جزیره عربستان در حیات رسول اکرم و در عصـر خلفای راشدین، کشور ایران و مصـر و شامات و بخشـی از افریقا و آسیای مرکزی را فرا گرفته بود، در عصر اموی تا آن حد که گفته شد توسعه پیدا کرد.

بنابراین، بررسی جامع این دوران، بحث در این دو جهت را می طلبد

ص:۹

یعنی باید هم علل و کم و کیف ستمها بر خاندان علوی، که توسط خلفای اموی ستمگر صورت گرفت، و هم موجبات آن همه فتوحات درخشان که پس از آن در عصر خلفای بنی عباس تقریبا متوقف گردید، روشن گردد.

در این کتاب که شامل دو بخش امویان و حسینیان است در ببخش اول، ستمهای بنی امیه بر آل علی خصوصا و بر دیگر مردم عموما به تفصیل آمده است، هر چند راجع به اعمال برخی از خلفای این سلسله احتمالاً مطالبی آمده که ممکن است از سوی بنی عباس جانشینان آنان برای بی آبرو کردن رقیب نزد مردم شایع شده باشد.

زیرا همان طور می دانیم و در این کتاب هم آمده است تبلیغات بنی عباس علیه بنی امیه از آغاز قرن دوم شروع گردید و تا توانستند فجایع اعمال آنان را نشر دادند، بدون اینکه در مقام مبارزه با رقبا مقید به راست گفتن باشند.

بنی عباس که در ابتدا از آبروی علویان بهره می بردند و در آغاز سخنرانیهای تبلیغی خود علیه بنی امیه با ذکر فاجعه کربلا و روضه خوانی شهدای عاشورا احساسات پاك مردم را علیه آن سلسله ستمگر تحریك می كردند، باكی از دروغ و ناسزا گفتن نداشتند و احیانا بخشی از آن دروغها در تاریخ، که عمدتا در عصر بنی عباس نوشته شده، باقی مانده است.

در بخش اول این کتاب، به طور مستوفی در خصوص ستمهای بنی امیه و انحراف مذهبی آنان گفتگو شده است که عمدتا حق است، امّا گاهی خالی از مبالغه نیست. اما در این بخش از فتوحات اسلامی به اجمال و بدون شرح و بسط در علل چنان خدمتهای به جا مانده به اسلام از سوی گروهی ستمگر و بی دین سخن رفته است.

در این دوران پس از فتوحات، آثاری از آن خاندان در شام و مصر و

جاهای دیگر، به خصوص در آندلس مانند جامع قرطبه و جز آن به جای مانده که حاکی از یک نوع علاقه و دلبستگی سازندگان آنها به اسلام است، و تا امروز جزء مفاخر اسلام و مسلمین به شمار می آید. و تا این نکته های تاریک و تضاد بین آن همه ستم و این کارهای درخشان روشن نشود، برای محققان بی طرف، سخنها قابل هضم نیست. و این همان کاری است که بر عکس روش معمول بین ما، طرفداران خلفا و بنی امیه روی آن تکیه می کنند، و خدمت آنان را به اسلام با شرح آثار به جای مانده از ایشان به رخ تاریخ می کشند.

حلّ این معضل نیاز به بحث فراوان دارد. به اجمال می توان گفت: آنها به طور کلی بی علاقه به اسلام نبوده اند، اما کسانی را که خار راه پیشرفت خود می دانستند دشمن خود دانسته و از هیچ ستمی درباره آنان به خصوص نسل کشی در خاندان علی خودداری نمی کردند. و به تعبیر دیگر پیشرفت اسلام و شکوفایی دولت اسلامی را به نفع خود می دانستند، شاید هم در بین آنان کسان دیگری شبیه خلیفه عادل «عمر بن عبدالعزیز» وجود داشته و یا مایل بودند که به چنین کارهای شایسته ی دست بزنند.

به علاوه، اگر دستگاه خلفای این سلسله ستمگر بودند اما در بین جامعه اسلامی افراد مؤمن و مخلص و از جان گذشته ای وجود داشتند که در راه گسترش دولت اسلامی، و غلبه آن بر کفار کوشا بودند، و آنان از قدرت دولت اسلامی که در اختیار آنان گذاشته شده بود، برای خدمت به اسلام بهره می گرفتند بدون اینکه توجه کنند که سران آن دولت، تا چه حد مسلمان هستند.

این خلاصه سخن ما در بخش اول. اما در بخش دوم آنچه نوشته اند با ارزش اما شاید ناکافی است.

ص:۱۱

و اینک سه نکته را به آن اضافه می کنیم:

اول - اینکه شهادت امام حسین علیه السلام در جهان اسلام خاندان اموی را رسوا کرد که در شرف انقراض قرار گرفت، و لااقل رشته سفیانی آنان از چنان بین رفت، و اگر نیرنگهای مروان کار کشته از یک سو، و درگیری رقبای آنان چون آل زبیر و مختاریان از سوی دیگر نبود، سلسله بنی امیه به کلی از صفحه روزگار بر می افتاد. اما رشته دیگر آنان مروانیان تا حدود شصت سال دیگر به فرمانروایی خود ادامه دادند و اتفاقا خدمات سلسله اموی به گسترش فتوحات اسلامی که قبلاً گفته شد، عمدتا به وسیله همین مروانیان صورت گرفت.

تا اینکه شهادت زید بن علی، که آن نیز مانند شهادت جدش امام حسین علیه السلام در جهان اسلام فاجعه ای بزرگ مانند فاجعه کربلا شمرده می شد، هر چند چنان که باید در بین شیعیان شناخته نشده است، آبروی خلفا را بسیار خدشه دار کرد و سرانجام حدود ۱۲ سال پس از شهادت زید، با قیام بنی عباس و سوء استفاده آنان از این دو فاجعه دردناک، خلافت مروانیان هم از میان رفت.

دوم - اینکه نقش امامان پس از امام حسین یعنی: امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام و پیروان آنان در قبال مروانیان بیش از آنچه در کتاب آمده سزاوار بررسی است.

سوم - اینکه حرکتهای پنهان سادات حسینی هم که عمدتا در دوران بنی عباس آشکار گردید، در پایان دادن به خلافت سلسله بنی امیه نقش داشته است، و شایسته است بخش سومی در این خصوص به کتاب اضافه، و یا کتابی دیگر در این باره نوشته شود. وصلی اللّه علی محمد وآله الطاهرین.

۱۰/۱۰/۱۳۸۶ محمد واعظ زاده خراسانی

بخش اول: مروانیان و شرائط سیاسی عصر آنان

اشاره

فصل اول: مروانیان

فصل دوم: اوضاع سیاسی - اجتماعی و فرهنگی عصر مروانیان

ص:۱۳

فصل اول: مروانیان

مقدمه

امویان پس از صلح امام حسن علیه السلام، در سال ۴۱ هجری آشکارا و رسمی خلافت را به دست گرفتند. بنیانگذار سلسله آنان، معاویه بن ابی سفیان برای به خلافت رسیدن و استقرار سلطنت خویش تمهیدات فراوانی به کار برد.

امویان به دو شاخه تقسیم می شوند: شاخه اوّل منسوب به ابوسفیان و مشهور به سفیانیان است که شامل معاویه و فرزندش یزید و نوه اش معاویه بن یزید می شود که در سال ۴۱ تا ۶۴ هجری به مدت ۲۳ سال توانستند حاکمیت و خلافت را به دست بگیرند. شاخه دوم مربوط به فرزندان ابی العاص است که مؤسس آن مروان بن حَکَم و آخرین آن ها مروان بن محمد بن مروان مشهور به حمار است که به مروانیان (۶۴ – ۱۳۲) مشهورند.

گروه مروانیان تا سال ۱۳۲ هجری که تاریخ انقراض سلسله امویان

ص:۱۵

است، بر مسند خلافت مسلمانان تکیه زدند و حدود ۶۷ سال قدرت و حاکمیت را به دست گرفتند.

معاویه (۴۱ – ۶۰ه .)

معاویه در زمان فتح مکه مسلمان شد(۱)، امّا همانند پدرش ابوسفیان به دین اسلام دلبستگی نداشت. معاویه توانست در زمان خلافت ابوبکر (۱۱ – ۱۳)، زیر فرمان برادرش یزید بن ابی سفیان مأمور فتح شام شود و چون یزید، از طرف خلیفه والی دمشق شد، معاویه را حکمران اردن کرد.(۲)

چون یزید بن ابی سفیان در زمان خلافت عمر (۱۳ – ۲۴) درگذشت، عمر حکومت دمشق را ضمیمه قلمرو معاویه کرد و عزل و نصب حکّام را نیز به او واگذاشت. معاویه بدین گونه توانست ۲۰ سال در شام حکومت کند و هر کاری را که بخواهد، انجام دهد. او تا زمان کشته شدنِ عثمان، حاکمیت بر دمشق، شام و نواحی اطراف آن را در دست داشت و در هنگامی که علی علیه السلامبه خلافت رسید، پیراهن خونین عثمان را عَلَم کرد و مدّعی خونخواهی عثمان شد. معاویه پنج سال با علی علیه السلام درگیری داشت

و با جنگ، خون ریزی و نیرنگ به مقابله با امام علیه السلامپرداخت، تا سرانجام

علی علیه السلام در سال ۴۰ هجری بر اثر ضربت شمشیر ابن ملجم به شهادت رسید و فرزندش امام حسن علیه السلامبه امامت رسید.

معاویه با حیله و مکر توانست لشکر و نیروهای امام حسن علیه السلام را

پراکنده کند تا جایی که لشکریانش به خیمه ای که امام حسن علیه السلام در آن

۱- جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، قم، شریف الرضی، چاپ اوّل، ۱۳۷۰ش، ص۱۹۴.

۲- خیرالدّین زرکلی، الأعلام، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ هفتم، ۱۹۸۶م، ۷/۲۶۱.

بود، حمله ور شدند و خواستند امام علیه السلام را از بین ببرند، لذا امام علیه السلام پذیرفت که با معاویه صلح کند و خلافت را با شرط هایی به او واگذارد.

معاویه از این زمان خود را امیرالمؤمنین خواند و گفت: من اولین سلطان و آخرین خلیفه هستم.(۱) او توانست با کمک کارگزاران خویش همچون مغیره، زیاد بن ابیه، عمرو عاص و مروان، تمامی شورش های داخلی را که در آن زمان به ویژه توسط خوارج و شیعیان به وقوع می پیوست، را خاموش کند و با زور و ستم و یا مکر و حیله، قدرت و خلافت خویش را تحکیم بخشد. او مدّت بیست سال با زیرکی و بردباری بر امور مسلمانان نظارت و به آن ها امرو نهی می کرد.(۲)

وی در سال ۶۰ هجری درگذشت و فرزندش یزید که برای به خلافت رسیدنش از پیش بسیار کوشیده بود، به خلافت رسید. یزید سه سال بیشتر خلافت نکرد، امّا در این مدّت کوتاه، به سبب عدم سیاست و تدبیر، جنایت هایی مرتکب شد که اوضاع بر ضدّ او متحول گشت. او در سال اول خلافتش در واقعه کربلا امام حسین علیه السلامو یاران باوفایش را به

شهادت رسانید و خانواده و اهل بیت ایشان را به اسیری به کوفه و شام برد. در سال دوم، سپاه او مدینه را سه روز غارت و بر مال و ناموس مردم شهر دست درازی کردند، و در سال سوم، خانه کعبه را مورد تاخت و تاز قرار دادند تا این که خبر ناگهانی مرگ وی به سپاهیانش رسید و آن ها دست از جنگ کشیدند و به شام برگشتند.

۱- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ، بیروت، نشر دارالفکر، چاپ اوّل، ۱۴۱۸ه .، ۹/۱۷۷.

۲- محمد بن علی بن طباطبا، یا ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیه، قم، نشر شریف الرضی، چاپ اوّل، ۱۴۱۴ه ، ص۱۴۲.

بحران در حکومت سفیانیان

با مرگ یزید در سال ۶۴ هجری، فرزندش معاویه به خلافت رسید، امّا چون مرد ضعیفی بود، چهل روز و به قولی دو ماه بیشتر خلافت را به دست نداشت. برخی معتقدند که او خود، مایل به امر خلافت و حکومت نبوده است. وقتی مرگ معاویه دوم رسید، بنی امیه بر او گرد آمدند و گفتند: از خاندان خود، هر که را می خواهی، جانشین خودت قرار ده.(۱) امّا او گفت: به خدا، من حلاوت خلافت بر شما را بخشیده ام و نمی خواهم که شما حلاوت آن را ببرید و من مرارت آن را بچشم. و افزود: خدایا، من از خلافت بیزارم و آن را رها می کنم و خلافت و کار شما را به شورا می گذارم که هر چه می خواهید، بکنید.(۲) معاویه دوم هیچ کس را بعد از خود، برنگزید و درگذشت و البته درباره مرگش اختلاف است. بعضی علت مرگش را زهری دانسته اند که به او خورانده بودند و برخی هم گفته اند به علت ضربتی که به او زدند، فوت شد و بعضی هم مرگ او را ناگهانی و طبیعی در سنّ ۲۲ سالگی دانسته اند.(۳)

عدم تعیین جانشین، خلافت سفیانیان را برای همیشه منقرض کرد، زیرا تلاش فراوانی از سوی گروه های گوناگون برای به دست گرفتن خلافت به وقوع پیوست. در حجاز، عبداللّه بن زبیر، حاکمیّت را به دست گرفت. او بنی امیه را از مدینه بیرون کرد، از جمله مروان بن حکم هم به ناچار پسرش عبدالملک را که در آن زمان به بیماری آبله دچار بود، با خود همراه ساخت و از مدینه بیرون رفت.

۱- اسماعیل بن کثیر دمشقی، البدایه والنهایه، بیروت، نشر داراحیاءالتراث العربی، ۱۴۱۳ه .، ۸/۲۶۱.

۲- اسماعیل بن کثیر دمشقی، البدایه والنهایه، بیروت، نشر داراحیاءالتراث العربی، ۱۴۱۳ه .، ۸/۲۶۱.

۳- ابوالحسن مسعودی، مروج الذهب، قاهره، نشر سعادت، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ه ، ۳/۷۳.

امّا ابن زبیر از این که مروان را به اجبار بیرون کرده بود، پشیمان شد و کسانی را به دنبال او فرستاد تا او را به مدینه باز گردانند، امّا وی را نیافتند. مروان به شام مسافرت کرد و زمانی که به شام رسید، اوضاع را آشفته و شامیان را متحیّر دید. او که مردی با تجربه و سال خورده بود، از این اوضاع و فرصت استفاده کرد و شامیان را به خویشتن فرا خواند و همه آنان را در جابیه دمشق فراهم آورد.

در آن اجتماع، شامیان درباره ابن زبیر و حق بنی امیه به بحث پرداختند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که مروان را که پیرمرد قریش و خونخواه عثمان و در روز جنگ جمل و صفین نیز با علی بن ابی طالب جنگیده بود، به خلافت برگزینند و سپس با خالد بن یزید به عنوان ولیعهد اول و بعد از او با عمرو بن سعید به عنوان ولیعهد دوم بیعت شد و بدین گونه اوضاع اندکی آرام گرفت و مروان بن حکم به خلافت رسید.(۱)

خلافت مروان و بنیان گذاری حکومت مروانیان

مروان، فرزند حکم بن ابی العاص بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او و پدرش را به سبب دورویی که داشتند، از مدینه بیرون راند. و به همین دلیل آن ها در میان مسلمانان به رانده شده رسول اللّه معروف شدند.(۲) ابوبکر و عمر آن دو را به مدینه باز نگرداندند، زیرا این عمل را خلاف دستور پیامبر می دانستند. امّا چون عثمان به خلافت برگزیده شد، به سبب خویشاوندی که با آنان داشت، هر دو را به مدینه باز گرداند.(۳)

۱- ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، قم، نشر شریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۴ه ، ۲/۲۵۶.

۲- ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیه، ص ۱۲۰.

۳- ذهبی، تاریخ الاسلام، بیروت نشر دارالکتب العربیه، چاپ اول، ۱۴۰۹ه ، ۳/۳۶۶.

حَکَم، عموی عثمان بود که در دوران جاهلیت با پیامبر دشمنی می ورزید و پیامبر او را ملعون خواند. عثمان، او و پسرش مروان را به مدینه آورد و مروان را داماد، کاتب و مشاور سیاسی خویش ساخت و برای همین، مروان در تمامی امور خلافت دخالت می کرد. مروان از این زمان، موقعیّت سیاسی و اجتماعی پیدا کرد. و در زمان عثمان، مصدر فتنه و شر بود. او در میان مسلمانان تفرقه ایجاد می کرد، چنان که عثمان به تحریک او در صدد تعقیب و آزار مخالفان برآمد و کار را به جایی رساند که ناراضیان به خانه عثمان یورش آوردند و او را کشتند. مروان پس از قتل عثمان با علی علیه السلام بیعت نکرد و در صف مخالفان حضرت قرار گرفت. در جنگ جمل و صفّین بر ضدّ حضرت شمشیر زد. زمانی که معاویه به خلافت رسید، او را به حکومت مدینه گماشت. مروان در عصر معاویه در سال های ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۴ و ۵۵ از طرف خلیفه امیر الحاج شد.(۱)

امّا زمانی که معاویه برایش نوشت که یزید را به ولیعهدی برگزیده و با او بیعت کرده است و او نیز باید از مردم برای یزید بیعت بگیرد، برآشفت و به همراه چند تن از خاندان و خویشاوندان خویش به نزد معاویه رفت و گفت: ای معاویه، کارها را منظّم بدار و از حکومت دادن به کودکان چشم بپوش و بدان که در قوم تو مردان لایقی همانند تو هستند که باید رعایت شوند. معاویه گفت: من تو را که شایسته خلافتی، جانشین و ولیعهد یزید قرار داده ام.(۲) و بدین گونه او را به مدینه باز گرداند. معاویه پس از چندی او را از حکومت مدینه برکنار و به جای او، سعید بن عاص را حاکم مدینه

۱- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۲۳۲.

۲- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۳۸.

ساخت و به وعده ولیعهدی که به مروان داده بود، نیز وفا نکرد.(۱)

مروان پس از این همچنان در مدینه بود و زمانی که یزید بن معاویه به خلافت رسید، ولید حاکم مدینه بود و مروان فقط در امور سیاسی، مشاور ولید بود، تا این که معاویه دوم درگذشت و ابن زبیر در حجاز به خلافت رسید. ابن زبیر - چنان که آمد - او را از مدینه بیرون راند و وی به شام رفت و خلافت را به دست گرفت.

در این زمان، دمشق مرکز خلافت بود. ضحاک بن قیس در آن جا حکومت می کرد و خواستار بیعت با عبداللّه بن زبیر بود. عرب های شمالی و در رأس آن ها نعمان بن بشیر - امیر حِمْص - و زفر بن حارث کلابی - امیر قنسرین - به واسطه نامهربانی هایی که در حکومت یزید دیده بودند طرفدار ضحاک شدند.

امّا عرب های جنوبی همچون قبیله کلب به سبب این که میسون، مادر یزید بن معاویه، از قبیله آن ها بود، جانب مروان و خالد بن یزید را گرفتند. بنی کلب و بنی امیه و بعضی از هم پیمانان آنان همچون حصین بن نمیر با همدیگر متّحد گشتند و بر آن شدند که به دمشق بروند و با ضحاک و هم پیمانان او بجنگند.(۲)

آن ها روی به دمشق نهادند و در مرج راهط با ضحاک رو به رو شدند.

در این جنگ قیسیان شکست خورده و گریختند و حاکمیّت و خلافت مروان در تمامی شام برقرار گردید. او مصر را نیز ضمیمه قلمرو خویش کرد و سپس برای تصرف بقیه حوزه های مملکت از دست رفته همّت

۱- ابن اسعد محمد بن واقدی، طبقات الکبری، ترجمه مهدوی دامغانی، تهران، نشر فرهنگ و اندیشه، چاپ اول، ۱۳۷۵ش، ۵/۱۵۶.

۲- محمد بن جریری طبری، تاریخ الرسل والملوک، بیروت، نشر دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۳۸۴ه ، ۴/۴۰۹ - ۴۱۴.

گماشت.

مروان، نخستین کسی بود که خلافت را با شمشیر و بدون رضایت گروهی از مردم به دست آورد. همه او را می ترساندند، مگر عدّه کمی که وی را ترغیب می کردند که خلافت را به دست بگیرد. بیعت با وی در اردن انجام گرفت و پیش از همه، مردم اردن با وی بیعت کردند. امّا اسلاف او به کمک یاران و حمایت خانواده اش به خلافت می رسیدند.(۱) لذا زمانی که در شام و نواحی اطراف آن قدرتش را مستحکم گرداند، اولین کاری که کرد، به فکر برکناری ولیعهدش افتاد.

مروان همانند معاویه در تلاش بود که خلافت را در خانواده اش ارثی کند، برای این بود که برای به خلافت رساندن دو فرزندش عبدالملک و عبدالعزیز به تلاش و تکاپو افتاد و عبدالملک را به عنوان جانشین خویش برگزید و برادرش عبدالعزیز را جانشین عبدالملک کرد.(۲)

از سویی به تحقیر خالد پرداخت تا مردم شام را از او منصرف کند. حتی یک روز که خالد به نزدش آمد به او ناسزا گفت و او را احمق خطاب کرد تا جایی که خالد خجالت کشید. خالد جریان را به مادرش که همسر مروان شده بود، گفت و مادرش در هنگام خواب، بالشی بر دهان مروان نهاد و آن را برنداشت تا این که از دنیا رفت.(۳) عبدالملک در صدد برآمد تا مادرِ خالد را بکشد، ولی به او گفتند از این کار چشم پوشی کن تا مردم نگویند که زنی پدرت را کُشته و نام وی ننگین شود.(۴)

۱- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۹۵.

۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۲۵۷.

۳- ابن کثیر، البدایه والنهایه، ۸/۲۸۵.

۴- ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیه، ص۱۲۲.

عبدالملک بن مروان (۶۵ – ۸۶ ه .)

برخی گفته اند وی تا به خلافت نرسیده بود، مسلمانی خداپرست و عابدی پُر شور بود، به گونه ای که به او لقب «کبوتر مسجد» داده بودند، لکن همین که خبر مرگ پدر و آغاز خلافت خویش را شنید، قرآنی را که در دست داشت بر هم نهاد و گفت: دیگر با تو کاری ندارم و تا زنده ام، از تو جدایم.(۱) عبدالملک انسانی با سیاست و تدبیر بود و در حقیقت، مؤسس دولت مروانیان بود. او ۲۱ سال خلافت کرد و در این مدت به کارهای مهمّی دست زد و سرزمین های اسلامی را توسعه داد.

وی در آغاز حکومتش با قیام ها و فتنه های متعدّدی مواجه شد، ولی با اراده ای قَوی و با کمک سرداران ستمگری چون حجّاج بن یوسف، مهلب و پسرش یزید و غیره، طغیان ها را فرو نشاند و بر دشمنان خویش پیروز گردید.(۲)

عبدالملک زمانی که می رفت تا دولت نوپای مروانیان سقوط کند، با اقتدار آن را از ضعف رهانید و بنیاد آن را از نو استوار کرد. عبدالملک، کارها را در هفت سال سامان داد و آرامش را برقرار ساخت و در بقیه روزگارِ او و فرزندانش آرامش نسبی در جامعه کما بیش حکمفرما بود. خطرناک ترین دشمنان عبدالملک، ابن زبیر، مختار بن ابی عبیده ثقفی، خوارج و ابن اشعث بودند که وی توانست با کمک فرماندهان خویش، آن ها را از میان بردارد.

عبدالملک برای استقرار و استحکام خلافتش بسیار خشن و بی رحم

۱- ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیه، ص ۱۲۲.

۲- ابوالحسن مسعودی، التنبیه والاشراف، قاهره، نشر دار صادر، ص ۲۷۱ – ۲۷۲.

برخورد می کرد. در زمان او صد و بیست هزار نفر سر بریده شدند.(۱) سپاهیانش در جنگ علیه ابن زبیر سه روز در مکه کشتار و خانه کعبه را ویران کردند و پرده های آن را آتش زدند و برخی پرهیزگاران و بعضی از صحابه را سر بریدند که از جمله آن ها یحیی بن ام طویل، حواری امام سجاد علیه السلام بود که پس از شکنجه، دست و پایش را بریدند، و نیز از کمیل نخعی، عبدالرحمان انصاری و قنبر غلام علی علیه السلام باید نام برد که به دست آنان کشته شدند.(۲) او بدین گونه رعب و وحشت عجیبی بر جامعه حاکم کرد.

پس از آرامش داخلی در سال ۷۴ هجری، نیرویی به فرماندهی حسّان ابن نعمان به آفریقا فرستاده شد تا وضع آن جا را سر و سامان دهد و آن ها تا قرطاجنه(۳) پیش رفتند که با مقاومت زنی به نام کاهنه رو به رو شدند، اما با رسیدن نیروهای کمکی توانستند بر اقوام بربر پیروز شوند و سراسر شمال آفریقا را بگشایند.(۴)

از جمله کارهایی که در عصر عبدالملک صورت پذیرفت، می توان از ضرب سکّه برای اولین مرتبه نام برد که به جای سکه های یونانی رواج

یافت.(۵) همچنین مسجدی در شام ساخت تا مردم به جای رفتن به مکه و مسجد الحرام و تأثیرپذیری از رقیب او عبداللّه بن زبیر این مسجد را

۱- ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۷ش، ص۱۵۴.

۲- تاریخ یعقوبی، ۲/۲۷۲.

۳- قرطاجنه: شهری از نواحی آفریقاست که تا تونس ۱۲میل ۴ فرسخ فاصله دارد، معجم البلدان، ۴/۳۲۳.

۴- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت نشر مؤسسه تاریخ العربی، چاپ چهارم، ۱۴۱۴ ه ، ۳/۸۳.

۵- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت نشر مؤسسه تاریخ العربی، چاپ چهارم، ۱۴۱۴ ه ،۳/۱۱۳.

طواف کننـد. او دیوان ها را که به زبان پهلوی بود، به عربی بر گردانـد و واعظان را از اندرز گفتن حاکم منع کرد. او سـرانجام پس از بیست سـال حکومت در شوّال سال ۸۶ هجری از دنیا رفت و فرزنـدش ولیـد بی مزاحمت و بـدون هیچ نزاعی به قدرت رسید.

ولید بن عبدالملک (۸۶ – ۹۶ه .)

مروان پس از خود، عبـدالملک را به جانشـینی خود و فرزنـد دومش عبـدالعزیز را برای ولیعهدی او معرفی کرد. امّا عبدالملک که برای جانشـینی فرزندش ولید می کوشـید، به وسیله شعبی (فقیهی از بنی امیه) عبدالعزیز را که والی مصر بود، راضی کرد تا اسـتعفا بدهـد و در عـوض، تیـول مصـر را داشـته باشـد. بـه نقلی عبـدالعزیز را زهر داد و به هر حـال، عبـدالعزیز پیش از مرگ عبدالملک درگذشت و پسرش بدون مزاحمت سال ۸۶ هجری به خلافت رسید.(۱)

روشـی که عبدالملک در دوره خلافت بیست ساله اش در پیش گرفت، وضع سیاسی و اجتماعی را برای ولید مناسب کرد و او بـا اسـتفاده از امنیت کشور و درآمـد سـرشار، دست به کارهای عمرانی زد. وی بناهایی چون مسـجد معروف اموی را در شـهر دمشق ساخته است.(۲)

قتیبه بن مسـلم، محمد بن قاسم ثقفی و موسـی بن نصـیر در زمان او قلمرو دولت مروانیان را از شـرق و غرب گسترش دادند. و در شرق تا ماوراء النهر و در غرب تا اسپانیا پیش رفتند.(۳)

۱- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۴۱۴.

۲- ابن کثیر، البدایه والنهایه، ۹/۸۵.

۳- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۴۸۶ و ۵۰۰.

ولیـد از نظر سیاسـی کمتر از پـدر نبود. او کینه دیرین امویـان را درباره مـدینه پیامبر صـلی الله علیه و آله ادامه داد، حجره های مسجد پیامبر را به بهانه گسترش ویران کرد، حتی وی مژده ویران کردن مسجد پیامبر را به پادشاه روم و مسیحیان نوشت. و در جـواب او امـپراتور روم بـه سـبب این کـارش، صـد هزار مثقـال طلاـ و هزار کـارگر و چهـل بـار از سـنگ هـای قیمـتی برایش فرستاد.(۱) او در راستای تحکیم قدرت خویش به ترورهای فردی دست زد و بسیاری از شخصیت های اسلامی را از بین برد و به نقلی، امام سجاد علیه السلام را زهر داد و به شهادت رساند.(۲)

سلیمان بن عبدالملک (۹۶ – ۹۹ه .)

وی پس از برادرش ولیـد در سال ۹۶ هجری به خلافت رسـید. ولید می خواست فرزندش را ولیعهد و جانشین خویش سازد و سلیمان را از جانشـینی خویش خلع کنـد. او در این باره با فرماندهان خود به مشورت پرداخت. حجاج و محمد بن قاسم و قتیبه با این نظر موافق بودند، ولی عمر بن عبدالعزیز با تصمیم وی مخالفت ورزید.(۳)

بیعت با سـلیمان در روز وفات برادرش صورت گرفت. او در صدد برآمد که از فرماندهان مذکور – که موافق روی کار آمدن پسر ولید بودند – انتقام بگیرد و لذا یاران حجاج را به عذاب سختی گرفتار کرد.(۴)

۱– ابن جوزی، المنتظم، بیروت، نشر دارالکتب العلمیه، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ه ، ۶/۲۸۴؛ طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۴۳۵.

۲– حمـداللّه مسـتوفی، تاریخ گزیده، ص۲۰۳؛ علاـمه مجلسـی، بحارالأـنوار، بیروت، نشـر داراحیـاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ه .، ۴۶/۱۵۲.

۳– طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۴۹۸.

۴– طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۵۲۶.

حکومت سلیمان دو سال و هشت ماه طول کشید و در این مدت همانند پدرش عبدالملک و برادرش ولید به خون ریزی ادامه داد. او از مشورت با خیر خواهان دریغ نمی کرد، لیکن بسیار حسود بود. در زمان وی بیشتر سخن از طعام و زن می رفت و مردم همواره از تزویج و کنیزان سخن می گفتند.(۱)

او شهر رمله را در فلسطین تأسیس کرد و با بیزانسی ها جنگید.(۲)

بیشترین اوقات را در قصرش در صحرای رمله می گذرانید. در کنار قصرش مسجدی بنا کرد و به حفر چاه های آب پرداخت و به عده زیادی از اطرافیان خویش اجازه داد که به احداث بنا در اطراف قصر او بپردازند.(۳) طبری درباره عملکرد او چنین می گوید: در زمان خلافت او، اسرای زیادی از زندان رهایی یافتند و زندان ها از زندانیان خالی شد. او گناهکاران را مورد عفو قرار داد و به مردم نیکی می کرد. وی مردی عاقل، فصیح و جنگجو بود. در زمان او، فتوحات بسیاری اتفاق افتاد. از جمله گرگان و طبرستان که به دست ترک ها افتاده بود، فتح شد.(۴)

در زمان او، چشمه آب شیرین در برابر آب شورِ چشمه زمزم بنا گردید و از کارهای مهم و نیکویی که از سلیمان سرزد، تعیین عمر بن عبدالعزیز به جانشینی خود بود. سلیمان در سنّ ۴۵ سالگی در ۹۹ هجری درگذشت.(۵)

ص:۲۷

۱- ابوالحسن مسعودی، التنبیه والاشراف، ص۲۷۵.

۲- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۵۴۱.

۳- احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، فتوح البلدان، تهران، نشر نقره، چاپ اوّل، ۱۳۳۷ش.، ص۲۰۸.

۴- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۵۴۱.

۵- حمداللّه مستوفی، تاریخ گزیده، ص۲۷۷.

عمر بن عبدالعزیز (۹۹ – ۱۰۱ه .)

وی در سال ۹۹ هجری به خلافت رسید، از همان آغاز با بی میلی وارد امر خلافت و سیاست شد. روش او با خلفای گذشته فرق داشت. حتی پدرش عبدالعزیز چندان مورد اعتماد مروانیان نبود، کما این که عبدالملک وی را زهر داد تا بتواند پسرش ولید را ولیعهد کند.(۱)

عمر بن عبدالعزیز، مرد کار و تصمیم بود. او خودش را از هر نظر آماده کرد تا بتواند در چنان اجتماعی که پر از ظلم و فساد بود، خلافت کند. اهل سنّت وی را عمر دوم نامیده اند، برای این که در تقوا و اسلام خواهی می گویند همانند خلفای راشدین بوده است.(۲)

او دربارش را از تشریفات زاید و تجمّلات خالی ساخت، چون از خدم و حَشم خوشش نمی آمد. او بیشتر به فکر رفاه و آسایش مردم بود. لذا دستگاه اداری – سیاسی را تصفیه کرد و عاملان ستمگر را تغییر داد و مردان بشر دوست و همفکر خود را به کارهای حکومتی گماشت.(۳) روش گذشتگان را ظالمانه و ضدّ اسلامی اعلام کرد و شاعران و دلقکان را از دستگاه اداری بیرون کرد و فرمان داد هیچ کس بدون اجازه او حقّ کُشتن و به دار زدن کسی را ندارد. حقوق همه مسلمانان اعم از موالی و آزاد را برابر ساخت و تازه مسلمانان را از پرداختن جزیه معاف داشت و براساس تسامح دینی با غیر مسلمانان برخورد کرد. درهای کاخ او بر روی همه مردم باز بود و معتقد بود که روش خوبی را برگزیده است.(۴)

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۳/۱۷۸.

۲- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۲۰۱.

۳- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۹/۲۰۹.

۴- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۳۰۶.

در زمان وی، لعن و سبّ بر علی علیه السلام بر روی منابر ممنوع شد.(۱)

مروانیان نمی توانستند روش و علمکرد وی را بپذیرند. آن ها تحمّل تقوا و اسلام خواهی و بشر دوستی وی را نداشتند و حتی از ترس این که مبادا خلافت از خاندان آن ها بیرون رَود، با همکاری هشام (پیش خدمت ویژه اش) او را مسموم کردند. او در سنّ ۳۹ سالگی پس از دو سال و پنج ماه خلافت از دنیا رفت. این مدت، بهترین دوران خلافت امویان بود.(۲)

یزید بن عبدالملک (۱۰۱ – ۱۰۵ ه .)

وی سال ۷۲ هجری به دنیا آمد و در ۲۹ سالگی برای خلافت با او بیعت شد. او کوشید تا در مسیر عمر دوم حرکت کند، لیکن اطرافیان صالحش کم بودند، لذا منحرف شد و به شخصیت بی لیاقتی تبدیل گردید که به مجالس عیش و عشرت، بیشتر از مسایل مردم و مشکلات حکومتی اهمیّت می داد.

وی نخست، کارگزاران عمر بن عبدالعزیز را برکنار و آشکارا با قیسی ها همنوا شد و برخلاف پدرانش با یمنی ها از در مخالفت برخاست. بدین سبب یزید بن مهلب در بصره بر ضدّ او قیام کرد. خلیفه، برادرش مَسْلَمه را برای سرکوبی ابن مهلب به بصره فرستاد و مسلمه توانست سال ۱۰۵ هجری ابن مهلب را در بصره شکست دهد و او را به قتل برساند.(۳)

در زمان او قیام و دعوت عباسیان آغاز شد و در دوران هشام گسترش

پیدا کرد و شبکه های آن عراق و فارس را دربر گرفت.

۱- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۱۹۲.
۲- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۵۶۶.
۳- تاریخ الرسل والملوک، ص۵۹۷.

مروانیان در زمان یزید که جوانی بیش نبود، در پشت صحنه، سیاست را به دست گرفتند، زیرا یزید تنها به شعر، زن و شراب می اندیشید و نَه چیزی دیگر، به گونه ای که درباره اش گفته شده است که دو کنیز به نام حبابه و سلامه داشته که بر او سلطه داشته اند و همواره یزید اوقات خویش را به میگساری و شهوترانی با آنان به سر می برده(۱) وی پس از چهار سال خلافت، در ۲۵ شعبان سال ۱۰۵ هجری درگذشت، در حالی که هنوز ۳۸ سال بیش نداشت.(۲)

هشام بن عبدالملک (۱۰۵ – ۱۲۵ه .)

وی بعد از مرگ برادرش یزید در سنّ ۳۴ سالگی به خلافت رسید. او زمامداری بیدادگر، بی رحم، بدخو، حسود و بخیل بود. مسعودی می نویسد: روزگاری سخت تر از روزگار هشام نبود.(۳)

هشام با دوراندیشی، ذکاوت، عقل و تدبیر توانست موازنه قبایل را در دوره خلافتش برقرار سازد و تا اندازه ای وخامت اوضاع را کمتر و بیست سال حکومت کند. در این مدت او دست به اصلاحاتی زد که از آن جمله کندن قنات برای آبیاری و حفر چاه در مسیر راه های حجّاج بود. همچنین در زمان او سپاهی مقتدر فراهم شد که علاوه بر نظارت کامل در درون حکومت، توانستند در شرق و غرب بلاد اسلامی، سرزمین هایی را نیز بگشایند.

در زمان او قیام های زید و فرزندش یحیی به وقوع پیوست و بنابر

۱- ابوالحسن مسعودی، مروج الذهب، ۳/۲۰۷.
۲- جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۷.
۳- ابوالحسن مسعودی، مروج الذهب، ۳/۲۱۷.

عقیـده برخی از علمای شـیعه همچون طبری الصـغیر در دلائل الامامه و علامه مجلسـی در بحار و ابن شـهر آشوب در مناقب او امام باقر علیه السلام را زهر خورانید و به شهادت رساند.(۱) هشام سال ۱۲۵ هجری درگذشت.

ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۵ – ۱۲۶ه .)

وی بعـد از مرگ عمویش هشام به خلافت رسـید. ولیـد می خواست سـیاستی مخالفِ سیاست زمان عمویش اتخاذ کند. برای همین در همان آغاز خلافتش، مقرّری سپاهیان را افزایش داد. اموال فراوانی که هشام به سبب خسیس بودنش به جای گذاشته بود، او را در این کـار کمـک کرد. ولیـد از آن اموال بهره گرفت و دسـتور داد به همه افراد زمین گیر، جـذامی و نابینا کمک کنند و در پرداختن مقرری به مردم، افراط کرد و اموال زیادی را به مستمندان بخشید.(۲)

ولید سـیاستی خصـمانه در برابر پسـرعموها و برخی از کارگزاران زمان عمویش اختیار کرد و از همه کسانی که هشام را یاری داده بودنـد، انتقام گرفت. وی به حزب قیسـی گرایش یافت و از این رو از خالد بن عبداللّه قسـری که نیروهای یمنی پشتیبانش بودند، انتقام جُست.(۳)

نیروهای یمنی از این کارِ وی برآشـفتند و بر ضـدّ وی شورش کردند. آن ها نیروهای زیادی را در شام و خراسان گرد آوردند و پس از پیوستن به یزید بن ولید اوّل بر ضدّ او شوریدند و توانستند بر سپاه خلیفه پیروز

۱- طبری الصـغیر، دلائـل الامامه، قم، نشر شـریف الرضـی، چاپ سوم، ۱۳۶۳ش.، ص۹۴؛ ابن شـهرآشوب، المناقب، قم، نشـر علامه، چاپ دوم، ۴/۱۷۶.

۲- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۴/۲۳۱.

۳- ابن العماد الحنبلی، شذرات الذّهب فی اخبار من ذهب، بیروت، نشر دارالافاق الجدیده، ۱/۱۶۹.

شوند و او را در سال ۱۲۶ هجری بکَشند.

ولید را حاکمی بی پروا، جبّار، بدکار و بی دین خوانده اند که از نظر شرابخواری و شهوترانی سرآمد دیگر امویان بود. او پیامبر و رسالتش را به بی حرمتی می گرفت و می گفت: یک هاشمی بدون وحی و کتاب، خلافت را بازیچه کرد؛ به خدا بگو به من غذا و نوشیدنی ندهد(۱)

ولید به حدّی در میگساری افراط کرد که دستور داد حوض هایی پُر از شراب درست کردند، خود، در آن ها غوطه می خورد. در زمان وی جنازه زید را پس از پنجاه ماه از دار به زیر آوردند، سوزاندند و خاکسترش را به آب فرات ریختند.

یزید بن ولید بن عبدالملک (۱۲۶ – ۱۲۶ه .)

ولید بن عبدالملک در جمادی الاول سال ۱۲۶ هجری از دنیا رفت و مردم پس از مرگِ او با فرزندش یزید در مزّه – از روستاهای دمشق – برای امر خلافت بیعت کردند. برخی منابع می گویند: یزید شخصا در توطئه مرگ پدرش شرکت داشت و موجب مرگ پدرش ولید شد. برای همین هنگامی که یزید به خلافت رسید، بر منبر رفت و خطبه خواند و سپس قتل پدرش را توجیه کرد. یزید در ابتدا از خود تقوا نشان داد و می خواست از عمر بن عبدالعزیز تقلید کند.(۲) به همین سبب دست به اقداماتی زد. او مقرری بعضی از سپاهیان را کم کرد و به عقاید معتزله و اصول پنجگانه آن ها معتقد شد.(۳) او به اتّکای قبایل یمنی ولید دوم را

۱- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۲۲۹.

۲- ابن العماد حنبلی، شذرات الذّهب فی اخبار من ذهب، ۱/۱۷۲.

۳- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۲۲۱.

برانداخت و کسانی چون یوسف بن عمر ثقفی و دو پسر ولید را به زندان انداخت و برادرش ابراهیم را ولیعهد خویش ساخت. امّا عرب های شمالی با تدبیر و سیاست او مخالف بودند و سپاهیان هم از او ناراضی و عصبانی شدند، به گونه ای که به او لقب «یزید الناقص» دادند.

مروان حمار هم که از شاخه دیگر بنی مروان بود و در آن زمان ولایت ارمنستان را برعهده داشت، سر برداشت و خونخوانی ولید را بهانه کرد.(۱) اعراب در خراسان هم به خاطر تعصّبات قومی به هم ریختند. مردم در مصر، حفص بن ولید حضرمی و در حمص، عبداللّه بن شجره کندی را که هر دو والی یزید بودند، کشتند و در مدینه هم، عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز را بیرون راندند و یزید بن خالد بن عبداللّه قسری را به عنوان والی خلیفه برگزیدند.(۲) و بدین گونه، کار یزید خاتمه یافت و مروان به خلافت رسید.

مروان بن محمد (۱۲۷ – ۱۳۲ه .)

وی آخرین خلیفه مروانی بود که سال ۱۲۷ هجری با او بیعت شد. در دوران او، ناآرامی ها افزایش یافت و آشوب همه جا را فرا گرفت، به طوری که حکومت از سامان دادن به قلمرو خود، ناتوان گردید.

عباسیان که برای گسترش دعوتشان از اوایل قرن دوم به دنبال فرصت بودند، از درگیری میان اعراب شمالی و جنوبی استفاده کردند و حتی یمنی ها را با خویش، همراه ساختند و بدین گونه در سال ۱۳۲هجری به حکومت امویان پایان دادند.

۱- ابن کثیر، البدایه والنهایه، ۱۰/۲۴.

۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۳۳۵.

علل سقوط خلافت مروانیان

حکومت مروانیان با وجود دستاوردهای چشم گیر همچون فتوحات در غرب و شرق بلاد اسلامی و نیز ساخت بناها و معماری های با شکوه، به مانند دیگر حکومت ها، فراز و نشیب ها و قوّت و ضعف هایی را از سر گذراند.

خلافت مروانیان که از سال ۶۴هجری آغاز شد تا سال ۱۳۲ هجری در واقع سه دوره را پشت سر گذاشت. دوره اوّل دوره تثبیت است که عصر خلافت مروان و ده سال اوّل حکومت عبدالملک را (تا سال ۷۶ هجری) است دربر می گیرد. در این دوره، خلافت از سفیانیان به مروانیان منتقل گردید و نیز مروان و فرزندش عبدالملک با همکاری والیان نیرومندی چون حجاج بن یوسف و عبیداللّه بن زیاد و هشام بن اسماعیل و دیگران توانستند با حیله، ترس و خونریزی پایه های خلافت مروانیان را استحکام بخشند.

دوره دوم از سال ۷۶ هجری تا سال ۱۲۵ هجری (مصادف با ده سال دوم حکومت عبدالملک تا مرگ هشام بن عبدالملک) است. این دوره را می توان عصر اقتدار و دوره استحکام خلافت مروانیان نامید. در این دوره با تکاپو و تلاش های مروان و عبدالملک، صلح و آرامش تقریبا بر جامعه حکمفرما شد و تمامی دشمنان داخلی و خارجی در برابر خلافت ضعیف شدند و دیگر توان مبارزه با خلافت را نداشتند.

دوره سوم از سال ۱۲۵ هجری تا پایان خلافت مروانیان (۱۳۲ه .) را در بر می گیرد. می توان از این دوره، به دوره زوال و انحطاط خلافت مروانیان یاد کرد. در این دوره، هر یک از خلفای مروانی که روی کار آمدند، چندان دوام نیاوردند و به سبب نزاع های خانگی از بین رفتند. در

این دوره، ضعف و ناتوانی بر خلافت چیره شد و زمانی که مروان حمار به قدرت رسید، دیگر نتوانست دوباره ضعف و ناتوانی حاکمیت و خلافت را از بین ببرد، در نتیجه خلافت در ورطه سقوط افتاد و عباسیان به قدرت رسیدند.

بطور کلی چون خلفای مروانی رو به خوش گذرانی آوردند و بر مردم ستم روا داشتند، مردم از آنان آزرده خاطر شدند و به تنگ آمدند و در هر شورشی که از ناحیه مخالفان خلافت ایجاد می گردید، شرکت می جستند و پیش قدم می شدند.(۱) درگیری داخلی مروانیان بر سر جانشینی خلیفه از دوره مروان و فرزندش عبدالملک آغاز شد. برای مثال زمانی که مروان می خواست فرزندش عبدالملک را به خلافت برساند، با مانعی چون عمرو بن سعید و خالد بن یزید رو به رو شد و یکی از شدیدترین اختلاف های این دوره را بوجود آورد و سرانجام به ریخته شدن خون عمرو به دست عبدالملک منجر شد.(۲)

اگر چه به ظاهر نزاع ها از بین می رفت و خلفای مروانی، خلافت را برای فرزندان خویش آماده می ساختند، امّا این کار، زمینه را برای درگیری های سیاسی در زمان های بعدی آماده می ساخت و کینه ها در دلها انباشته می شدند و افراد ذینفع در پی فرصت برای انتقام بودند. آنهایی که کنار زده می شدند، گاه در زیر پرچم مخالفان خلافت گرد می آمدند. چنان که یحیی بن سعید، برادر عمرو، جنبش ابن زبیر را تأیید کرد و کشته شدن مصعب بن زبیر، او را متأثر ساخت.

۱- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۲۲۸.

۲- ابو حنیفه دینوری، اخبار الطوال، قاهره، نشر دار احیاء الکتب العربیه، چاپ اوّل، ۱۹۶۰م، ص ۲۸۶.

از عوامل مهم دیگر که در سقوط مروانیان نقش مؤثری داشت، درگیری های قبیله ای بود که از آغاز پیدایش خلافت مروانیان به وجود آمد. چنان که در مورد مروان و چگونگی روی کار آمدن او بیان کردیم، میان قیسیان و کلبیان در امر خلافت، اختلاف حاصل شد و قیسیان شکست خوردند. این گونه درگیری ها بین قبایل یمنی و قیسی در طول دوره خلافت مروانیان ادامه یافت و روشن است که زنده کردنِ این روحیه قبایلی به منزله احیای نظام جاهلی بود که درگیری و خصومت در آن وجود داشت. خلفای مروانی به جای ریشه کن کردنِ این گونه نزاع ها و یا محدود ساختن آن همیشه یکی از آن دو را حمایت می کردند و باعث گسترش شکاف میان قبایل می شدند. در دراز مدّت، این اقدامات باعث گرفتاری برای خلافت شد و گروه مغلوب در نقاط دور از دسترس خلافت همواره به دنبال شورش و درگیری بود. آن ها عده ای مخالف را به گرد خود جمع می کردند و شعار مخالفت با حکومت سر می دادند و خلافت را به خویش مشغول می داشتند، چنان که در دوران خلافت یزید ابن عبدالملک اشاره کردیم که چون او جانب مضری های (قیسی ها) را گرفت، در بصره، یزید بن مهلب که یمنی بود، به مخالفت برخاست و بر ضد یزید وارد جنگ شد و تا سال ۱۰۵ هجری یزید را به جنگ مشغول داشت.(۱)

عباسیان به خوبی از این گونه اختلافات قیسی ها و یمنی ها بهره گرفتند و مروانیان را نابود کردند.

یکی از دیگر علل شکست مروانی ها، مسأله عرب گرایی آن ها بود. مروانیان عرب را بر موالی برتری می دادند. مثلاً زمانی که فتوحات

۱- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۵۹۷.

اسلامی انجام می گرفت و سرزمین های جدیدی به تصرّف اسلام در می آمد مطابق شریعت اسلامی نباید از تازه مسلمانان جزیه و خراج بگیرند زیرا مسلمانان از حقوق یکسان برخوردار بودند اما آن ها از تازه مسلمانان جزیه می گرفتند و این، گرایش به نژاد پرستی عربی را می رساند. به دنبال این نوع سیاست بود که موالی، کینه طبقه حاکم عربی را به دل گرفتند و تبدیل به یکی از نیروهای فشار بر ضدّ حاکمیت شدند که در سقوط امویان نقش مهمی داشتند. تنها در دوره عمر بن عبدالعزیز تا اندازه ای به حقوق موالی رسیدگی و جزیه گرفتن از آن ها ممنوع شد و به این سبب تقریبا آشتی و آرامش میان موالی و مروانیان حاصل گردید و تا حدی آشوب ها و نزاع ها از بین رفت؛ ولی این سیاست پس از مرگ عمر از بین رفت و خلافت برای اشرافیت عرب برتری قایل شد و از آن ها حمایت و پشتیبانی کرد. در این سیاست که مروانیان اتخاذ کردند، حقوق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی موالی را نادیده گرفتند. این حرکت خلافت باعث شده بود که همیشه موالی در طول دوران بنی امیه در صفوف مخالفان آن ها قرار بگیرند و این خود، باعث زوال و انحطاط خلافت در دراز مدت شد.

اختلافات مذهبی در زوال خلافت مروانیان نیز نقش آفرین بود. در عصر آنان شاهد وجود گروه های مذهبی متفاوتی چون اهل سنّت طرفدار خلافت، علویان و شیعیان پیروان اهل بیت علیهم السلام و خوارج - که به نظام حکومتی اعتقادی نداشتند و خلافت را منحصر به خاندان معینی نمی دانستند - هستیم. عباسیان هم در اواخر حکومت مروانیان شکل گرفتند و به دنبال خلافت برای خویش بودند از این چهار گروه مذهبی فقط بخش عمده ای از اهل سنّت از خلافت مروانیان حمایت می کرد و

دیگر گروه های مـذهبی، اگر چه در تناقص و در صـفوف مخالف با همـدیگر بوده انـد، همگی در مخالفت با خلافت گام بر می داشـتند و هر کدام از این گروه ها خود را بر حق می دانسـتند. این گونه اختلافات باعث درگیری های خونین می شد. قیام های چون قیام زید، یحیی، مختار، ابن زبیر، خوارج و غیره بارها خلافت را مشغول به خود می ساخت.

یکی دیگر از عوامـل سـقوط مروانیـان، فعالیت های سیاسـی عباسـیان بود که از اوایل قرن دوم هجری شـروع شـده بود. آن ها کسانی را برای تبلیغ به مراکز دور از دسترس خلافت همانند عراق و خراسان فرسـتادند تا مردم را به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت کننـد. این نوع فعـالیت سیاسـی تـا سـال ۱۲۹ هجری ادامـه داشـت و در مـدت ۳۰ سال توانسـتند نیروهای بسـیاری را از اهـل خراسان با خود همراه کننـد. فرمانـدهی آن ها را ابومسـلم خراسانی به دست گرفت و با زیرکی خاصـی که داشت، اعراب خراسـان را به نزاع بـا همـدیگر وا داشت و از تمـامی فرصت هـای دیگر بهره برد و به کار نصـر بن سـیّار، عامل خلیفه در خراسان خاتمه داد. ابومسلم با همکاری ایرانیان حدود هشتاد ماه به جنگ با مروانیان پرداخت و سرانجام مروان را در بوصیر به سال ۱۳۲ هجری از بین برد و عباسیان را سامان داد و ابوالعباس سفاح را به خلافت نشاند.(۱)

۱- ابن قتیبه، المعارف، نشر شریف الرضی، چاپ اوّل، قم، ۱۴۱۵ه ، ص۳۷۲.

فصل دوم: اوضاع سیاسی – اجتماعی و فرهنگی عصر مروانیان

سیاست های دولت اموی

اشاره

قبل از روی کار آمدن امویان، سیاست خلفای راشدین هر چند به ظاهر، بر مبنای عدل و مدارا بود و تا حدودی سلاح مسلمانان پرهیزگاری، راستی و عمل به قرآن و احکام شریعت بود، به طوری که برای انتشار قرآن و اسلام بر همدیگر سبقت می جستد و آن را افتخاری برای خود می دانستند. امّا از سال ۴۰ هجری با به شهادت رسیدن علی علیه السلام و به حکومت رسیدن معاویه، اوضاع سیاسی متحول شد و سیاستی کاملاً ضدّ روش خلفای پیشین و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در پیش گرفته شد. امویان می خواستند مانند زمان جاهلیت رئیس و فرمانروا باشند و برای رسیدن به این مقصود از ارتکاب هیچ جنایتی دریغ نورزیدند. آن ها پس از سلطه بر مملکت وسیع و پهناور اسلامی تا توانستند به چپاول و غارت بیت المال و اموال مردم پرداختند. امویان قدرت و شوکت و عظمت اسلام را فقط برای خود می خواستند و هیچ کس را شریک و

سهیم در آن نمی دانستند. به پیروی از این نوع سیاست بود که عبدالملک بارها گفته بود: دو شیر نمی توانند در یک بیشه زندگی کنند و کسی جز ما نباید در قلمرو اسلامی صاحب قدرت باشد.(۱) امویان برای استحکام بخشیدن به پایه های حکومت خود سیاست های زیر را به کار بستند:

الف) احیای تعصّبات قبیله ای

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توانستند تعصبات جاهلی را تا حدودی از بین ببرند و به جای آن برابری و برادری و اخلاق اسلامی را پایه ریزی نمایند. ولی امویان تعصّبات قبیله ای گذشته را دوباره زنده و عصبیّت عربی را تقویت کردند، لذا کشمکش های دوره جاهلیّت دوباره پدیدار شد.

در این دوره قبایل قریش، کنانه، ثقیف و هذیل زمام امور را به دست گرفتند و قبایل بکر بن وائل، عبدالقیس، ربیعه، کنده، یمن و تمیم کنار زده شدند و غیر از قوم قریش کسی ریاست کار مهمی را برعهده نداشت و از غنایم بهره چندانی نمی برد.(۲)

ب) به کار بستن سیاست برتری عرب

امویان می گفتند اسلام از عرب پدید آمده و عرب اسلام را منتشر ساخته است و پیامبر فرموده است: هر کس عرب را دشمن بدارد، خدا دشمن اوست.(۳) به دنبال این سیاست عرب ها خود را بالاتر از دیگران

۱- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۳ش.، ص ۶۹۳.
۲- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۳ش.، ص ۶۹۴.
۳- جمعی از نویسندگان دانشگاه کمبریج، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ اوّل، ۱۳۷۷ش.، ص۱۲۵.

می پنداشتند و بر مسلمانان غیر عرب را موالی خطاب می کردند و به آنان می گفتند: نه تنها ما شما را از بردگی و اسارت آزاد ساختیم بلکه از پلیدی کفر و شرک نجات دادیم. نهضت شعوبیه بعدها به سبب همین سیاست امویان شکل گرفت.(۱)

عرب ها دیگران را حمراء می خواندند و خود را آقا و سیّد می دانستند و معتقد بودند عرب ها برای آقایی و دیگران برای بندگی خلق شده اند.

بنی امیه با اجرای این سیاست، کارهای سخت، خشن و طاقت فرسا را بر دوش غیر عرب ها می نهادند و فقط عرب ها را لایق فرمانروایی و حکمرانی می دانستند.

ت) بذل و بخشش سیاسی

بذل و بخشش از بیت المال از دوره عثمان رواج یافته بود و زمانی که معاویه به قدرت و سلطنت رسید تا حدّ ممکن از این شیوه برای خریداری مردان و رجال بزرگ سیاسی و طرفداران علی علیه السلام استفاده کرد.(۲) او توانست رجال سیاسی چون عمروعاص، زیاد بن ابیه و مغیره ابن شعبه را با جاه و مقام و پول خریداری کند. معاویه از این رفتار و سیاست به خوبی بهره برد و هوا خواهان زیادی را به دورش جمع کرد.

امویان دیگر هم با این سیاست، دل دشمنان سرسخت خویش را آرام کردند و زمانی که حریف خویش را با زر و سیم نمی توانستند رام سازند، با مکر و حیله و یا جنگ و خونریزی او را از پای در می آوردند و یا

۱- حسینعلی ممتحن، تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، تهران، نشر دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۱ش، ص ۳۱۷.
۲- ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیه، ص۱۰۴.

مسمومش می کردند.(۱)

ث) موروثی کردن خلافت

بنی امیه خلافت را تبدیل به سلطنت نمودند و همانند سلاطین ایران قدیم و رومیان در قلمرو اسلامی حکومت کردند. آنان برای خود درباری ترتیب دادند و تشریفاتی برقرار ساختند و هر چه بیشتر به نمایش جاه و جلال خود پرداختند.(۲)

مسلمانان هم به دستگاه امویان به دید سلطنت می نگریستند و نه خلافت اسلامی. برای همین است که معاویه در پایان سلطنت خویش همه مهارت و زیرکی خود را به کار برد تا بزرگان اسلام را برای قبول ولیعهدی پسرش یزید متقاعد سازد تا پس از وی مطابق معمول با او بیعت کنند.(۳)

در واقع این کار معاویه آغازی بود برای نظام موروثی دیگر خلفا؛ زیرا همه خلفایی که پس از معاویه بر سر کار آمدند از بدعت وی پیروی کردند و همین سیاست باعث شد که امویان نود سال و عباسیان پنج قرن قدرت و سلطنت را در قلمرو اسلامی به دست بگیرند.

عده ای از افراد چاپلوس و خود فروخته هم در دستگاه امویان پیدا شدند که با انواع تملق گویی ها، خود کامگی و ستمگری خلفای بنی امیه را توجیه می کردند. حجاج اولین نفری است که خلیفه را (خلیفه اللّه) خواند و خلافت را حتی از نبوت بالاتر شمرد و گفت: زمین و آسمان به

۱- دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۲۳.

۲- جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۵.

۳- جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۶.

خلافت پدید آمد و خلیفه در نزد خدا از فرشتگان و پیامبران برتر است؛ زیرا خدا آدم را به دست خود ساخت و فرشتگان را به سجده او مأمور کرد و او را در بهشت جای داد و آن گاه آدم را از آسمان به زیر آورده و خلیفه خود نمود و سپس پیامبران را مبعوث کرد و حال اگر کسی پیامبر شما باشد و یکی خلیفه، کدام یک در نزد شما مقرّب تر است؟ و کسانی که بعد از حجاج آمدند این روش را ادامه دادند.(۱) زمانی خالد بن عبداللّه قسری والی هشام بر منبر رفت و گفت: ای مردم خلیفه خدا از پیامبر برتر است.(۲)

ج) مصادره اموال عمومی

چنان که آمد، بنی امیه برای استحکام پایه های سلطنت نیازمند بذل و بخشش به توده های مردم بودند. آن ها با زیر پا گذاشتن قوانین اسلام به زور و ستم از مردم زر و سیم می گرفتند و برای خلیفه به شام می فرستادند.(۳) بنی امیه کشورهای فتح شده را ملک خلفا می دانستند چنان که به عراق بوستان قریش می گفتند. اسلام، خراج و جزیه از تازه مسلمانان نمی گرفت لیکن مأمورین خلفای اموی از ذمّیان، حتّی زمانی که آنان مسلمان می شدند، جزیه می گرفتند. حجاج بن یوسف نخستین کسی بود که از تازه مسلمانان جزیه گرفت. در واقع هدف امویان کسب ثروت و پول از مناطق تازه فتح شده بود نه پیشرفت اسلام.

همه خلفای اموی به جز عمر بن عبدالعزیز، به کسب پول و ثروت از

۱- حسینعلی ممتحن، تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، ص۱۴۲.

۲- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص۷۲۲.

۳- دینوری، اخبار الطوال، ص۳۳۱.

این راه ها راضی بودند و فقط زمانی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید جزیه گرفتن از تازه مسلمانان را ممنوع کرد.(۱)

ح) سخت گیری نسبت به مردم

زمانی که بنی امیه روی کار آمدند برای پیشرفت کارشان به ظلم و آزار مردم پرداختند.(۲)

خلفای بنی امیه مأمورین خود را به زجر و کشتار مردم تشویق می کردند و آن ها برای مرعوب ساختن مردم، مخالفین خود مخصوصا سران علویان را پس از قتل مثله می کردند و سرهایشان را در شهرها می گرداندند و تنشان را در اماکن عمومی مدت ها به دار می آویختند. این نوع رفتار و عملکرد امویان را، در بحث از اوضاع سیاسی عصر مروانیان بیشتر بررسی خواهیم کرد.

زمانی که مروانیان روی کار آمدند، شیعیان و علویان توسط نیروهای شام در زمان یزید، در قیام کربلا و قیام حرّه ضربه سختی را متحمّل شده بودند و عملاً از جانب آن ها امکان قیام و شورشی بر ضد حاکمیّت و خلافت وجود نداشت و اگر چنانچه با حاکمیت درگیر هم می شدند سرنوشتی جز شکست و از بین رفتن آنها متصور نبود. بیشتر آن هایی هم که از این وقایع جان سالم به در برده بودند، از اهل بیت علیهم السلام دوری می کردند. امام سجّاد علیه السلام با اشاره به این وضعیت می فرمایند: «در تمام

مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست بدارند».(۳)

ص:۴۴

۱- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۳۰۲.

۲- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۲۴۲.

۳- علامه مجلسی، بحارالانوار، ۴۶/۱۰۴.

مسعودی می نویسد: علی بن الحسین امامت شیعیان را به صورت مخفی و با تقیه شدید و در زمانی دشوار عهده دار گردید.(۱) امام صادق علیه السلام هم وضعیت سیاسی و اجتماعی پس از قیام عاشورا را چنین توصیف می کنند: پس از قیام و شهادت جدّمان، مردم، به خصوص علویان، از اطراف خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پراکنده شدند. عبدالملک و فرزندانش چنان با ظلم و ستم و فساد خو گرفتند که نور ایمان در دل هایشان به کلّی خاموش شد. عبدالملک روزی به این امر اعتراف کرد و به سعید بن مسیّب چنین گفت: چنان شده ام که اگر کار نیکی انجام دهم خوشحال نمی شوم و اگر کار بدی از من سر زند، ناراحت نمی شوم. سعید به او گفت: مرگ دل در تو کامل شده است.(۲)

نقل است زمانی زنی به نام امّ الدرداء به عبدالملک گفت: ای امیرمؤمنان شنیده ام پس از عبادت و تهجّد، شراب نوشیده ای؟ پاسخ داد نه تنها شراب که خون مردم را نیز نوشیده ام.(۳)

مروانیان، کارگزاران و والیان ستمگر و بی رحمی را بر جامعه حاکم نمودند. هشام بن اسماعیل، حاکم مدینه، چنان بر مسلمانان سخت گرفت و آن چنان خاندان نبوت را آزار داد که وقتی ولید بعد از مرگ پدرش عبدالملک به حکومت رسید، ناچار شد او را برکنار کند.(۴) از بدترین و ظالم ترین والیان مروانی، حجاج بن یوسف ثقفی بود. او در مکه پس از شکست ابن زبیر، مسجد الحرام و کعبه را با منجنیق سنگباران کرد و نیز به بهانه تنبیه قاتلان عثمان، در مدینه بر گردن و دست گروهی از صحابه

۱- ابوالحسن مسعودی، اثبات الوصیه، قم، نشر شریف الرض، ص۱۶۷.

۲- ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیه، ص۱۲۲.

۳- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۲۱۶.

۴- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۲۸۳.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آلهمانند جابر بن عبداللّه انصاری، انس بن مالک، سـهل بن ساعدی و غیره، به قصد خوار کردن، داغ نهاد.(۱)

حجاج آن قـدر از مدینه و مردمش متنفر بود که در زمان ترک مدینه گفت: خدا را سپاس می گویم که مرا از این شـهر گنده بیرون برد.ایـن شــهر از همـه شـهرها پلیـدتر و مردم آن نسبت بـه خلیفـه [منظـور خلیفـه امـوی] دغـل کارترنـد و اگر سـفارش امیرالمؤمنین نبود این شـهر را بـا خـاک یکسان می کردم. در این شـهر جز پاره چوبی که منبر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله خوانند و استخوان پوسیده ای که قبر پیامبر می دانند، چیزی نیست.(۲) والی خلیفه

دارای چنین اعتقاداتی بود. حجاج با خشونت پس از دو سال حجاز را آرام ساخت و سپس به دستور عبدالملک برای سرکوبی مردم عراق به عنوان فرمانـدار آن جـا در سال ۷۵ هجری مـدینه را ترک کرد و به کـوفه و بصـره رفت. وی در سـخنانی که در مسجد کوفه گفت چنان وحشت و ترسی ایجاد کرد که مردم سنگ هایی را که قصد داشتند به سویش پرتاب کنند، بی اختیار به زمین ریختند.(۳) در بصره چون در زمان سخنرانی اش به او سنگ زدند مأموران وی جویی از خون به راه انداختند.(۴)

حجـاج نشان داد که برای تثبیت حکومت از هیـچ چیزی واهمه نـدارد. او ۲۰ سـال بر عراق و حجـاز فرمانروایی کرد و در این مـدت صـد و بیست هزار نفر را قتل عام کرد، و در هنگام مرگش در زنـدان های او پنجاه هزار مرد و سـی هزار زن بودنـد که عده ای از آن ها لباس به تن نداشتند. حجاج زنان و مردان را با هم زندانی می کرد و زندانهای او بدون سقف بود و

۱- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۲.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۳/۷۵.

۳- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۲۰۴.

۴- ابن قتیبه دینوری، الامامه والسیاسه، قم، نشر شریف الرضی، چاپ اوّل، ۱۳۷۱ش، ۲/۴۰.

زندانیان از گرمای تابستان و سرمای زمستان در امان نبودند.(۱)

در اواخر نیمه دوم قرن اول هجری چنان وحشت و اختناقی بر جامعه سایه افکنده بود که حتی کسانی چون عمر بن عبدالعزیز باا شاره به حکومت مروانیان چنین شکایت می کنند:

«زمین پر از ظلم و ستم شده است، خدایا مردم را از این گرفتاری نجات بده».

ولی از اوایل قرن دوم هجری خاندان حجاج از کار بر کنار شدند و تا اندازه ای از ظلم و فشار کاسته شد، به طوری که زندانیان بی گناه آزاد شدند.(۲) امّا فساد و خوشگذرانی همچنان در دربار خلفا رایج بود و درباریان به آن مشغول و گرفتار بودند.

در تمامی دوران مروانیان به جز دوره کوتاه عمر بن عبدالعزیز، امام علی علیه السلامورد لعن و سبّ بود افرادی مانند خالد بن عبداللّه قسری بر منبر به امام علی علیه السلامناسزا می گفتند. آن ها بدترین تعبیرات را بر ضد امام علیه السلامبه کار می بردند. آنها حتی برای توجیه کارهایشان، به کسانی از فقها و محدثین پول می دادند تا احادیثی در مذمّت امام علیه السلام جعل کنند؛ چنان که هشام بن عبدالملک از عمویش که فردی موجه و محدث معروفی در کوفه بود خواست تاکتابی در فضایل عثمان و در مذمّت علی علیه السلام بنویسد ولی او نپذیرفت.(۳)

کارگزاران مروانیان در تمامی بلاد اسلامی آن روز، علی علیه السلام و

فرزندانش را لعن می کردند. و قصد داشتند با این کارها آن ها را از صحنه

۱- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۱۶۲.

۲- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۵۰۷.

۳- ابن العماد الحنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب،۱/۲۲۱.

سیاسی جامعه حذف کنند. مروانیان به اندازه ای در این راه پافشاری داشتند که اگر کسانی از سبّ آن ها حذر می کردند، مورد شکنجه قرار می دادند و حتی به قتل می رساندند. حجاج به والی خود در فارس نوشت تا عطیه بن سعد را فرا خواند و از او بخواهد که علی علیه السلام را لعن کند و اگر خودداری کرد، چهارصد ضربه شلّاق به او بزنند و سر و صورت او را بتراشد و زمانی که عطیه از لعن خودداری ورزید هر آنچه را که حجاج دستور داده بود، اجرا کردند.(۱)

سختگیری های آن ها به حدّی رسیده بود که شاعران اهل بیت علیهم السلام را به جرم شیعه بودن مورد آزار و شکنجه قرار می دادند. هشام بن عبدالملک به حاکم خود خالد بن عبداللّه قسری دستور داد زبان کمیت بن زید اسدی را که شاعر و دوستدار اهل بیت علیهم السلام، و در آن زمان زندانی

خالد بود از پشت گردنش درآورند و او را بر در خانه اش به دار بکشند، ولی کمیت به کمک همسرش از زندان فرار کرد و با پناه بردن به مسلمه بن عبدالملک و کسب رضایت هشام، جان خویش را نجات داد.(۲)

امام باقر علیه السلام راجع به ظلم و ستم زمانه خویش گفته اند: «ما اهل بیت از ستم قریش و صف بندی آنان در مقابلمان چه ها کشیدیم؛ در حالی که پیامبر در زمان رحلت خویش فرمودند که اهل بیت علیهم السلام نسبت به مردم از خودشان أولی ترند، ولی قریش ما را کنار زدند و با نام ما به خلافت رسیدند. آن ها به کشتار شیعیان ما پرداختند و با کوچک ترین سوء ظنی دست ها و پاهای یاران ما را بریدند و یا راهی زندان ها کردند. آنان چنان عرصه را بر ما تنگ کردند که اگر کسی را کافر یا زندیق می گفتند، برایش

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، ۷/۳۰۶.

۲- ابن اعثم کوفی، الفتوح، نشر دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۱ه .، ۸/۸۲ – ۸۴.

بهتر از آن بود که او را شیعه بخوانند».(۱)

قیام های عصر مروانیان

در عصـر مروانیان قیام های چندی صورت گرفت اما دسـتگاه خلافت برای تثبیت قدرت خویش از هر چه در توان داشت بهره جست و هر جنبشـی را که بر ضـد او به پـا خـاست سـرکوب کرد. مروانیان سـران قبایل را با پول و رشوه فریفتنـد و گروه های سودجوی و منفعت طلب را به خود جلب کردنـد ولی به هر حـال نتوانسـتند همه گروه هـا و مخـالفین را با خود همراه سازنـد. برخی مخالفان در عصر مروانیان از موقعیت ها و فرصت ها بهره گرفتند و بر ضد خلافت وارد جنگ شدند.

قیام های خوارج

از مهم ترین رویدادهای سیاسی در دوران امویان، قیام های خوارج بود که امویان تا پایان خلافتشان با آن ها درگیری داشتند.

خوارج که از دوره جنگ صـفّین پدیـدار شـده بودنـد، با امویان هم نساختند و از نابسامانی خلافت اسـتفاده کردند و دست به فعـالیت هـای نظامی خشونت باری زدنـد. خلفایی چون معاویه، عبـدالملک و هشام خطر بزرگی را که از ناحیه این گروه برای حکـومت امـوی در عراق ایجـاد شـده بود، درک کردنـد، ازاین رو تمـامی تلاـش و امکانـات خود را صـرف جنـگ بـا آن ها نمودند.(۲)

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، نشر داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ه .، ۱۱/۱۱۱ – ۱۱۲.

۲- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۱۲۶.

در این جنگ ها خوارج شکست می خوردند ولی پس از این که دوباره نیروهایی را به گرد خویش فراهم می آوردند، آماده پیکار با خلافت می شدند و به فعالیّت های خود در مناطق دور از دسترس خلافت ادامه می دادند.

خوارج با دستگاه خلافت مروانیان مخالف بودند و آنان را غاصبان خلافت می دانستند.(۱) ناآرامی های سیاسی در جهان اسلام و سیاست بی رحمانه حجاج و دیگر والیان خلیفه در عراق و ایران، در تشویق خوارج به مبارزه با حکومت نقش داشت. درگیری های خوارج تا اوائل دوران خلافت عباسیان ادامه داشت.

توّابین

کسانی از مردم کوفه که به طریقی در قیام کربلا شرکت نکرده بودند پس از شهادت امام حسین علیه السلام از عمل خود پشیمان شدند و تصمیم گرفتند از بنی امیه و والیان آنان انتقام بگیرند. آن ها گرد سلیمان بن صُرد خزاعی جمع شدند و لشکری حدود ۱۲ هزار نفر را تشکیل دادند، تا با سپاه شام مبارزه کنند. به این گروه از شیعیان توّابین گفته می شود.

توابین عهد بستند که جان و مال خویش را در راه انتقام خون ابی عبداللّه علیه السلامنثار کنند و سپس یکی از اهل بیت علیهم السلام را به خلافت برگزینند. این گروه در ربیع الثانی سال ۶۵هجری در عین الورده با سپاه شام به فرماندهی عبیداللّه بن زیاد رو به رو شدند، ولی با این که بسیار از خود سختی و پافشاری نشان دادند، شکست خوردند و پیشوای آنان

۱- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین واختلاف المصلّین، بیروت، نشر دارالکتب اسلامیّه، چاپ سوم، ۱۴۰۰ه ، ص۱۲۵.

سلیمان بن صرد کشته شد و سپاه آنان از هم پاشید.(۱)

قیام مختار

مختار در سال ۶۶هجری پس از شکست توابین، از نارضایتی های مردم حجاز، عراق و ایران بهره جُست و شیعیان و دوستداران علی و خاندان آن حضرت را جمع کرد و با سخنان خود روح غیرت و شجاعت را در وجودشان دمید. او ادّعا کرد که با محمد بن حنفیّه پسر علی بن ابی طالب علیه السلامارتباط دارد و امین و نائب اوست و بدین وسیله راهی برای وصول به خلافت پیدا کرد. مختار حزب تازه ای به نام کیسانیه تشکیل داد و نهضتی را در زمان خلافت عبدالملک به وجود آورد.(۲)

کیسانیه که در واقع فرقه ای از مسلمانان بودند که پس از امام حسین علیه السلام به امامت محمد بن حنفیّه معتقد بودند. پیروان این مذهب در اطراف و نواحی کوفه بودند اما به تدریج عقیده آنان گسترش پیدا کرد و برخی از شهرهای حجاز را نیز فرا گرفت. مختار چون عقاید این گروه را با آرمان های خویش هماهنگ می دید، به آن گرایش پیدا کرد و از وجود آن ها در سپاه خویش بهره برد.(۳)

در سپاه وی موالی شیعه نیز که بیشتر ایرانی بودند، شرکت داشتند. مختار به کمک این نیروها والی کوفه را که از طرف ابن زبیر منصوب شده بود، بیرون کرد و سپس سپاهی به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر برای مقابله با ابن زیاد فرمانده لشکر شام فرستاد. این دو سپاه در نزدیکی

۱- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۵/۵۹۶.

۲- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ص۱۸.

۳- عبدالامیر عبد دیکسون، خلافت اموی، ترجمه گیتی شکری، تهران، نشر طهوری، ۱۳۸۱ش، ص۶۵.

موصل با هم درگیر شدند و سپاه شام شکست خورد و ابن زیاد و گروهی از بزرگان اموی در این جنگ کشته شدند. شکست سپاه شام باعث شد که شیعیان با هم متحد شوند و کار مختار نیز رونق بگیرد، امّا مختار در جنگی که بعدا با مصعب بن زبیر داشت، کشته شد و سپاه او متفرّق گردید.(۱)

قیام عبداللّه بن زبیر

پس از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید، ابن زبیر که تن به بیعت با یزید نمی داد از مدینه به مکّه گریخت و در آن جا ماند تا خبر شهادت امام حسین علیه السلام به او رسید در این هنگام ابن زبیر خودش را لایق امر خلافت مسلمین دانست.(۲)

یزید سپاه شام را به فرماندهی مسلم بن عقبه و حصین بن نمیر به جنگ با او فرستاد ولی زمانی که سپاه شام مکه را محاصره کرده بودند و خواستار بیعت گرفتن او با یزید بودند، یزید مرد و خبر مرگ او (سال ۶۳ هجری) به سپاه شام رسید. با این خبر سپاه شام دست از محاصره کشیدند و مراجعت کردند.(۳)

یزید که از دنیا رفت، حکومت و خلافت امویان دچار ضعف شد و در هر گوشه و کنار از قلمرو اسلامی کسی ادعای خلافت کرد.

ابن زبیر در این زمان از فرصت استفاده کرد و حجاز، عراق، مصر و ایران را به سیطره خویش درآورد و والیانی برای آن سرزمین ها فرستاد. امّا

۱- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۶/۱۱۱.

۲- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۲۰۹.

۳- دینوری، اخبارالطوال، ص۲۶۲.

او ازموقعیّت ها و فرصتهایی که برایش مهیّا بود، بهره کامل را نبرد؛ زیرا ۱ – او در گسترش دعوت خویش کوتاهی می کرد و فقط در حجاز اقامت گزیده بود. ۲ – خلفای مروانی با پول، مردم و رجال سیاسی و سران قبایل را می خریدند و با بذل و بخشش اموال، دل های مردم را به خویش جلب می کردند امّا ابن زبیر بخیل و فرومایه بود و حاضر نمی شد حتی به خواصّ خود دیناری را بذل و بخشش کند. ۳ – ابن زبیر با شیعیان، خوارج، مختار، بنی امیّه و غیره درگیری داشت لذا نیروهایش تقسیم شده بودند، به همین سبب زمانی که در سال ۷۳ هجری سپاه شام به فرماندهی حجاج بن یوسف ثقفی وارد حجاز شدند، ابن زبیر به راحتی شکست خورد و کشته شد و نیروهایش متواری و متفرّق شدند و حاکمیت و خلافتش برای همیشه از بین رفت. بدین گونه زبیریان که مدّت ۱۰ سال بر قسمت مهمّی از ولایات اسلام تسلّط داشتند، سقوط کردند و تمامی قلمرو اسلام ضمیمه خلافت مروانیان گشت.(۱)

قیام ابن اشعث

در زمان عبدالملك بن مروان تمامی شورش های داخلی پس از ده سال از بین رفت و اساس ملك و سلطنت مروانیان در بلاد اسلامی مستحکم شد؛ به همین سبب بود که خلافت متوجه مرزهای اسلامی شد و حجاج سپاه بزرگی را به فرماندهی عبدالرحمان بن محمد بن أشعث به سیستان فرستاد و به او دستور داد که رتبیل حاکم آن منطقه را نیز مطیع سازد.(۲)

۱- دینوری، ص۳۱۴.

۲- تاریخ طبری، ۶/۳۴۷ – ۳۴۸.

ابن اشـعث سال ۸۰ هجری به سـمت سیسـتان روانه شـد و به جنـگ بـا رتبیـل پرداخت. رتبیـل عقب نشـینی کرد و ابن اشـعث نتوانست به او دست یابـد، زیرا طبیعت کوهسـتانی و مناطق ناهموار آن جا مانع پیشـروِی بیشتر او می شـد. ابن اشـعث یا باید به پیشـروی خود تا شـکست دشـمن ادامه می داد و یا به پیروزی های جزئی اش بسنده می کرد تا سپاهیانش با طبیعت کوهستانی منطقه خو بگیرنـد. او تصـمیم گرفت تـا عملیـات نظامیش را به مـدّت یک سال به تأخیر انـدازد و به شـهر بُست باز گردد. این تصمیم را به اطّلاع حجّاج رساند.

حجاج پیشـنهاد ابن اشعث را نپذیرفت و به او دستور داد تا به آن سوی مرزها هجوم برد و تهدید کرد که در صورت مخالفت، او را برکنار خواهد کرد.

ابن اشـعث و یارانش از این دستور سرپیچی و آن را توطئه ای بر ضد خویش قلمداد کردند. آن ها پس از بحث و تبادل نظر به این نتیجه رسیدند که حجاج را خلع و با ابن اشعث بیعت کنند.(۱)

هنگامی که خبر قیام و شورش ابن اشـعث به حجاج رسید، به شدّت ناراحت شد و به انتظار او نشست و از شام درخواست نیرو و کمـک کرد. دو سـپاه در شوشتر در ذی حجه سال ۸۱ هجری با هم درگیر شدنـد. در این جنگ حجّاج شـکست خورد و به نزدیکی بصره بازگشت.(۲)

در محرّم سال ۸۲ سپاه حجاج در زاویه توانست بر نیروهای ابن

اشـعث فائق آید و آن ها را از بصـره بیرون کند. امّا خلیفه برای حلّ مسائل پیشـنهادهایی را برای ابن اشـعث فرسـتاد که عبارت بود از برکناری حجاج

۱- دینوری، اخبارالطوال، ص ۳۱۷.

۲- مسعودی، التنبیه والاشراف، ص۳۱۵.

از عراق، برابری عطایا به اهل شام وعراق، تعیین عبدالرحمان به عنوان حاکم خلیفه در هر بخشی از عراق که بخواهد. ابن اشعث، این پشینهادها را کافی ندانست و آن ها را ردّ کرد. از این جا بود که یاران اشعث خواستار خلع خود خلیفه شدند.

عبدالملك بن مروان با کمك حجاج تمام توان و تلاش خود را به کار بردند که به هر طریق ممکن این قیام را شکست دهند. در جمادی الاخر سال ۸۲ هجری دو سپاه در «دیر جماجم» با هم رو به رو شدند. جنگ شدیدی میان آن ها درگرفت که به پیروزی سپاه شام و شکست ابن اشعث منتهی شد. ابن اشعث به سیستان فرار کرد ولی حجاج دست از وی بر نداشت تا این که رتبیل حاضر شد او را تحویل حجاج بدهد، امّا ابن اشعث قبل از این که به دست حجاج بیفتد، خودش را از بالای قصر به پایین انداخت و با مرگ او قیام به پایان رسید.(۱)

قیام زید و فرزندش یحیی

در کوفه زمان خلافت هشام بن عبدالملك به وقوع پیوست. در این قیام زید به شهادت رسید و فرزندش یحیی به ایران فرار کرد و در جرجان به همراه هفتاد نفر قیام کرد ولی شکست خورد و به شهادت رسید. راجع به قیام های زید و یحیی در فصل آینده بحث خواهیم کرد.

اوضاع فرهنگی و اجتماعی در دوره مروانیان

در قرن اول هجری علم و دانش بیشتر در علم الحدیث خلاصه می شد که شامل روایات فقهی، اخلاقی، تاریخی و تفسیری بود و چون خلفا

ص:۵۵

۱- یعقوبی، تاریخ یعقوبی،۲/۲۷۹.

رغبتی به علوم دیگر نشان نمی دادند، پیشرفتی در علوم دیگر حاصل نشد.

خلفای مروانی در تلاش بودند با سیاست جاهل نگاه داشتن مردم آن ها را به هر راهی که می خواهند ببرند. بیشتر کسانی که در این دوره با علوم اسلامی آشنایی داشتند، به خدمت خلفا درآمدند. از میان موافقان با حکومت می توان از محمّد بن مسلم شهاب زهری (متوفی ۱۲۴ه .) نام برد که کاملاً در خدمت بنی مروان بود و در دربار هشام بن عبدالملك و برادرانش توانست خدمات شایانی را برای آن ها انجام دهد و در مقابل خدمت هایش پاداش فراوانی را دریافت نماید.(۱) علاوه بر زهری می توان از عوانه بن حکم، ابراهیم نخعی، ابو زناد (فقیه مدینه)، مغیره بن مقسم، شعبی، رجاء بن حیوه نام برد که ذهبی نام برخی از آن ها را در تذکره الحفاظ ذکر کرده است. بنابراین علما در خدمت خلفا بودند و با جعل احادیث و نقل کرامت خلفا، وجوب اطاعت از خلفا در هر شرایط و این که خلفا به سبب خلیفه بودن نزد خداوند محاکمه نخواهند شد را به مردم تلقین می کردند.(۲)

از مشکلات دیگری که در قرن اوّل هجری بر فرهنگ اسلامی وارد شد، رسوخ اسرائیلیات بود که به طور گسترده و وسیع در حوزه دینی و فرهنگی مسلمانان اثرات عمیقی داشت و امروزه هم اثرات آن در برخی از احادیث و اندیشه های مسلمانان به چشم می خورد. خلفای مروانی نه تنها از نشر مقالات و مکتوبات اسرائیلی جلوگیری نمی کردند. بلکه در

۱- ذهبی، تذکره الحفاظ، بیروت، نشر دارالکتب العلمیه، چاپ اوّل، ۱/۱۰۹. در این باره رک: تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ۱/۳۹۷ - ۴۱۴.

۲- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۲۲۳.

جهت تأیید آن گام برمی داشتند. نفوذ مسیحیان در دستگاه خلفای مروانی به صورت کاتب، طبیب، مترجم و غیره در گسترش اسرائیلیات مؤثر بود.

با استحکام پایه های قدرت و یکپارچه شدن حاکمیت مروانیان علما و دانشمندان آن روز که بیشتر محدث و فقیه بودند بر آن شدند تا به حوزه درس و حدیث بیندیشند و به شکلی اختلاف در روایات را حل کنند و فتوای فقهی برای مردم ارائه دهند. تا پیش از آن در جامعه اسلامی فقه و احادیث فقهی مورد بی اعتنایی بود و با جلوگیری از تدوین حدیث که به امر خلیفه اوّل و دوم انجام گرفت فقه و حدیث در انزوا قرار گرفته بود. خلفای بعدی هم از این روش حمایت می کردند چنان که از معاویه نقل می کنند که می گفت: علیکم من الحدیث بما کان فی عهد عمر، فانّه کان قد اخاف الناس فی الحدیث عن رسول اللّه؛(۱) به روایاتی که در عهد عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است اکتفا کنید، زیرا عمر مردم را در مورد نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله برحذر می داشت.

این روش تا پایان قرن اوّل هجری ادامه یافت امّا با روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز وضع دگرگون شد و بازار علم حدیث رونق گرفت. از طرف دیگر فتوحات اسلامی که در این دوره انجام گرفته بود، مسلمانان را با دیگر فرهنگ ها در سرزمینهای روم، آفریقا، مصر، ایران و ماوراءالنهر آشنا کرد. از طرفی آن هایی که وارد بلاد اسلامی می شدند با اشتیاق فراوانی به دنبال فهم اسلام بودند و می خواستند هر چه بیشتر با قرآن و احکام شریعت آشنا شوند، لذا از نظر فکری و فرهنگی عصر جدیدی شروع شد و شور و شوق علمی بی سابقه ای در جامعه اسلامی به وجود آمد که قبلاً امکان آن نبود. مورخین دوره اول حاکمیّت بنی امیه را چنین

۱- شمس الدین، ذهبی، تذکره الحفاظ، ۱/۷.

توصیف کرده اند: انه فی أثناء عصر بنی أمیه الّذین کانوا لا یهتمون کثیرا بأمور الدین، کان الشعب فی الواقع قلیل الفهم والمعرفه للفقه و مسائل الدین، ولم یکن یعرف من هذه الشؤون الاّ أهل المدینه وحدهم؛ در دوره بنی امیه به امور دینی توجه نمی شد و مردم هم نسبت به امور دینی و احکام اسلامی آگاهی نداشتند و فقط اهل مدینه بودند که تقریبا آشنا به علوم و احکام اسلام بودند.(۱) در این زمان مردم حتّی کیفیّت اقامه نماز و گزاردن حج را نمی دانستند.(۲)

امّا در آغاز قرن دوم هجری علوم مختلفی اعم از علوم اسلامی همچون علم قرائت قرآن، علم کلام، فقه و تفسیر و علوم دیگر همچون: طب، فلسفه، نجوم و ریاضیات رواج یافت که دلایل آن را می توان به این صورت برشمرد:

۱ - ورود اقوام و ملل تازه مسلمان به مناطق اسلامی.

۲ - تسامح دینی با اهل کتاب.

۳ - جنب وجوشی که مسلمانان در این زمان برای فراگیری علوم پیدا کردند.

در این دوره دانشمندان فرق و مذاهب مختلف در بلاد اسلامی به فعالیت های علمی پرداختند لذا در این زمان شاهد پیدایش فرقه هایی چون معتزله، جبریه، مرجئه، غلات، زنادقه، متصوّفه، مشبّهه، خوارج و شیعیان هستیم که هر کدام عقاید خود را ترویج می کردند. در زمینه هر یک از علوم اسلامی در میان دانشمندان آن زمان اختلاف نظر پدید

۱- رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، نشر انصاریان، چاپ اوّل، ۱۳۷۶ش، ص۲۹۵.

۲- محقق کاظمی، کشف القناع فی حجیه الاجماع، تهران، نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۱۶ه .، ص ۵۶.

می آمد و بحث ها و مناظرات داغی در می گرفت و هر کس به نحوی نظر می داد و از عقیده ای طرفداری می کرد.(۱)

هر کدام از فرقه ها عده ای را به گرد خویش جمع کرده بود و خود را طرفدار اسلام حقیقی معرفی می کرد. خلفا هم می خواستند در جامعه چند دستگی باشد و گروه ها با هم سرگرم باشند تا آن ها با خیال راحت حکومت کنند. لذا گاه از عده ای حمایت می کردند و حتی گاه فِرَق جدیدی را تأسیس می کردند.

غیر از خوارج که در صفحات قبل به آن اشاره شد به طور خلاصه در مورد دیگر فرق در ذیل توضیحاتی داده می شود:

فرقه مرجئه

این فرقه، جبر را در تمام امور و ابعاد حیات انسان و هم در عرصه سیاست و حکومت، حاکم می دانستند و برای اثبات آن اندیشه، آیات بسیاری از قرآن را به نفع خطّ فکری خود تفسیر می کردند. آن ها آیات شریفه «تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدی مَنْ تَشَاءُ»،(۲) «وَ مَا تَشَاءُونَ اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللّه »،(۳)«مَا شَاءَ اللّه لاَ قُوَّةَ اِلَّا بِاص للّه »،(۴)«تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ

وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»،(۵) را به گونه ای تفسیر می کردند که خلفای اموی از آن استفاده تبلیغاتی می کردند و می گفتند ما کاره ای نیستیم و همه کارها در

۱- محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش.، ص ۱۵.

۲- اعراف/۱۵۵.

۳- انسان/۳۰.

۴- کهف/۳۹.

۵- آل عمران/۲۶.

دست خداست؛ اگر خدا بخواهد هر کاری را می کند و ما دخالتی در امر طبیعت و کارهای خویش نداریم.(۱)

غالیان

این گروه درباره علی علیه السلام قائل به الوهیت بودند و درباره مقام و مرتبت اهل بیت علیهم السلام افراط می کردند. در این دوره عدّه غلات بسیار شده بودند و در تلاش بودند تا با جعل احادیث عقایدشان را اثبات کنند و گروه شیعه را با خود همراه سازند. اینها بیشترین خطر را برای شیعیان و اسلام راستین می آفریدند؛ زیرا خلاف حقایق اسلام را ترویج می کردند.

ناصبی ها

در مقابل گروه غالی گروهی پیدا شدند که سبّ و لعن علی علیه السلام و فرزندان او را مجاز می شمردند و حتی به آزار و اذیّت دوستداران اهل بیت علیهم السلامی پرداختند.(۲)

دستگاه خلافت از ناصبی ها برای سرکوبی و آزار و اذیّت شیعیان و به خصوص علویان بهره برداری و به مبلّغان این گروه کمک های مالی می کرد و بر فتنه و فساد آن ها بیشتر دامن می زد.

فرقه زیدّیه

از فرقه های دیگری که در این اوضاع فعالیّت داشت، زیدیه بود.

۱- رضا برنجکار، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، قم، نشر طه، چاپ سوم، ۱۳۸۱ش، ص۴۴.
۲- محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص۴۵۲.

زیـدی ها طرفـدار زید و عقاید او بودند، ولی پس از شـهادت زید و فرزندش یحیی، به علّت جهل به مقام امامت امام باقر علیه السـلام و عـدم آشـنایی با عقایـد زیـد، با امام باقر علیه السـلاممخالفت کردنـد و گفتنـد: امام کسـی است که در برابر دسـتگاه خلافت قیام مسلّحانه داشته باشـد و گرنه امام نخواهـد بود.(۱) آن هـا در امـور و مسائـل دینی به سـبب نداشـتن رهـبر دچـار گمراهی و ضلالت شدند.

متصوّفه

تصوّف از هنـد وارد دنیای مسـیحیت و از آن جا وارد دنیای اسـلام شـد و طرفـدارانی پیـدا کرد. عدّه ای از مسـلمانان به سـبب سرخوردگی از جریان حکومت اسـلامی به تصوّف گرایش پیدا کردند و در برابر اسـلام رایج به تبلیغ پرداختند. بسیاری از آن ها دست از عبادت و احکام شریعت کشیدند و به ریاضت روی آوردند.(۲)

وضعیّت اخلاقی جامعه عصر مروانیان

از حـدود سال ۳۰ هجری فسـاد مـالی و انحطـاط اخلاقی در جامعه اسـلامی گسترش یافت. اشـراف قریش و عرب که درآمد کلانی از خزانه بیت المال داشـتند و از بخشش های خلفای وقت بهره مند می شدند، ثروت های بسیاری را جمع آوری کردند و بدین گونه به رفاه طلبی و اشرافیّت و تجمّل پرستی در جامعه اسلامی روی آوردند.

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۳۹.

۲- حسن عاصـی، التصوف الاسلامی، تهران، نشر عزالدین، چاپ اوّل، ۱۴۱۴ه .، ص ۵۲؛ قاسم غنی، تاریخ تصوّف در اسـلام، تهران، نشر نقش جهان، چاپ دوم، ۱۳۳۰ش. ، ص۳۷.

ثروتمندان و اشـراف، کنیزان و غلامان بسیاری خریداری کردند. آن ها کنیزانی را برای خوانندگی و بزم آرایی تربیت کردند. کم کم مجالس بزم و خوشـگذرانی و خنیاگری به طبقات دیگر نیز سـرایت کرد. این انحطاط اخلاقی از زمان یزیـد بن معاویه آن چنان گسترش یافت که حتی در مکّه و مدینه علنی شد و مردم هم آشکارا به شراب خواری و می گساری پرداختند.(۱)

در آن دوره چنـان خلفـا و مردم دچـار انحطـاط اخلاـقی شدنـد کـه نـه عالمـان، غنـا را نـاروا می شـمردند و نـه عابـدان از آن جلوگیری می کردند.(۲)

در اغانی آمـده است در آن دوره چنان مردم به آوازه خوانی و مجالس رقص و بزم روی آوردنـد که وقتی یکی از زنان آوازه خوان به نـام جمیله سـفری به مکّه کرد، در طول مسـیر آنچنـان از وی اسـتقبال شـد که در مورد هیـچ مفتی و فقیه و محـدث و زاهـدی نشـده بود. و زمانی که این زن به مکّه نزدیک شـد گروهی از اشـراف مکه و دیگران از او به گرمی اسـتقبال کردند و زمانی که به مـدینه برگشت، مردان و زنان اشـراف به اسـتقبال او رفتنـد و چنان شور و هلهله ای برپا شـد که اهالی مدینه بر در خانه های خویش صف کشیدند و به تماشای این صحنه ها پرداختند.(۳)

زمانی که مرکز اسلام و مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهر مکّه عبادتگاه

مسـلمانان به چنین وضعی دچار شده باشد، معلوم است تا چه حدّ مردم از ارزش های دینی و اخلاقی و از مسائل و احکام مبین اسلام به دور مانده اند.

۱- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۶۷.

۲- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، چاپ اوّل، ۱۴۰۶ ه . ، ۸/۳۷۹.

۳- همان، ص۳۸۶.

قاضـی ابویوسف به اهالی مدینه می گفت: ای مردم مدینه وضع شما با این آوازه خوانی ها شگفت انگیز است؛ زیرا هیچ کس و ناکس و هیچ شخص محترم و غیر محترم در میان شما نیست که از این کارها ابایی داشته باشد.(۱)

مردم تعالیم اسـلامی را فراموش کرده بودند و به وظایف اسـلامی خویش توجّهی نداشتند. آنها حتّی از مسأله مهمّی چون نماز که از ارکان اسلام و ادای آن بر هر مسلمانی واجب است بی خبر بودند و یا به خوبی انجام نمی دادند.

زهری می گویـد: در دمشق نزد انس بن مالـک رفتم، دیـدم که تنها نشسـته و گریه می کنـد، وقتی علت گریه اش را پرسـیدم، پاسخ داد از مجموع آنچه که از اسلام فرا گرفتم جز نماز را سراغ ندارم که مانده باشد و آن هم ضایع گردیده است!(۲)

در سال ۸۷ هجری در زمان خلافت عبـدالملک، امیر الحاج، امیر مـدینه بود و در روز عیـد قربان در مکه، وقوف را غلط انجام داد.(۳)

فسـاد مـالی و اخلاقی فزونی یافته بود و عشق به زن و شـراب و مجالس بزم و رقص مرسوم تر و بیشتر شـده بود. خلفای پیشـین بنی امیه در اوقات فراغت خویش به اخبار جنگ ها و داسـتان های شجاعان قدیم عرب و قصائد شعرا گوش می دادند ولی در زمان خلفای بعـدی و از آن جمله یزید بن عبدالملک در بزم های شـبانه دربار خلافت، به جای قصائد حماسـی و داسـتان های جنگی، ساز و آواز رایج شد. گاهی خلفای مروانی به حدّی

۱- ابن عبدربه، العقد الفرید، بیروت، نشر دارالکتب العربیه، چاپ اوّل، ۱۴۰۳ه . ، ص۱۱.

۲- احمد امین، ضحی الاسلام، نشر مکتبه النهضه المصریه، چاپ هفتم، ۱/۳۶۵ به نقل از صحیح بخاری.

۳- جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۲۲۴.

در این کـار افراط می کردنـد و مبـالغ بالاـیی برای خوانـنـدگانی که از شـهرهای دور دست می آوردنـد، خرج می کردنـد که شگفت آور بود. آمـد و رفت این گونه افراد به دمشق، پـایتخت خلفـا، در اخلاـق و زنـدگانی مردم اثر گـذاشت به طوری که عیّاشـی و بوالهوسـی در ارکان دولت و به دنبال آن در مردم جامعه اثر گـذاشت و بازی قمار و شـطرنج در میان عرب ها رواج یافت.(۱)

صـاحب الفخری هـم می نویسـد: اگر مـا بـه زمـان عبـدالملک بنگریـم می بینیم که او به زن و مجـالس بزم تـوجه نـداشت، امّا فرزندان او ولید و سـلیمان این گونه نبودند. سلیمان در زمان خلافتش فقط به غذا، لباس، زن و قصرهای خویش می اندیشید و چنان به ظواهر فریبنده دنیا دل بسته بود که اجازه نمی داد خدمتگزارانش و افرادی که در دربار او هسـتند هر لباسی را بپوشند و بایستی بهترین لباس های فاخر را می پوشیدند.(۲)

و از این بـدتر زمانی بود که خلافت به دست یزید بن ولید افتاد. او تنها به فکر دو معشوقه اش یعنی سـلامه و حبابه بود و چنان این دو در نظرش بزرگ جلوه می کردنـد که دوری آن ها را تحمّل نمی کرد. یزید اصـلاً در اندیشه رفاه و آسایش مردم نبود و اوقات خویش را با آن دو کنیز سپری می کرد و از مسائل جاری حکومت به کلّی بی خبر بود.

روزی حبابه شعر عاشقانه ای را خواند و یزید از شنیدن آن چنان به وجد آمد که خواست پرواز کند. کنیز گفت: ای امیر پرواز نکن ما هنوز به وجود تو احتیاج داریم! آخر امّت را به چه کسـی می سپاری؟ یزید گفت: امّت را به تو می سپارم! و آنگاه خم شد و بر دست های حبابه بوسه زد.(۳)

۱- حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ۳/۴۸۴.

۲- ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیه، ص۱۲۸.

۳- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۱۹۹.

یزید در عشقبازی به حدّی افراط کرد که سرانجام جانش را در این راه از دست داد، روزی حبابه بیمار شد و یزید در کنار بسترش نشست و چندین روز بیرون نیامد. سرانجام حبابه به سبب آن بیماری از دنیا رفت. خلیفه از فرط غم و اندوه چند شبانه روز بر سر مرده او نشست و اجازه دفن نمی داد تا این که جسد حبابه گندید! در این هنگام بر اثر اعتراض اطرافیان، دست از جنازه حبابه کشید و دستور داد جنازه او را به خاک بسپارند. یزید پس از چندی در اندوه مرگ حبابه مرد.(۱)

در کنار زنان آوازه خوان دسته ای از شاعران فرومایه درباری بودند که به تمجید از خلفا و روش آنها می پرداختند و به مجالس خلفا رونق می دادند. شاعرانی چون أخطل، کعب بن جُعیل، عبداللّه بن همام سلولی، ابوالعباس اعمی، مسکین دارمی، عدی بن رقاع در خدمت خلفای مروانی بودند و در اشعارشان به ستایش و مدح از اعمال آن ها پرداخته اند. البته ناگفته نماند که در همان عصر و زمان در مقابل این دسته از شاعران دین فروش، گروهی هم بوده اند که برای رضای خدا به ستایش اهل بیت علیهم السلام و نکوهش امویان پرداخته اند که از جمله آن ها کمیت اسدی است.(۲)

در دوره مروانیان خلفا از دعوت به کار نیک جلوگیری می کردند. عبدالملک نخستین کسی است که به صورت رسمی جلوی امر به معروف و نهی از منکر را گرفت و از دعوت به کار نیک جلوگیری کرد. او پس از کشته شدن عبداللّه بن زبیر در سال ۷۳ هجری در یک سخنرانی عمومی اعلام کرد: هر کس مرا به تقوی دعوت کند او را گردن می زنم. فردی در

۱- همان، ص ۱۹۸.

۲- زرکلی، الاعلام، ۵/۲۳۳.

برابر این سخن گفت: از خد بترس چنین سخن مگوی، امّا خلیفه فرمان داد او را زیر لگد کشتند.

عبداللّه بن زبیر اعتراض به خود را ممنوع و مردم را به خفقانی عمیق دعوت کرد، در حالی که در عصر خلفای گذشته دست کم مردم حقّ اظهار نظر داشتند.

ما هر چه به دوران پایانی خلافت مروانیان نزدیک تر می شویم، مردم از اسلام دورتر می شوند حسن بصری می گفت: اگر رسول اللّه به میان شما مردم برگردد، از میان همه آنچه به شما تعلیم داده است جز «قبله» شما چیز دیگری را نخواهد داشت.

عوامل پیدایش فساد اخلاقی در جامعه عصر مروانیان

عوامل مختلفی در این بحران و وضعیت جامعه اسلامی دخالت داشتند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) فاصله گرفتن جامعه از مکتب اهل بیت علیهم السلام و محدود کردن مردم با جلوگیری از گفتن و نوشتن حدیث، مگر احادیثی که خلفای قبل اجازه داده بودند.

ب) توطئه دستگاه های حکومتی از طریق دامن زدن به اختلاف های فکری ومشغول کردن مردم به مسائل بی ارزش وبهره برداری سیاسی ازآن.

ت) گسترش دامنه فتوحات و در پی آن، مسلمان شدن سریع و بدون برنامه قوم ها و ملت های گوناگون با فرهنگ های متفاوت.

ث) بذل و بخشش بسیار از بیت المال برای این که سران و بزرگان عرب را به خوش گذرانی و زندگی راحت عادت دهند و آن ها را از مبارزه و مخالفت با حکومت باز دارند.

بخش دوم: سادات حسینی و عملکرد فرهنگی – اجتماعی و سیاسی آن ها در عصر مروانیان

اشاره

فصل سوم: سادات حسینی

فصل چهارم: نقش فرهنگی - اجتماعی و سیاسی امامان شیعه

فصل پنجم: برخورد و عملکرد فرزندان ائمه اطهار

ص:۶۷

فصل سوم: سادات حسینی

اشاره

در واقعه عـاشورا که در سـال ۶۱ هجری به وقوع پیوست، تمـامی یاران و فرزنـدان ابا عبـداللّه به جز امام سـجاد علیه السـلام به شهادت رسیدند.(۱) ایشان به سـبب بیماری در خیمه بستری بودنـد و توان جنگیدن با دشـمنان را نداشـتند. در پایان جنگ آن حضـرت در رأس بازماندگان خاندان امام حسین علیه السلام به اسارت دشمن درآمدند و به کوفه و سپس به شام منتقل شدند و پیام عاشورا را به همگان رساندند. بنابراین، نسل امام حسـین علیه السـلام از طریق امام سـجاد علیه السلامادامه یافت و تنها به اعقـاب ابـا عبـداللّه از نسـل امام سـجاد علیه السـلام، سادات حسـینی یا بنی الحسـین گفته می شود. در این فصل به معرفی امام سجاد علیه السـلام و سـپس فرزنـدان ایشان خواهیم پرداخت. امّا هـدف، بیشتر معرفی کسانی خواهد بود که در دوران خلافت مروانیان زندگی کرده اند وسپس به جایگاه و منزلت هر یک اشاره خواهیم کرد. در

ص:۶۹

۱- سمعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور، الأنساب، بیروت، نشر دارالجنان، چاپ اوّل، ۱۴۰۸ه ، ۲/۲۲۴.

کتاب های تاریخی برای امام زین العابدین علیه السلام فرزندان زیادی ذکر شده

است که در مورد تعدادشان اتفاق نظر وجود ندارد. مثلاً ابن شهر آشوب در مناقب تعداد فرزندان آن حضرت را ۱۲ نفر ذکر کرده است.(۱)

در کشف الغمه، تعداد فرزندان امام سجاد علیه السلام ۱۱ پسر ذکر شده و نویسنده ادعا کرده که حضرت ۶ دختر نیز داشته است.(۲) ابن سعد در

طبقات، ۱۷ فرزند برای امام برشمرده.(۳) و شیخ مفید در ارشاد، ۱۵ فرزند از دختر و پسر ذکر کرده است.(۴) چنین به نظر می رسد که در منابع فوق و دیگر منابع، درباره تعداد فرزندان امام سجاد علیه السلام اختلاف است.

نام آن هایی که در همه منابع تاریخی آمده بدین قرار است: ابو جعفر، زید، عبداللّه باهر، عمر أشرف، حسین و علی. اسامی برخی در منابع کمتر برده شده و احتمال می رود یا به این دلیل باشد که برخی در کودکی از دنیا رفته اند مثل سلیمان، حسن و حسین اکبر و یا چون هیچ نسلی از آنان باقی نمانده در منابع نامی از آن ها نیامده است.

امام سجاد علیه السلام (۳۸ – ۹۴ه .)

ایشان تنها فرزند ذکور به جای مانده از سومین امام شیعیان بودند. مشهورترین القاب ایشان زین العابدین و سجاد بوده است.(۵)

حضرت در مدینه چشم به جهان گشودند و دوران کودکی خویش را

ص:۷۰

۱- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، نشر علامه، چاپ دوم، ۴/۱۷۶.

۲- ابوالفتح اربلی، کشف الغمه، بیروت، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ اوّل، ۱۴۰۱ه .، ۲/۳۰۳.

۳- محمد بن سعد واقدی، الطبقات الکبری، ۵/۳۲۶.

۴- شیخ مفید، الارشاد، تهران، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ اوّل، ۱۳۷۷ه . ، ص ۲۶۱.

۵- ابن نسابه، المجدی فی انساب الطالبیین، قم، نشر کتابخانه آیت اللّه مرعشی، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ه .، ص ۹۱.

در همان جا سپری کردنـد. بنا بر قول درست تر، ولادت ایشان در سال ۳۸ هجری است، لذا دو سال از عمرشان با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ده سال در زمان امام حسن علیه السلامو ده سال هم با امام حسین علیه السلام سپری شد. در

محرّم سال ۶۱ هجری در سن ۲۲ سالگی، به همراه پدرشان در قیام کربلا شرکت کردند. پس از شهادت ابا عبداللّه علیه السلام امامت شیعیان به ایشان

رسـید. و امـام همراه دیگر اسـیران اردوگـاه حسـینی بـه اسیری بـه کـوفه و شـام برده شدنـد. در ایـن سـفر، امـام سـجاد علیه السلامسرپرست و تکیه گاه اسیران در جریان مصایب و گرفتاری ها بودند، و با سخنرانی های خویش، حکومت یزید را رسوا می کردند و پیام عاشورا را به مردم می رساندند. آن حضـرت پس از بازگشت از شام در شـهر مدینه اقامت گزیدند و تا پایان عمر در همان جا ماندند و بیشتر عمر خود را که حدود سی سال بود، در راسـتای تربیت شاگردان و تدریس فقه، حدیث و نیز عبادت خدا و کمک به خلق گذراندند.(۱)

ایشان عابدترین فرد روزگار خویش بودند، چنان که به ذوالثفنات معروف بودند و امام باقر علیه السـلام فرمودند: «در پیشانی و سجـده گاه پـدرم، آثار ثابتی وجود داشت که بر اثر کثرت و به درازا کشـیدن سـجده پدید آمده بود».(۲) در منـابع تاریخی و رجالی اهل سـنّت و شـیعه درباره فضایل امام، سـخن فراوان است. شـیخ صدوق در خصال از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «پدرم علی بن الحسـین در هر شـبانه روز، هزار رکعت نماز می گزاردند و از برای پدرم، پانصد درخت خرما بود که در نزد هر درختی،

۱- رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص۱۶۳.

۲- شیخ کلینی، اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ش، ۱/۴۶۷.

دو رکعت نماز می گزارد و گاهی که به نماز می ایستاد، رنگش متغیّر می شد و اعضایش از خوف خدا می لرزید و نمازش همانند کسی بود که می دانست نماز آخرش است».(۱) حضرت در کمک رساندن به محرومان کوشا بود. شب ها انبانی بر دوش می کشید و به خانه فقرا می برد، در حالی که صورت خود را پوشانده بود تا او را نشناسند.(۲) ابن سعد می نویسد:

علی بن الحسین فردی ثقه، امین، کثیرالحدیث، عالم، از بزرگان و بسیار پرهیزگار بود.(۳) و این نظرِ همه علمای اهل سنّت نسبت به امام علیه السلام است.

امام علیه السلام با مردم، بسیار مهربان، سخاوتمند و شکیبا بود. ابن طاووس در اقبال به سندی از امام صادق علیه السلام آورده است که او با فرا رسیدن ماه رمضان بیشتر خدمتکاران خود را آزاد می کرد و خطاهایی که از آن ها سر می زد، می بخشید.(۴) امام در طول عمر خویش، کنیزان و غلامان زیادی خرید و آزاد کرد. حضرت، خوراک و لباسی ساده داشت. زمستان که می شد، پوشاکی از خز به قیمت ارزان می خرید و پس از فصل زمستان، آن را می فروخت و بهایش را میان مستمندان بخش می کرد و در فصل تابستان نیز همین کار را می کرد.(۵)

جایگاه امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در میان مسلمانان و شیعیان از موقعیت و منزلتی برتر برخوردار بودند. روایت شده است که هشام بن عبدالملک قبل از آن که به

ص:۷۲

۱- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۴/۱۵۰.

۲- کلینی، اصول کافی، ۱/۴۴۶.

۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، ۵/۳۳۸.

۴- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۴/۱۵۸.

۵- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۴/۱۵۴.

خلافت برسد، به حج رفت، او هر چه کوشید تا حجرالاسود را ببوسد، از کثرت جمعیت حجاج نتوانست و درکناری نشست، در این بین متوجه شد که مردم برای یکنفر راه باز می کنند تا حجرالاسود را ببوسد. برخی از خواص هشام پرسیدند، او کیست که مردم تا به این حدّ رعایتش می کنند. هشام تجاهل کرد و گفت: او را نمی شناسم. فرزدق شاعر در آن جا حاضر بود، گفت: من او را خوب می شناسم، و قصیده ای در منزلت و موقعیت امام خواند که آتش رشک و حسد هشام برافروخت. بدین سبب بود که دستور داد فرزدق را زندانی کنند.(۱) دلیل دیگر بر منزلت امام علیه السلام این است که چون واقعه حرّه در سال ۶۳ هجری به وقوع پیوست و مردم مدینه از سپاه شام شکست خوردند، مسلم بن عقبه، فرمانده سپاه شام، مردم مدینه را مورد آزار و اذیت قرار داد. او دست سپاهیان خود را به مدت سه روز، در کشتن مردم و غارت شهر باز گذاشت و شامیان بی شرمانه جنایاتی را مرتکب شدند که سردار آنان، مسلم، به سبب آن جنایات به مسرف معروف شد. پس از پایان قتل و غارت، مسلم از مردم به عنوان برده یزید بیعت گرفت.(۲) در این واقعه به خانه امام سجاد علیه السلامآسیبی نرساندند و حتی منزل ایشان مأمنی برای پناهندگان بود و زمانی که مسلم، امام علیه السلام را خواست، امام به نزد او رفت و مورد توجّه و احترام او قرار گرفت. طبری می نویسد: هنگامی که یزید، مسلم بن عقبه را به مدینه فرستاد، به او گفت: علی بن الحسین در کار شورشیان دخالتی نداشته است، دست از او بردار و با وی به نیکویی رفتار کن.(۳) مسعودی نیز

۱- محمد بن اسحاق حموی، انیس المؤمنین، تهران، نشر بنیاد بعثت، ۱۳۶۳ش. ، ص۱۱۱.

۲- مسعودی، مروج الذّهب، ۳/۷۰؛ ابن قتیبه دینوری، الامامه والسیاسه، ۱/۲۳۶.

۳- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۴/۳۷۹.

می نویسد: مسلم از تمامی مردم مدینه به عنوان برده یزید بیعت گرفت، ولی به علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبداللّه بن عباس کار نداشت.(۱) ابن

اعثم می گوید: چون علی بن الحسین علیه السلام به نزد مسلم رفت، مسلم جلوآمد و با حضرت مصافحه کرد و سپس با احترام ایشان را در کنار خویش جای داد و به امام علیه السلام هزار درهم مقرّری عطا کرد.(۲) و مؤلف کشف الغمه درباره

این واقعه می نویسد: مسلم، علی بن الحسین را حرمت نهاد و استر خویش را برای او زین کرد و او را به خانه اش فرستاد و گفت، این مرد علاوه بر خویشاوندی که با رسول خدا دارد، خیری است که در او شر نیست.(۳) و تنها یعقوبی در مقابل این دسته از گزارش ها آورده است که علی بن الحسین مانند دیگر مردم مدینه با یزید به عنوان برده بیعت کرد.(۴) لذا گزارش یعقوبی نمی تواند درست باشد، زیرا رفتاری که علی بن الحسین علیه السلام با خانواده مروان کرد، از چشم بنی امیه و مأموران آن ها پوشیده نبود و بر فرض صحّت خبر، حمل بر تقیه می شود؛ زیرا امام علیه السلام چاره ای جز این کار نداشت. بنا بر بیشتر گزارش های مورخان، امام علیه السلام مورد احترام سپاه شام قرار گرفت و هیچ آسیبی به ایشان نرسید و این گونه احترام در چنان شرایط و اوضاعی، حاکی از مقام و منزلت امام سجاد علیه السلام است. حتی علمای اهل سنت از منزلت والای امام علیه السلام یاد کرده اند و ایشان را فقیه، عالم و محدث دانسته و به امام لقب سیدالعابدین (سرآمد عبادت کنندگان) داده اند.(۵) ابن عساکر امام را محدثی ثقه، امین، پرهیزگار،

۱- مسعودی، مروج الذّهب، ۳/۷۹.

۲- ابن اعثم کوفی، الفتوح، بیروت، نشر دارالاضواء، ۱۴۱۱ه .، ۵/۱۶۳.

۳- اربلی، کشف الغمه، ۲/۲۸۳.

۴- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۲۵۲.

۵- ابن حبان، الثقات، بیروت، نشر دارالفکر،، ۵/۱۵۹.

کثیرالحدیث و دارای منزلتی رفیع و عالی دانسته است.(۱) و ابن سعد امام علیه السلام را چنین توصیف می کند: کان علی بن الحسین ثقهً مأمونا کثیرالحدیث عالیا رفیعا ورعا.(۲)

علی بن الحسین علیه السلام جایگاه عالی و موقعیت اجتماعی والایی داشت.ابن حجر عسقلانی هم می نویسد: در میان قریش بهتر از علی بن الحسین نبوده است نیز به نقل از زهری می گوید: فقیه ترین فرد مدینه بود، اما روایتش اندک است.(۳) و یحیی بن سعید گفته است «او بهترین هاشمی است که در مدینه دیده بودم.(۴)

زندگانی امام باقر علیه السلام

پدر آن امام، سجاد علیه السلام و مادرشان «ام عبداللّه» دختر امام حسن مجتبی علیه السلامبود. ایشان در سال ۵۷ هجری در شهر مدینه چشم به جهان گشودند و در ۹۴ هجری که پدر بزرگوارشان از دنیا رفتند، در سی و نه سالگی به امامت رسیدند. بنابر نقل بیش تر منابع، امام باقر علیه السلام در خانه امام حسین علیه السلامبه دنیا آمدند و در حالی که هنوز ۳ ساله بودند همچون دیگر اسیران به همراه پدر و عمه و دیگر زنان و کودکان در کربلا به اسارت درآمدند و سختی ها و مصایب فراوانی را تحمل کردند تا این که به

مدینه رسیدند. امام حدود پنجاه و هفت سال عمر کردند که سی و هشت

۱- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۴۱/۳۶۲.

۲- ابن سعد واقدی، الطبقات الکبری، ۵/۱۷۲.

۳- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، بیروت، نشر دار صادر، چاپ اول، ۱۳۲۶ه . ، ۷/۳۰۵.

۴- احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار، بیروت، نشر دارالفکر، ۱۴۱۷ق. ، ۳/۴۱۲.

سال آن در کنار پدر بزرگوارشان سپری شد و نوزده سال پس از شهادت پدر در موقعیّت امامت شیعیان بودند و در آن اوضاع و شرایط سخت، شیعیان را رهبری و ارشاد می کردند. امام علیه السلامدر علم، زهد، عظمت و

فضیلت، سرآمد همه بزرگان بنی هاشم بودند و مقام بزرگ علمی و اخلاقی ایشان مورد تصدیق دوست و دشمن بوده است. امام شاگردان برجسته ای در زمینه های فقه، حدیث، تفسیر و دیگر علوم اسلامی تربیت کردند. تلاش ایشان باعث احیای مکتب شیعه شد که بعدها به مکتب جعفری شهرت یافت. در مکتب ایشان صدها صاحب نظر و شاگرد تربیت شدند و تحوّل فکری عظیمی در جامعه اسلامی به وجود آمد.

جایگاه امام باقر علیه السلام

پدر و مادر ایشان علوی و از هر دو طرف فاطمی بودند. دانشمندان آن روز، شاگردان مکتب ایشان بودند و بدین سبب است که ابو نعیم اصفهانی از عبداللّه بن عطا نقل کرده است که می گفت: در هیچ محضری، اندیشمندان و دانشوران را حقیرتر و کوچک تر از محضر ابوجعفر امام باقر علیه السلام ندیدم. به راستی که بزرگ کوفیان، حکم بن عتیبه (متوفی ۱۲۵ هجری)، را در مقابلش همچون شاگردی در برابر استاد یافتم.(۱)

ذهبی در تذکره الحفاظ درباره امام می نویسد: ایشان پیشوای استوار و

از مشعل داران هدایت و سرور بنی هاشم در زمان خویش(۲) و دارای لقب باقر بوده اند، درباره علم و دانش امام علیه السلام سخن بسیار است. ابن حجر در

۱- ابو نعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الأصفیاء، قم، نشر اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۲۷ه .، ص ۳۵۰.
۲- شمس الدین محمد بن حسین ذهبی، تذکره الحفاظ، ۱/۱۲۴.

تهذیب آورده است که محمد بن علی بن الحسین فردی ثقه، کثیرالحدیث، فقیه و فاضل و از جمله فقهای بزرگ مکتب مدینه به شمار می رفتند.(۱) به همین سبب شاگردان بسیاری در درسشان شرکت می کردند. ذهبی مورخ در تاریخ الاسلام منزلت و جایگاه امام را این گونه آورده است: محمد بن علی بن حسین سرور بنی هاشم در عصر خویش، اهل فقه، علم، شرف و دیانت، وثوق و سیادت بودند و شایستگی خلافت اسلامی را داشتند.(۲) بنابراین همه اندیشمندان و مورخان اسلامی - حتی آنان که به مذاهب دیگر اعتقاد دارند - به جایگاه والای آن حضرت اعتراف کرده اند و حضرت را برای امر خلافت و امامت شایسته دانسته اند.

فرزندان امام باقر علیه السلام

بنابر نقل شیخ مفید در ارشاد، امام باقر علیه السلام پنج پسر و دو دختر داشته اند. امام صادق علیه السلام، عبداللّه، ابراهیم، عبیداللّه و علی فرزندان ذکور آن حضرت بوده اند. ابراهیم و عبیداللّه که مادرشان ام حکیم، دختر اسید ثقفی بود، در زمان حیات امام باقر علیه السلام در سن جوانی، از دنیا رفتند.(۳)

عبداللّه بن محمد باقر علیه السلام

عبداللّه با امام صادق علیه السلام از یک مادر به نام ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بودند. عبداللّه در حدود سال های ۸۰ تا ۸۳ هجری

۱- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۹/۳۵۰.

۲- شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام، ۷/۴۶۳.

۳- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۷۰.

متولّد شد و دارای فضل و کمالاتی بود. او پس از شهادت پدرش به این سبب که مردم را به امامت امام صادق دعوت می کرد به امر خلیفه دستگیر شد و توسط یکی از مروانیان با خوراندن زهر به شهادت رسانید.(۱)

شیخ مفید نقل می کند که عبداللّه به بارگاه مردی از مروانیان دعوت شد و آن شخص قصد کشتن او را کرد عبداللّه از او خواست که از این کار در گذرد، تا خدا را در ارشاد دینش یاری کند و نیز در پیشگاه مقدس خداوند برایش شفاعت کند. ولی آن مرد اموی گفت: تو را این مقام و مرتبه نیست که نزد خداوند از من شفاعت کنی. او عبداللّه را زهر داد و به شهادت رسانید.(۲)

علی بن محمد باقر علیه السلام

وی در زمان امام باقر علیه السلام به دستور خود امام، برای امر تبلیغ و ارشاد مردم راهی فین کاشان شد و پس از سه سال توقّف در آن منطقه، عدّه زیادی از شیعیان به ایشان پیوستند به همین سبب حاکمان آن منطقه که والیان خلافت مروانی بودند، او را به قتل رساندند.(۳) درباره محل دفن ایشان اختلاف است. عده ای قبر او را در جعفریه بغداد دانسته اند و عده ای معتقدند که پس از شهادت، ایشان را در مشهد اردهال دفن کرده اند که امروز مزارش زیارتگاه شیعیان و عموم عاشقان دلسوخته اهل بیت علیهم السلام است. بنابر گفته منابع تاریخی امام باقر علیه السلاماعقابی جز از نسل امام صادق علیه السلام نداشته اند؛ چرا که فرزندان امام علیه السلام یا در نوجوانی از دنیا

۱- سید حسین حسینی زرباطی، بغیه الحائر فی احوال اولاد امام باقر علیه السلام، قم، نشر کتابخانه آیت اللّه مرعشی، چاپ اوّل، ۱۴۱۶ه .، ص۱۶۷.

۲- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۷۰.

۳- سید حسین حسینی زرباطی، بغیه الحائر فی احوال اولاد امام باقر علیه السلام، ص۱۶۷ - ۱۶۸.

رفتند و یا والیان خلافت آن ها را به شهادت رساندند.

امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام تنها فرزند امام باقر علیه السلام بودند که دوره خلافت مروانیان و اوائل خلافت عباسیان را درک کرده اند. بیشتر نسب شناسان بر این عقیده اند که از امام باقر علیه السلام نسلی جز از فرزندش امام صادق علیه السلام باقی

نمانده؛(۱) البته این قول مورد خدشه است. حضرت امام صادق علیه السلام، ششمین پیشوای شیعیان در هفدهم ربیع الاوّل سال ۸۳ هجری در مدینه از مادری به نام ام فروه به دنیا آمدند. نام حضرت، جعفر و کنیه ایشان ابو عبداللّه و ابواسماعیل است.امام علیه السلام دارای القابی چون: صابر، فاضل، طاهر و از همه مشهورتر صادق بوده اند. حضرت مانند پدر و جد بزرگوارشان امام سجاد علیه السلام در علم، عبادت و پرهیزگاری سرآمد عصر بوده اند. شیخ مفید می نویسد: به قدری حدیث و علوم از آن حضرت نقل می شده است که ایشان زبانزد مردم گشته بودند. از هیچ کدام از افراد خاندان ایشان به اندازه امام صادق علیه السلام، علم و دانش نقل نشده است.(۲) در

منابع رجالی و حدیثی، در باب عظمت علمی ایشان، شواهد فراوانی وجود دارد و عظمت علمی ایشان، مورد قبول دانشمندان و علمای اهل سنت و تشیع بوده است به طوری که علمای بزرگ، در برابر عظمت ایشان سر تعظیم فرود می آوردند و برتری علمی امام را می ستودند. کسانی از علما و پیشوایان اهل سنت همانند ابوحنیفه، پیشوای مشهور فرقه حنفی و مالک بن انس پیشوای فرقه مالکی و حسن بصری، مؤسس مکتب فلسفی

ص:۷۹

۱- سید حسین حسینی زرباطی، بغیه الحائر فی احوال اولاد امام باقر علیه السلام، ص۱۰۵.

۲- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۷۰.

بصره و واصل بن عطا مؤسس مذهب معتزله از شاگردان مکتب علمی امام صادق علیه السلام بودند و این نشانگر شخصیت علمی و اجتماعی ایشان است.

زید

درباره زمان ولادت زید اقوال مختلفی آورده اند. در لباب الانساب، سال ۷۵ و در کتاب ها و منابع دیگر مانند التهذیب ابن حجر، سال ۸۰ و در حدائق الوردیه، سال ۷۶ ذکر شده ولی حدود سال ۶۶ هجری درست به نظر می رسد.(۱) زید در مدینه به دنیا آمد. نام مادر گرامی ایشان حوراء بود که مختار ثقفی او را به ۳۰ هزار درهم خریداری کرد و به رسم هدیه برای علی بن الحسین علیه السلامفرستاد. کنیه زید همه جا ابوالحسین و لقب او زید الأزیاد بوده است. در منابع نکات و مطالب مبهم و تاریکی درباره زندگی او به چشم می خورد. علاوه بر مبهم بودن سال ولادت ایشان، درباره سال قیام و شهادت وی و علل و اسباب خروج وی و نیز محلّی که پیکر مطهرش یک شب مدفون بود و نیز محل به دار آویخته شدن پیکر مطهرش و مکان سوزاندن آن اختلاف است.(۲) حتی در کتب رجالی و تاریخ، شخصیت زید نیز مورد اختلاف است. عده ای از علمای تاریخ و مؤلفین سیره و رجال در کتب خویش از زید و قیامش به نیکی یاد کرده اند و در مدح و ستایش او قلم فرسایی کرده اند و از شجاعت، شهامت، فتوت

۱- تاریخ تولد او در سال ۶۶ صحیح تر به نظر می رسد؛ زیرا مختار مادر او را خریداری کرد و او را به امام سجاد علیه السلام هدیه داد و بنابر روایات در همان سال مادر زید حامله شد و چون مختار سال ۶۷ کشته شده است، بنابراین تاریخ ولادت او باید در حدود سال ۶۶ هجری بوده باشد.

۲- ابن جوزی، المنتظم، ۷/۲۰۷؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ۹/۱۰۵.

و جوانمردی و تقوی و فضیلت او سخن گفته اند. قیامش را به حق دانسته اند و او را پیرو و دوستدار امام باقر و امام صادق علیه السلامدانسته اند. از

جمله علمای شیعه که چنین نظری دارند می توان از ابن داود قمی، شیخ بهائی، شیخ طبرسی، سید حسین براقی نجفی، محدث نوری، شهید اول و کسانی دیگر که عده آنها زیاد است؛ نام برد.(۱) در مقابل برخی مورخین بر این عقیده اند که چون زید در عراق خروج کرد، حضرت صادق علیه السلامبا وی خروج ننمود و این امتناع امام علیه السلام به سبب مخالفت با قیام زید بوده است. طرفداران زید هم می گفتند: کسی که در منزل نشسته و در بر روی خود بسته و پرده ها را کشیده، امام واجب الاطاعه نیست. با توجه به این موارد صاحب نظران اخیر الذکر قیام و حرکت زید را محقّ ندانسته اند.

با نظر و تأمل در احادیث می توان گفت که قول ارجح و قوی تر همان است که بیشتر علمای شیعه آن را پذیرفته اند؛ زیرا بین زید و امام صادق هرگز اختلافی صورت نگرفت و حتی زید می گفت: هر کس میل دارد جهاد کند با من همراهی نماید و هر کس طالب علم است نزد برادر زاده ام جعفر بن محمد علیه السلام برود.(۲) و دلیل دیگر این که شیخ مفید می گوید: زید هرگز مدعی امامت برای خویش نبود و برادرش امام باقر علیه السلام را مستحق امامت می دانست و بر این عقیده بود که امام باقر علیه السلامفرزندش جعفر را به امامت انتخاب کرده است.(۳)

زید از شاگردان مکتب فقهی پدرش و امام باقر علیه السلام بود و از آن دو

۱- ابن جوزی، المنتظم، ۷/۲۰۶ - ۲۰۸؛ سید عبدالرزاق الموسوی المقرم، رهبر انقلاب خونین کوفه، ترجمه عطاردی، تهران، نشر جهان، ۱۳۵۵ش، ص۷۲.

۲- ابوالقاسم علی بن محمد الخزاز القمی الرازی، کفایه الأثر، تصحیح عبداللطیف بن علی اکبر الحسینی، قم، نشر بیدار، ۱۴۰۱ه ، ص ۳۰۰ - ۳۰۲.

۳- شیخ مفید، الارشاد، ص۲۵۲.

بزرگوار و دیگر اجدادش احادیثی را نقل کرده است. نام او در سند ۶۴ روایت ذکر شده است.(۱) و بیشتر علمای رجال او را عابد، زاهد، فقیه و شجاع دانسته اند و هدف از قیامش را اصلاح دین وامر به معروف و نهی از منکر برشمرده اند و روایات او را حسن و نیکو دانسته اند.(۲) مرحوم علامه

تستری روایتی از ابی جارود آورده که گفته است من به مدینه رفته بودم و در آن جا از هر کسی که درباره زید سؤال می کردم، در جوابم می گفتند: زید حلیف القرآن است.(۳) از طرفی زید را از نظر علمی فقیه بنی هاشم دانسته اند و درباره فضائلش حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که چون پیامبر به زید بن حارثه نگریستند فرمودند: «المقتول فی اللّه والمصلوب فی امتی مظلومٌ من اهل بیتی سمّی هذا» و با دست به سوی زید بن حارثه اشاره می کردند. پیامبر اکرم سپس از او تعریف و تمجید کردند و وعده بهشت به او دادند. همچنین برای فضیلت و مقام زید همین بس است که امام صادق علیه السلام پس از شهادتش گریه کردند، به گونه ای که محاسن حضرت پر از اشک شد.(۴)

بیشتر علمای اهل سنت همچون ذهبی در تاریخ اسلام(۵) ابن حبان در

الثقات(۶) و دیگران از زید به نیکی یاد کرده اند و او را فردی عابد، زاهد و محدثی ثقه و راستگو دانسته اند.

۱- خویی، معجم رجال الحدیث، نشر آثار الشیعه، چاپ چهارم، ۱۴۱۰ه ، ۷/۳۴۵.

۲- مامقانی، تنقیح المقال، چاپ اول، نشر مرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۰ه ، ۱/۵۹.

۳- شیخ محمد تقی تستری، قاموس الرجال، قم، نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ه .، ۴/۵۶۴.

۴- ابوجعفر محمد بابویه، امالی صدوق، نشر بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ه .، ص۳۲۱، مجلس ۶۲.

۵- ذهبی، تاریخ الاسلام، ۸/۱۰۸.

۶- ابن حبان، الثقات،۴/۲۵۰.

فرزندان زید

زید بن علی دارای همسران متعدد و فرزندانی بوده است. نخستین زوجه ایشان ریطه دختر ابو هاشم عبداللّه بن محمد بن حنفیه بوده است. زمانی هم که زید در کوفه سکونت گزید با چند زن دیگر ازدواج کرد که سه تای آنها امّ ولد بودند و از برخی از آن ها صاحب فرزند شد. زید دارای چهار پسر بود و از او دختری باقی نماند. پسران وی بدین قرار بودند:

۱ - یحیی بن زید که مادرش ریطه بود و بزرگ ترین فرزند زید به شمار می رفت.

۲ - عیسی، مؤتم الأشبال که مادرش ام ولد بود. وی در سال ۱۰۹ هجری متولد شد.

۳ - حسین ذوالدمعه، مادر او نیز ام ولد بود. وی در سال (۱۱۴ - ۱۱۷ هجری) به دنیا آمد.

۴ - محمد بن زید: او نیز مادرش ام ولد بود و در زمان شهادت پدرش ۴۰ روز بیشتر نداشت.

از آن جا که موضوع تحقیق، سادات حسینی در عصر مروانیان است، از شرح زندگی برخی از فرزندان زید که در این زمان کودک بوده اند صرف نظر می کنم.

یحیی بن زید

وی اولین فرزند زید بود که در سال ۱۰۷ هجری در مدینه به دنیا آمد ولی در کوفه رشد و نمو یافت.او جوانی پاکدامن، نیکو خصال، عالم و پارسا بود و علاوه بر این، چهره ای زیبا و جذّاب داشت. او در عصر و زمان امام صادق علیه السلام زندگی می کرد و به امام صادق علیه السلام علاقه مند بود و

ص:۸۳

امام علیه السلامهم او را بسیار دوست می داشتند به طوری که در موقع شنیدن خبر شهادتش، به شدّت گریستند و برایش طلب آمرزش کردند.(۱) در هفده سالگی یحیی با دختر عمویش به نام «محنه» دختر عمر بن علی بن الحسین ازدواج کرد.(۲) لیکن از او فرزندی باقی نمانده است. زندگی یحیی از کودکی تا زمان شهادتش چندان روشن نیست و علمای رجال هم درباره شرح حال یحیی زیاد قلم فرسایی نکرده اند؛ زیرا وی در هجده سالگی به شهادت رسید از یحیی بن زید روایات چندانی نقل نشده است و تنها کار مهمّی که وی انجام داده است، مسأله قیامش می باشد که در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت.

عیسی بن زید

وی دومین فرزند زید بود. زمانی که زید به نزد هشام بن عبدالملک می رفت، همسرش همراه او بود. آن ها در بین راه در یک دیر مسیحی فرود آمدند. در آن شب همسر زید، که زنی ام ولد بود، درد زائیدن گرفت و فرزندش یعنی عیسی را به دنیاآورد، به همین سبب زید نام فرزند را عیسی نهاد.(۳) وی سال ۱۰۹ هجری به دنیا آمد و نزد پدرش امام باقر و امام صادق علیهماالسلامعلم حدیث و فقه را فرا گرفت. عیسی بن زید در دوره مروانیان غیر از فعالیت های علمی و مذهبی به کار دیگری روی نیاورد. علمای رجال وی را ستوده اند و جزو محدثین ثقه و راستگو دانسته اند.(۴) عیسی

۱- سید ابوالفضل رضوی اردکانی، زید بن علی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۱ش، ص ۵۳۷.

۲- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، نشر شریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۴ه . ، ص۱۴۵.

۳- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، نشر شریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۴ه . ، ص ۳۴۲.

۴- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، نشر شریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۴ه . ، ص ۳۴۲.

بن زیـد شخصـی عالم و پرهیزگار بود. او در موقع شـهادت پـدرش دوازده سال بیشتر نـداشت، به این سـبب بیشتر فعّالیت های سیاسی و مبارزاتی اش در زمان عباسیان بود. او یکی از فرماندهان نفس زکیه بود و بر ضد منصور وارد جنگ شد.

عبداللّه بن علی بن حسین علیه السلام (عبداللّه باهر)

وی به سال ۵۵ هجری در مـدینه چشم به جهان گشود. مادرش فاطمه دختر حسن بن علی بن ابی طالب بود. پس عبداللّه و امام باقر علیه السلام از یک پدر و مادر بودند. در آن زمان به عبداللّه لقب باهر داده بودند، زیرا بسیار زیبا و خوش چهره بود و اگر در مجلسـی حضور داشت حاضـران مبهوت جمال و زیبایی او می شدند. به این سبب به او باهر یعنی (خیره کننده) لقب دادند. وی در سـنین جوانی به فراگیری علم و دانش پرداخت. عبـداللّه جزو شـاگردان پـدرش امام سـجاد علیه السلام و امام باقر علیه السـلام بود و از محضـر آن دو بزرگوار کسب فیض کرد و خود به درجه استادی رسید. شیخ مفید او را کثیرالحدیث، فاضل و فقیهی دانسته است که مردم از محضرش أخذ حدیث می کردند و آثار اهل بیت را از او فرا می گرفتند.(۱)

عبداللّه، تمامی عمرش را در عصـر خلافت مروانیان سپری کرد و در این مدّت عهده دار صدقات املاک پیامبر اسلام و جدّش علی علیه السلام بود و مسؤولیت و سرپرستی اوقاف و صدقات آن ها را به عهده داشت.(۲)

۱- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۶۹.

۲- ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم، نشر صدر، چاپ دوم، ۱۴۱۷ه . ، ص۲۳۳.

جایگاه عبدالله باهر

وی جزو طبقه پنجم راویان بود و علمای رجال اعم از شیعه و سنی از او به نیکی یاد کرده اند. ابن حبان و شیخ مفید او را در شمار راویان ثقه و راستگو به شمار آورده اند و دیگر علمای رجال شیعه نیز همگی به نقل مدح شیخ درباره او بسنده کرده اند و درباره اش گفته اند که او فردی فاضل، عالم و فقیه بود و شاگردانی را تربیت کرد و برای مردم حدیث می گفت. این ها حکایت از بزرگواری و منزلت او دارد. نیز انتخاب او در میان بنی هاشم برای امر سرپرستی اوقاف و صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می تواند به سبب منزلت و جایگاه وی باشد. البته در مقابل نظریه و دیدگاه بیشتر علمای رجال، برخی مانند صاحب قاموس الرجال روایتی را آورده اند مبنی بر این که عبدالّله باهر ادّعای امامت کرد و مردم را به سوی خویش دعوت نمود. ابو بصیر نزد امام باقر علیه السلام رفت و جریان را گفت. امام فرمودند: «پدرم به من گفتند که عبدالّله، برادرت، مردم را به سوی خویش فرا خواهد خواند؛ تو او را از این کار برحذر دار. اگر لجاجت کرد بدان که عمرش کوتاه خواهد شد، و ادامه دادند: من می بینم که او ادعای امامت دارد ولی با او نزاع نمی کنم».(۱) اما این گونه احادیث پذیرفتنی نیست و از طرفی عدّه ای این حدیث را رد کرده اند و گفته اند درباره عبدالّله افطح است نه عبدالّله باهر و به او افترا بسته اند، زیرا عبدالّله باهر از مقام و منزلت بالایی برخوردار بوده است. او دارای کتاب حدیثی بوده که جماعتی چون تلعکبری و ابن عقده از آن روایت کرده اند و این دو از فرد غیر موثق و غیر موجّه روایت نمی کنند.(۲)

ص:۸۶

۱- تستری، قاموس الرجال، ۶/۹۰.

۲- شیخ طوسی، الفهرست، قم، نشر مؤسسه اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ه ، ص ۱۷۳.

بزرگ ترین فرزند عبداللّه باهر محمد نام داشته است و به محمد أرقط شهرت یافته بود. وی حدود سال ۹۰هجری متولد شد و در ۵۸ سالگی به سال ۱۴۸ هجری از دنیا رفت. محمد حدود ۳۰ سال از عمرش را در دوره مروانیان گذرانید. و علمای رجال او را از محدثین اهل مدینه دانسته اند.(۱) و در این دوره فقط به فراگیری فقه و حدیث پرداخت. او جزو صحابی امام صادق علیه السلام بود و نزد امام علیه السلام بیشتر عمرش را به فراگیری علم حدیث و فقه پرداخت.(۲) در میان علمای رجال شیعه ذکری از او به میان آمده، و درباره جرح یا تعدیل وی مطالبی نقل شده است.(۳) امّا علمای اهل سنت از او در منابع یاد نکرده اند. بیشترین فعالیت های علمی، اجتماعی و سیاسی وی در عصر عباسیان است.

عمر بن علی بن حسین (عمر أشرف)

وی با زید از یک پدر و مادر بودند، عمر از زید بزرگ تر بود. از آن جا که عموی او عمر نام داشت برای تمییز این دو از یکدیگر به وی عمر أشرف می گفتند؛ زیرا از طرف پدر و مادر به علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام می رسید، امّا به عمویش عمر أطرف می گفتند چون فقط از طرف پدر به علی علیه السلاممی رسید. علمای شیعه مانند شیخ مفید از او به عنوان فاضل ارجمندی که سرپرست صدقات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام بوده، یاد کرده اند و گفته اند که عمر فردی پرهیزگار و سخاوتمند بوده

است. از عمر نقل می کنند: آن کس که در دوستی ما افراط کند، مانند کسی

۱- ابن نسابه، المجدی فی انساب الطالبیین، ص۱۴۴.

۲- رجال طوسی، قم، نشر مؤسسه انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ه .، ص۱۸۷.

۳- تستری، قاموس الرجال، ۹/۳۸۰.

است که در دشـمنی مـا زیاده روی می کنـد» و نیز گفته است: «ما را در آن منزلت و جایگاهی بدانیـد که خداونـد در آن قرار داده است و درباره ما چیزی نگوییـد که در ما نیست. اگر خداونـد عـذابمان کند برای گناهان ماست و اگر به ما رحم کند، از سر رحمت و فضل اوست.(1)

درباره شخصـیت عمر اشـرف بین علمای رجال اختلاف است، زیرا برخی می گویند که از عمر بن علی بن حسـین علیه السلام پرسیدند: آیا پیروی از علی و فرزندانش حسن و حسین و زین العابدین و ابو جعفر واجب است و آیا پیامبر نیز آنان را نسبت به امام پس از خود سفارشـی کرده است؟ او گفت: سوگنـد به خدا، پدرم وفات یافت و در این باره سفارشـی نکرد، خدا اینان را بکشـد اینان به نام ما زندگی می کنند.(2) البته روایت ابن سـعد واقعـا با معارف به جای مانـده از اهل بیت و حتی با مسـلّمات نقل شده در منابع اهل سـنّت سازگار نیست. و این روایت با آن چه که شیخ طوسی از طریق وی از پیامبر نقل می کند مخالف است؛ زیرا در روایتی از او آمـده که ابوذر گفت: پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی بن ابی طالب را گرفته و به او چنین فرمود: «ای علی تو برادر، برگزیـده و وصـیّ من هستی، هر کس بـا محبّت تو بمیرد خداونـد فرجام او را به أمن و ایمان ختم می کند و هر کس با دشمنی تو بمیرد، بهره ای از اسلام ندارد».(3)

به تبع علمـای متقـدم، علمای رجال متأخر هم درباره عمر اختلاف نظر دارنـد. علاّمه مامقانی در تنقیـح المقال می گویـد: عمر اشرف فردی غیر موثق، ضعیف و مجهول است.(4) اما آیت اللّه خویی در معجم رجال

ص:88

1- شیخ مفید، الارشاد، ص268.

2- ابن سعد واقدی، الطبقات الکبری، 6/14.

3- علامه مجلسی، بحارالانوار، 40/167.

4- علامه مامقانی، تنقیح المقال، 1/337.

الحدیث او را عالمی فاضل، جلیل القدر و صاحب ورع و سخاوت به شمار آورده است.(۱) نظر آیت اللّه خویی صحیح تر به نظر می آید؛ زیرا احادیثی در تأیید آن داریم از جمله امام باقر علیه السلامفرموده اند: «من عمر برادرم را چون زید گرامی می دارم و عمر چون چشمان من است که با آن ها می بینم».(۲) بنابراین آنچه در طبقات ابن سعد آمده و یا علمای رجال دیگر در مذمّت عمر بیان کرده اند، چندان صحّت ندارد و به نظر نمی رسد عمر أشرف امامت اجداد خویش را انکار کرده باشد، و بر فرض هم چنین سخنی گفته باشد به سبب اوضاع و شرایط سخت زمانه بوده و به احتمال زیاد تقیّه کرده و نمی خواسته نام امام را فاش سازد.

جایگاه عمر أشرف در دوره مروانیان

عمر اشرف را فخم السادات، جلیل القدر و المنزله، صاحب العلم و المعرفه دانسته اند.(۳) وی در تاریخ بیشتر به فاضل و محدث معروف است ولی در میان علویان از منزلت خاصی برخوردار بوده است. ابوسلمه خلّال، وزیر آل محمد صلی الله علیه و آله، بعد از مرگ ابراهیم، امام عباسی، اوضاع را به زیان خود دید و بر آن شد که از عباسیان روی گردانده به فرزندان علی علیه السلام بپیوندد او به سه تن از بزرگان علوی نامه نوشت که عمر اشرف یکی از آن ها بود و آن را به یکی از دوستان ایشان سپرد و گفت: اول نزد جعفر بن محمد برو، اگر وی نپذیرفت، به سراغ عبداللّه محض برو و با او ملاقات

کن، اگر او هم قبول نکرد نزد عمر اشرف رهسپار می شوی و نامه را به او

۱- آیت اللّه خوئی، معجم رجال الحدیث، ۳/۴۷.

۲- علامه مامقانی، تنقیح المقال، ۱/۴۷۲.

۳- علامه مامقانی، تنقیح المقال، ۱/۴۷۱.

می دهی، و چنانچه یکی از آن ها پذیرفت، از دیگری صرف نظر نمای. فرستاده ابوسلمه ابتدا نزد امام صادق علیه السلام رفت ولی امام در جواب به خادم خود گفت چراغ را نزدیک بیاورد. آن گاه نامه را در آتش انداخت و آن را سوزانید. آن شخص سپس به نزد عبداللّه محض رفت و نامه وی را به دستش داد. او آن را خواند و سپس بوسید و فورا خود را به امام صادق علیه السلام رساند و جریان نامه را گفت. امام فرمود: «آن هایی که نامه نوشته اند از شیعیان ما نیستند» و او را ارشاد کرد و از فرجام کار آگاه ساخت و گفت: «مانند همین نامه برای من نیز بوده است و من به آن توجّه نکردم». فرستاده ابوسلمه نامه عمر اشرف را به دست وی رساند اما عمر نامه را ردّ کرد و گفت: من صاحب نامه را نمی شناسم که پاسخش را بدهم.(۱)

از نامه های ابوسلمه چنین بر می آید که عمر اشرف در میان علویان از جایگاه و منزلت والایی برخوردار بوده است که ابوسلمه او را برای امر خلافت دعوت کرد.

تنها فرزند عمر، علی نام داشت و اعقاب عمر اشرف از او به جای مانده اند. علی دارای سه پسر به نام های حسن، عمر و قاسم بوده است. علی در عصر خلافت عباسیان زندگی می کرد و در آن زمان از جایگاه و منزلت والایی برخوردار بوده است؛ زیرا در جریان قیام نفس زکیه که در مدینه رخ داد، ریاح بن عثمان والی مدینه به دنبال بزرگان ساکن مدینه فرستاد. از جمله این بزرگان امام صادق علیه السلام و علی بن عمر اشرف بودند که حاکم مدینه به بهانه مماشات با قیام نفس زکیه می خواست آن ها را به قتل برساند.(۲)

۱- ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیه، ص۱۵۴ – ۱۵۵.

۲- پرویز رستگار، حسین عزیزی و یوسف بیات، راویان مشترک، قم، نشر بوستان کتاب،چاپ اول، ۱۳۸۰ش.، ۲/۶۸۶.

حسین بن علی بن حسین علیه السلام (حسین اصغر)

پـدر حسـین اصـغر، امـام سـجاد علیه السـلام و مـادرش ساعـده، کنیزی از کنیزان امام سـجاد علیه السـلام، بود. وی در سال ۸۲ هجری چشم به جهـان گشود و به سـال ۱۵۷ هجری در ۷۴ سـالگی در مـدینه از دنیـا رفت. پس او پنجاه سال از عمرش را در عصر خلافت مروانیان سپری کرد و نزد برادرش امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام به فراگیری علوم دینی پرداخت. در میان علمای رجال به محدثی فاضل معروف اسـت(۱) و علمای شـیعه از او تعریف و تمجید کرده اند. شیخ مفید درباره اش می گویـد: حسـین مردی متواضع بود و هنگـامی که افراد نـادان او را مورد خطـاب و عتاب قرار می دادنـد، در مقابل به آن ها درود و سـلام می فرستاد.(۲) شـیخ طوسـی حسـین را از تابعین مکتب مدینه و جزو صـحابی امام سـجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام به شمار آورده است.(۳)

سعیـد، مصـاحب حسن بن صالـح دربـاره اش چنین می گویـد: من در عمرم احـدی را پرهیزگارتر و خـدا ترس تر از حسن بن صالـح ندیـدم. امّا زمانی که در مدینه چشـمم به حسـین بن علی بن حسـین افتاد. از شدّت بیم و خوف چنان بود که گویا او را درون آتش می بردند و بیرون می آوردند.(۴) وی هر جمعه خیرات و صدقاتی ولو اندك را در راه خدا می داد. امام

باقر علیه السلام می گوید: «حسین فردی بردبار، حلیم و انسانی با اخلاص و خدا

۱- ابو نصر بخاری،معالم انساب الطالبیین، قم، نشر ستاره، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۲۱۹.

۲- شیخ مفید، الارشاد، ص۲۶۹.

۳- رجال طوسی، ص۱۱۲، ۱۳۰ -۱۸۲.

۴- فلم ار اشدَّ خوفا منه، کانّها أدخل النّار ثمَّ أخرج منها لشدّه خوفه. علامه مجلسی، بحارالانوار، ۴۶/۱۶۷.

ترس است به طوری که هیچ کس از او رنجیده خاطر نیست». علمای رجال اهل سنت او را جزو راویان موثق دانسته اند. ذهبی در تاریخ الاسلام

راجع به فضیلت و تقوای حسین اصغر می نویسد: وی از نظر تعبد، زهد و پرهیزگاری شبیه ترین کس به پدرش بود.(۱)

او شاگردان بسیاری داشت که نزدش علم حدیث می آموختند. کسانی چون عبداللّه بن مبارک خراسانی، محمد بن عمر واقدی و موسی بن عقبه ازاو حدیث فرا گرفته و روایت نقل کرده اند. علمای رجال متأخر شیعه مانند مامقانی در تنقیح و یا تستری در قاموس الرجال و آیت اللّه خوئی در معجم رجال الحدیث و غیره بر کلام شیخ مفید بسنده کرده اند و گفته اند که حسین اصغر محدثی موثق و نیکو بوده است و برایش حتی منزلت و جایگاهی قائل شده اند.(۲)

حسین اصغر دارای فرزندانی بود؛ عبداللّه که مردی محدّث بود، ابوالحسین که صاحب فضل و از رجال بنی هاشم بود و عبیداللّه اعرج که مادرش ام خالد، دختر حسن بن مصعب بن زبیر، است و در زمان مروانیان با زهر به شهادت رسید، از فرزندان او هستند. فرزندان و بازماندگان از اعقاب او در حجاز، عراق، بلاد عجم و مغرب بسیار بوده اند امّا نسلش از این سه فرزند به جای مانده است.

علی بن علی بن حسین علیه السلام (علی اصغر)

پدرش امام سجاد علیه السلام و مادرش ام ولد بود. زمانی که امام سجاد علیه السلام به

شهادت رسید هنوز علی اصغر متولد نشده بود بنابراین سال ۹۵ هجری

۱- شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام، ۹/۱۱۱.

۲- معجم رجال الحدیث ۷/۴۶؛ قاموس الرجال، ۳/۴۹۴.

باید سال ولادت او باشد. وی با زید و عمر اشرف از یک پدر و مادر بوده اند. علی اصغر در ۳۰ سالگی در حدود سال ۱۲۵ از دنیا رفت. علی اصغر در این مدت کوتاه از عمرش به فراگیری علوم مشغول بود. او صاحب شرف و قدر بود و از برای او آثاری از فضایل و مناقب بوده است.

تنها فرزند وی حسن أفطس است که پس از فوت پدر به دنیا آمد.(۱) علی اصغر و فرزندش حسن در دوران مروانیان فعالیت سیاسی و اجتماعی نداشتند، حسن افطس پس از دوران مروانیان که جوانی رعنا و قوی شده بود و به رُمْح آل ابی طالب مشهور بود، در قیام نفس زکیه پرچمدار سپاه بود.(۲)

امام سجاد علیه السلام و فرزندانش بنابر آنچه که گذشت همگی اهل حدیث و فقه بوده اند و در میان علمای رجال از آن ها به نیکی یاد شده و احادیث آن ها را قابل قبول و موثق دانسته اند و حتی علمای رجالی اهل سنّت در کتبی چون الجرح والتعدیل، میزان الاعتدال، الاصابه فی تمییز الصحابه و غیره از امام سجاد علیه السلام و فرزندانش به خوبی یاد کرده اند و آن ها را جزو محدثین و راویان ثقه دانسته اند.

۱- شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، قم، نشر هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۴ش. ، ۲/۱۵۷.
۲- جمال الدین احمد بن عنبه، الفصول الفخریه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ،چاپ اوّل، ۱۳۶۳ش. ، ص ۱۸۷.

فصل چهارم: نقش فرهنگی – اجتماعی و سیاسی امامان شیعه

سیره عملی سادات حسینی در برخورد با مروانیان

جامعه نیازمند حکومت است، زیرا بدون حکومت نهاد جامعه متزلزل می شود و هرج و مرج پش می آید. از این روست که امام علی در ردّ نظریّه خوارج مبنی بر تخطئه حکمیّت فرمودند: «ولابد للناس من امیرٍ برّ أوْ فاجرٍ...»(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکومتی را براساس موازین دین و اسلامی تشکیل دادند اما پس از رحلت ایشان حکومت ها اگر چه دینی بودند و به نام دین شکل گرفتند ولی همه حاکمان طبق موازین دینی و اسلامی حرکت نکردند. حاکیمت امویان یکی از حکومت هایی بود که پس از صلح امام حسن، به طور رسمی خلافت را به دست گرفتند، ولی برای استحکام بخشیدن به قدرت و سلطنت خود به زور متوسل شدند و به مردم ظلم کردند.

در مقابل فشارها، ظلم ها و بی دینی امویان، گروه های مختلفی به

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۴۰.

وجود آمدند که حاضر نشدند از امویان اطاعت و پیروی کنند و آنها را به عنوان خلیفه بپذیرند.

گروههای مخالف به چند روش در برخورد با دستگاه حاکمه عمل کردند:

الف) برخی از احزاب و مخالفین خلافت آشکارا با مروانیان درگیر شدند و به جنگ و شورش بر ضد حاکمیت پرداختند، مانند: خوارج، توابین، مختار، ابن زبیر و زید بن علی و فرزندش.

ب) برخی از مخالفین از درگیری با خلافت اجتناب ورزیدند و در گوشه ای نشستند و در هیچ فعالیتی شرکت نکردند.

ت) برخی چاره ای ندیدند و حاضر به همکاری با دستگاه حاکمه شدند و مانند مرجئه از درگیری با خلافت اجتناب ورزیدند و حتی همکاری با خلافت را روا دانستند.

ث) گروهی هم همانند علویان (سادات حسینی) حاضر به همکاری و یا جنگ علیه خلافت نشدند، بلکه در پوشش تقیه و مبارزات و فعالیت های خویش بر ضد دستگاه حاکمه پرداختند.

سادات حسینی از یک اصل پنهان کاری، به نام تقیه، استفاده کردند و اصحاب و خاندان خویش را به رعایت آن سفارش کردند و در پوشش آن به مبارزه منفی پرداختند. سادات حسینی و به ویژه امام باقر و امام صادق علیهماالسلام به نشر معارف اسلام راستین در ابعاد اخلاقی، عقیدتی و احکام و معرفی فضائل و خصوصیات والای اهل بیت علیهم السلام پرداختند و به این شیوه به مردم یادآور می شدند که اهل بیت علیهم السلام جانشینان واقعی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستند.

در مقابل حکومت مروانیان هم سعی داشتند اهل بیت علیهم السلام را در

جامعه خوار و کوچک کنند و مردم را از گرد آنان پراکنده سازند و یا چهره آن ها را به گونه ای مخدوش کنند که مردم دیگر رغبتی به آنان نداشته باشند. این روش امویان از دوره معاویه شروع شد، به گونه ای که وقتی اعلام شد حضرت علی علیه السلام در هنگام نماز به شهادت رسیده اند مردم شام در شگفتی فرو رفتند که مگر علی علیه السلام نماز می خوانده که در مسجد به شهادت رسیده است. هم چنین حکومت لعن و ناسزا به اهل بیت علیهم السلامرا بر منبرها و مساجد به عنوان یک عمل واجب و پسندیده رواج داد تا هر چه بیشتر چهره اهل بیت علیهم السلام را در میان مردم خراب کند.

عملکرد و نقش فرهنگی – اجتماعی امام سجاد علیه السلام

امام علیه السلام با توجه به شرایط زمان خویش یک سلسله برنامه های فرهنگی، اجتماعی و تربیتی را آغاز کردند، که عبارت بودند از:

الف) پند و ارشاد امّت

امام علیه السلام با توجه به شرایط آن زمان، نمی توانستند مفاهیم مورد نظرشان را به صورت آشکار و صریح بیان کنند، از این رو از شیوه موعظه استفاده می کردند و مردم را از این طریق با اندیشه های درست اسلامی آشنا می کردند.

حضرت هر روز جمعه در مسجد پیامبر، بیانات و موعظه هایی را برای یاران خود و دیگران ایراد می کردند. امام علیه السلام می فرمودند: «مردم! پرهیزکار باشید و بدانید که به سوی خدا باز خواهید گشت.آن روز هر کس آنچه را که از نیک و بد انجام داده نزد خود حاضر خواهد یافت و از نخستین چیزها که در قبر سؤال می شود، پروردگاری است که او را عبادت

می کنیـد و پیـامبری است که او را به سوی شـما فرسـتاده انـد و دینی است که از آن پیروی کرده ایـد و کتابی است که آن را تلاوت می کنید و امامی است که ولایت او را پذیرفته اید».(۱)

ب) تبیین معارف اسلامی ضمن دعا و مناجات

یکی از شیوه های تبلیغی امام سجاد علیه السلام تبیین معارف اسلامی در قالب دعا بود. چون دعا پیوندی معنوی میان انسان ها و پروردگـار ایجـاد می کنـد، اثر تربیـتی و سازنـدگی مهم و ویژه ای دارد. از جمله دعاهـای امـام سـجاد علیه السـلام صـحیفه سجـادیه است که حضـرت بسـیاری از اهـداف و مقاصـد خـویش را در آن بیـان کرده انـد. این صـحیفه بزرگ ترین مجموعه دعایی است که علما و دانشـمندان به آن «أُخت القرآن» و «زبور آل محمد» و «انجیل اهل بیت علیهم السلام» لقب داده اند.(۲) صحیفه سجادیه شامل ۵۴ دعاست که علاوه بر

راز و نیـاز و مناجـات، ابعـاد سیاسـی، فرهنگی و اجتمـاعی نیز دارد؛ زیرا حضـرت در ضـمن دعاهای خویش مثلاً مباحثی چون مسأله رهبری جامعه اسـلامی را (در دعای بیسـتم، چهل و هفتم و چهل و هشـتم) مطرح و با تعابیری که به کار برده اند اهداف خویش را دنبال کرده انـد. همچنین امام علیه السـلام در زمانی که حتی قرار دادن نام علی بر فرزنـدان تقبیـح می شد و افراد به این دلیـل مورد تهدیـد قرار می گرفتنـد، در دعاهای خویش تعابیر «صـلوات بر محمـد و آل محمـد» و یا «محمـد و آله الطیبین الطاهرین الأخیار

ص:۹۷

۱- ابن شعبه حرانی، تحف العقول، نجف، نشر حیدریه، چاپ پنجم، ۱۳۸۰ه .، ص ۱۷۸.
۲- علی بن موسی بن طاووس الحسنی الحلبی، فتح الأَبواب، نشر مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۰۹ه . ، ص۷۶.

الأنجبین»(۱) را بارها تکرار کرده انـد. این کار امام علیه السـلاماهمیّت زیادی برای بیان عقایـد شیعی داشت. در جای دیگر از صحیفه، امام علیه السلام می فرمایند:

«درود فرست بر بهترین خلقت محمّـد و عترت برگزیـده او از میان بندگانت، و ما را همان گونه که دسـتور داده ای مطیع آنان قرار ده. پروردگارا مرا در شمار موحدان و مؤمنان به پیامبر و امامان و کسانی که اطاعتشان را واجب کرده ای قرار ده».(۲)

در ادامه همین دعا می فرماینـد: «خداونـدا مقام خلافت برای خلفای توست، برگزیـدگان از خلقت و جایگاه امانت های تو در درجات عـالیه، که تو آن مقـام را به آن ها اختصاص دادی ولی دیگران از آنان گرفتنـد... تاجایی که برگزیـدگانت در مقابل ستم ستمکاران مغلوب شدند و حق آن ها بر باد رفت. پروردگارا تو بر دشمنان آنان لعنت بفرست.(۳)

ت) مبارزه با علمای مخالف

امام علیه السـلام با بزرگان علمی که در جهت مخالفت با فرهنگی و تعالیم اصیل اسلامی گام بر می داشتند مبارزه می کردند؛ زیرا آن ها فکر و ذهن مردم را به طرفـداری از دسـتگاه حاکمه جهت می دادنـد و زمینه را برای پذیرش حکومت بنی امیه مهیّا می ساختند. بدین سبب بود که امام علیه السلام با

محمّد بن مسلم زهری (۵۸ - ۱۲۴ه .) برخورد تندی کردند؛ زیرا او کاملاً به دربار مروانیان وابسته بود و احادیثی به نفع آن ها و در جهت توجیه سیاست آنان و یا حتّی بر ضدّ خاندان هاشمی، جعل و یا تحریف می کرد.(۴)

۱- امام زین العابدین، صحیفه سجادیه، ترجمه جواد فاضل، نشر امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۶ش. ، دعای ششم، ص۹۵.

۲- امـام زین العابـدین، صـحیفه سـجادیه، ترجمه جواد فاضـل، نشـر امیرکـبیر، چـاپ هفتم، ۱۳۵۶ش. ، دعـای چهـل و هشـتم، ص۴۴۷.

۳- امـام زین العابـدین، صـحیفه سـجادیه، ترجمه جواد فاضـل، نشـر امیرکـبیر، چـاپ هفتم، ۱۳۵۶ش. ، دعـای چهـل و هشـتم، ص۴۴۸.

۴- برای نمونه ر.ك: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۲۶۱؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۵/۱۶۶.

امـام علیه السـلام نـامه کوبنـدای به وی نوشـتند و از او خواسـتند تـا از منصب های خویش کناره گیری کنـد. در آن نامه به او نوشـتند خـدا ما و تو را از فتنه ها نگه دارد و بر تو نسـبت به آتش جهنم ترحّم کند، زیرا در حالتی به سـر می بری که هر کس این حالت تو را بدانـد، شایسـته است بر تو رحم آورد و ببین که فردا در پیش خدا چه وضـعی خواهی داشت و مپندار که خدا عذرهای تو را می پذیرد و بر تقصـیر و کوتاهی تو راضـی است. تو با نزدیک شدن به آنان(امویان) و اجابت دعوتشان، هرگاه خواسـتند راه خلافی را برایشان هموار کردی، چه قـدر می ترسم که فردا قرین گناهت گردی و همنشـین خائنان شوی و از آن چه به سـبب کمـک به ظلم گرفته ای و اموالی که به نـاحق از عطایـای آنـان کسب کرده ای، سؤال شوی. چیزهایی که حق تو نبود، وقتی به تو دادند، گرفتی و به کسـی نزدیک شدی که نه حقی را به صاحبانش باز گرداند و نه باطلی را ردّ کرد و لذا تو دوستدار دشمن خدا شدی و با استفاده از تو آنان پلی برای عبور به سوی کارهای خلاف و گمراهیشان ساختند.(۱)

ث) دستگیری از درماندگان و بردگان

یکی از ابعاد درخشان زندگی امام علیه السلام، خدمات اجتماعی آن حضرت بوده است. امام علیه السلام این گونه خدمات را (چه در ایام بحرانی و پرآشوب مدینه و چه در مواقع آرامش) به نیازمندان و تهیدستان جامعه انجام

ص:۹۹

۱- ابن شـعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۱۳ – ۳۱۷. البته برخی از محققانماننـد ابونعیم اصـفهانی می گویند این نامه را امام سجاد خطاب به زهری ننوشته بلکه مخاطب حضرت، سلمه بن دینار بوده است. حلیه الاولیاء، ۳/۲۴۶.

می دادند که نمونه های برجسته ای از آن در تاریخ آورده شده است.(۱)

از دیگر تلاش های امام توجّه به قشری بود که از عصر خلیفه دوم و مخصوصا در عصر بنی امیه، مورد شدیدترین فشارهای اجتماعی بودند و از محروم ترین طبقات اجتماعی به شمار می رفتند. آن ها عبارت از بردگان و کنیزان، اعمّ از ایرانی، رومی، مصری و غیره بودند که متحمّل سخت ترین کارها شده بودند. امام علیه السلام برای دلداری دادن آنان با برخورد اسلامی خویش بخشی از موالی عراق را به سمت خویش جذب کردند و کوشیدند تا حیثیت اجتماعی این قشر را بالا ببرند به طوری که یک بار کنیزی را آزاد کردند و باز به عقد خویش درآوردند و به این دلیل مورد عیب جویی و استهزای عبدالملک قرار گرفتند. امام علیه السلام در پاسخ عبدالملک به سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهکه دختر عمه خویش را به زید بن حارثه داده بودند اشاره کردند.(۲)

امام علیه السلام در حالی که نیازی به بردگان نداشتند آن ها را می خریدند. این خریدن تنها برای آزادی آنها بود. امام بیش از هزار برده را آزاد ساختند. درباره تعداد بردگانی که امام سجاد علیه السلام آزاد کردند میان مورخین اختلاف است. برخی تعداد آن ها را بیش از پنجاه هزا نفر نوشته اند.(۳) هر چند این

رقم اغراق آمیز می نماید ولی به هر روی نشان می دهد که امام تعداد زیادی از بردگان را آزاد کردند.

امام کنیزان و غلامان را می خریدند ولی هیچ برده ای را بیش از یک سال نگه نمی داشتند. در این مدّت آن ها از نزدیک با شخصیت عظیم

۱- ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۳۶.

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ۵/۱۶۵.

۳- سیدالاهل، عبدالعزیز، زندگانی زین العابدین، ترجمه حسین وجدانی، تهران، نشر مجلّه ماه نو، چاپ سوم، ص ۵۵.

علمی، اخلاقی و پرهیزگاری حضرت آشنا می شدند و طبیعتا در قلوب بسیاری از آن ها علاقه ای نسبت به امام علیه السلام به وجود می آمد. و حتّی از پیروان حضرت می شدند. درباره ایشان نقل شده که زمانی امام علیه السلام از مسجد خارج می شدند،، شخصی به ایشان دشنام داد. موالی امام بر او هجوم بردند اما امام علیه السلام آن ها را از این کار باز داشتند و فرمودند: «آنچه از باطن ما بر او مستور مانده بیش از این است که او می گوید» و به این ترتیب او را شرمنده کردند و سرانجام مورد لطف خویش قرار دادند.(۱)

امام با این رفتارها در آن عصر نقش مهمی را ایفا کردند.

ج) تأسیس کلاس درس

مهم ترین نقش فرهنگی امام در آن زمان تأسیس و تشکیل مدرسه فقه و حدیث بود که بسیاری از تابعین و موالی در آن شرکت داشتند. شیخ طوسی در کتاب رجال بیش از صد و شصت تن از آن ها را نام برده اند که از شاگردان امام سجاد علیه السلام بوده اند.(۲)

این عده در موضوع های گوناگون از امام علیه السلام روایت کرده اند. سعید بن مسیّب، ابن جبیر، جبیر بن مطعم، جابر بن عبداللّه، یحیی بن ام الطویل و قاسم بن محمد بن ابی بکر از طبقه تابعین بوده اند. امام علیه السلام از این رهگذر

توانستند عده بسیاری را با فرهنگ و تعالیم اصیل اسلامی آشنا سازند و به نشر علم فقه و حدیث بپردازند.

ص:۱۰۱

۱- ابوالفتح اربلی، کشف الغمه، ۲/۳۱۳.

۲- شیخ طوسی، رجال طوسی، نجف الاشرف، نشر حیدریه، چاپ اول، ۱۳۸۰ه . ، ص۸۱.

ح) زنده نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا

امام سجاد علیه السلام با گریه بر شهیدان کربلا و زنده نگه داشتن خاطره آن ها در واقع مشروعیت حکومت اموی را زیر سؤال بردند. شکی نیست که گریه های امام علیه السلامریشه عاطفی نیز داشت؛ زیرا فاجعه کربلا- به قدری دلخراش بود که هر شاهدی، تا زنده بود، آن را فراموش نمی کرد، ولی قصد امام علیه السلام این بود که ظلم و جنایت های حکومت اموی از خاطره ها محو نشود. لذا حضرت هر وقت می خواست آب بیاشامد اشک از چشمانش سرازیر می شد و وقتی علتش را می پرسیدند، می فرمودند: «چگونه گریه نکنم در حالی که آب را برای جانوران و درندگان بیابان آزاد گذاشتند ولی بر روی پدرم بستند و او را تشنه به شهادت رساندند». بنابراین امام هر وقت کشته شدن خویشانش را به یاد می آورد گریه می کرد و این عمل امام علیه السلام در مناسبت های مختلف تکرار می شد؛(۱) زیرا می خواستند تا از این رهگذر، حادثه عاشورا از یادها نرود.

نقش سیاسی امام سجاد علیه السلام در برابر خلافت مروانیان

ایشان در مقابل خلفای معاصر خویش، بر حسب شرایط زمانی، متفاوت عمل کرده اند.امام از ابتدای دوره امامت خویش، از روز عاشورای سال ۶۱ هجری، تا بازگشت از سفر شام به مدینه، با یزید، عبیداللّه بن زیاد و اطرافیان آنان برخورد تند و حماسی داشته اند. در این مقطع حسّاس امام سجاد علیه السلامتقیه را به مصلحت اسلام ندانستند و با گذشت از جان خویش در آن جوّ پر اختناق و پر هیاهو که هر فریاد و اعتراضی در نطفه خفه می شد، با سخنرانی های آتشین و خطبه های غرا

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، ۵/۱۶۳.

سکوت زمانه را شکستند و پیام عاشورا و حماسه کربلا را با زیرکی خاصی به مردم رساندند.

امام علیه السلام پس از بازگشت از سفر شام، روش مبارزاتی خویش را تغییر دادند و سیاست کناره گیری و سکوت را اختیار کردند. با توجّه به شهادت بسیاری از شیعیان در واقعه جانسوز کربلا و اختناق شدیدی که حاکمان پس از سال ۶۱ هجری در جامعه ایجاد کردند، زمینه برای فعالیّت آشکار امام علیه السلامفراهم نبود. در آن برهه از زمان کسی جرأت برقرای ارتباط با امام سجاد علیه السلام را نداشت. لذا امام علیه السلام چاره ای جز تغییر سیاست و رویّه زندگی نداشتند. از این رو بود که امام مدّتی از مردم کناره گیری کردند و بنابر بعضی اقوال، در خارج از شهر مدینه زیر چادری زندگی می کردند. امام باقر علیه السلام می فرمایند: «پدرم علی بن الحسین علیه السلام بعد از کشته شدن پدرش

چندین سال در بادیه و چادر زندگی کرد، زیرا ملاقات با مردم و رفت و آمد باآنان را خوش نداشت». امام زمانی که در آن بادیه به سر می بردند برای زیارت مرقد جدّشان و پدر بزرگوارشان به عراق می رفتند و کسی متوجه ایشان نمی شد.(۱)

نعمانی درباه سیره امام سجاد علیه السلام می نویسد که ایشان با توجه به وصیت جدّشان که از ناحیه خدا رسیده بود، کناره گیری اختیار کردند. امام صادق علیه السلام فرمایند: «وقتی جدّمان امام سجاد علیه السلام عهده دار امامت شد، مهر از وصیّت جدش، پیامبر صلی الله علیه و آله، برداشت و دید که در آن به او خطاب شده است: «یا علی أطرِقْ و أصْمِت»؛(۲) ای علی (وقتی عهده دار امامت

۱- ابن طاووس، فرحه الغری، نجف اشرف، نشر حیدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۲ه . ص۴۳.

۲- محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبه، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، تحقیق: علی اکبر غفاری، ص ۵۳.

شدی) چشم از خلق بپوس و ساکت باش».(۱)

کناره گیری امام علیه السلام از اجتماع آن روز، عملی کاملاً پسندیده، عاقلانه، و از روی مصلحت اندیشی بود؛ زیرا حاکمان اموی در پی نابودی رکن مهم دین، یعنی عترت پیامبر بودند و این هدف را با کشتن امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش و اسیر کردن خاندانش به اجرا درآورده بودند و اکنون نوبت امام سجاد علیه السلام، تنها بازمانده اهل بیت علیهم السلام، بود.

در جهان اسلام آن روز کسی نبود که ادّعا کند فرزند حسین بن علی علیه السلام شایسته امامت است و پشتیبان ولایت و امامت ایشان باشد و از حقّ از دست رفته ایشان دفاع کند. چون حضرت بدون حامی و پشتیبان و از طرفی در معرض اتهام مخالفت با نظام حاکمه بودند، لازم بود که برای حفظ جان خویش چند سالی از اجتماع کناره بگیرند و ارتباط با مردم را بسیار محدود کنند تا زمینه برای فعالیّتشان فراهم شود.

در آن شرایط و اوضاع حضرت مهم ترین اصلی را که برای خود و یارانش توصیه کردند، تقیه بود، زیرا تقیه بهترین سپری بود که هستی و دوام شیعه را در طول تاریخ تضمین می کرد و ائمه بارها رعایت دقیق و توجّه جدّی به آن را به پیروان گوشزد می کردند. امام علیه السلام می فرمودند:

«کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند مانند کسی است که قرآن را کنار نهاده و پشت به آن کرده باشد، مگر کسی که در حال تقیه باشد». پرسیدند تقیه چیست؟ فرمودند: «یخاف جبّارا عنیدا أن یَفرط

۱- این روایت را نعمانی به نقل از علی بن احمد بندینجی از عبیداللّه بن موسی علوی و او از علی بن حسن و او از اسماعیل بن مهران به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. نعمانی که از علمای بزرگ شیعه قرن چهارم هجری است در مقدمه کتابش ذکر می کند که نباید به آنچه من در این کتاب آورده ام تردید کرد.

علیه او یُطغی»؛(۱)

تقیّه آن است که انسان از ستمگر ستیزه گر، به خاطر تجاوز یا ستم گریش بترسد.

امـام سـجاد علیه السـلام سـیاست کنـاره گیری از اجتماع را تا زمان واقعه حرّه ادامه دادنـد. از این زمان حضـرت با افراد جامعه ارتبـاط برقرار کردنـد و حتی پس از مرگ یزیـد به شـهر مراجعت کردنـد و مورد توجه و علاقه مردم قرار گرفتنـد و شـروع به تـدریس فقه و حدیث کردند و عدّه بسـیاری از محضـرشان بهره بردند. امام صادق علیه السـلام نیز به این اوضاع اشاره دارند و می فرمایند: «مردم بعد از شهادت جدّمان ابا عبداللّه همگی مرتد شدند به جز سه نفر، سپس باز گشتند و به امام ملحق شدند به طوری که تعداد آنها زیاد شد».(۲)

دوره سوم زندگی سیاسی امام سجاد علیه السلام

امـام علیه السـلام در این دوره که مصـادف بـا ده سـال اول حـاکمیت مروانیـان بود، نقش فرهنگی، سیاسـی و اجتماعی فعّال و آشکاری داشته اند. بعد از مرگ

یزید در سال ۶۴ هجری تا کشـته شـدن ابن زبیر به دست حجاج در سال ۷۳ هجری، امام علیه السـلام زندگی تقریبا بی خطری داشتند؛ زیرا در این زمان مروانیان فقط بر شام سلطه داشتند و شهر مدینه تحت سیطره آل زبیر بود.

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، ۵/۱۶۵.

۲- شـیخ مفید، الاختصاص، مصـحح علی اکبر غفاری، قم، نشـر جامعه مدرسـین، ص۶؛ رجال کشـی، ص۲۳۸. شـیخ مفید این حدیث را به نقل از جعفر بن حسـین واو از محمد بن حسن صفار و او از محمد بن عیسی و او از جمیل از شاگردان امام صادق نقل کرده است و علمای شیعه هر آنچه را که شـیخ مفید و یا شـیخ طوسـی در منابع خودشان آورده باشـند به نقل از همان جا بسـنده می کننـد. لازم به ذکر است إرتـدَّ در این جـا به معنـای برگشـتن از دین نیست بلکه به معنای شک و تردیـد در دین و صراط مستقیم می باشد.

امام علیه السلام در این زمان موفقیت های چشم گیری در زمینه رشد فرهنگی و انسجام فقه شیعه داشته اند و بیشترین نقش فرهنگی امام علیه السلامدر این زمان

بوده است. امّا پس از کشته شدن ابن زبیر به دست حجّاج و فرمانروایی حجاج بر حجاز و عراق که حکومتی پر از وحشت و اختناق و ترور بود و مردم به کوچک ترین اتّهامی مورد ضرب و شتم قرار می گرفتند و یا به قتل می رسیدند، دیگر هیچ گونه تلاش و فعالیتی را بر ضد خلافت انجام نداده اند. ظاهرا بین امام علیه السلام و حجاج برخورد تندی صورت نگرفته است و الاّ منابع به آن اشاره می کردند. امام در این دوره و در این شرایط کاملاً هوشیارانه عمل کردند و با موضع تقیه به فعالیت های خویش پرداختند تا بهانه ای به دست دشمن سفّاکی چون حجاج نداده باشند.

با این که امام علیه السلام چنین سیاسیت را اتخاذ کرده بود باز حجاج به دنبال قتل ایشان بود. حجاج برای این که، عبدالملک را راضی کند تا اجازه تعرّض به حریم امام سجاد علیه السلام را بدهد در نامه ای به خلیفه نوشت: اگر ثبات و دوام حکومت را می خواهی، علی بن الحسین را به قتل برسان.(۱) امّا عبدالملک در جواب نامه اش نوشت: «از خون بنی هاشم برحذر باش و آن را حفظ کن زیرا من دیدم که هرگاه آل ابوسفیان، در ریختن خون آنان حریص بودند، مدّتی بعد خدا حکومت آنان را از بین برد.(۲) عبدالملک اگر چه با امام علیه السلاممدارا می کرد ولی امام علیه السلام از دست والیان و کارگزاران فاسد خلیفه در امان نبودند. هشام بن اسماعیل حاکم مدینه آن قدر به امام سجاد علیه السلام ظلم و اذیت روا داشت که سال ۸۷ هجری، وقتی از ناحیه ولید بن عبدالملک عزل شد، چون ولید دستور داد برای تنبیه، او را برابر مردم

۱- ابوالحسن مسعودی، اثبات الوصیه، ص۱۷۱.

۲- ابوالحسن مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۷۱.

برپا دارند تا هر کس هر چه می خواهد به او بگوید، هشام بن اسماعیل گفت: جز از علی بن الحسین از کسی نمی ترسم. زیرا نسبت به امام علیه السلام ظلم بسیاری روا داشته بود. امّا زمانی که امام علیه السلام از کنارش گذشتند به یاران خویش فرمودند: «مبادا به هشام تندی کنید» و حتی خود حضرت به او سلام کردند. هشام وقتی این برخورد را از امام علیه السلام دید گفت: اللّه اعلم حیث یجعل رسالته؛(۱) خدا بهتر می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

رفتار امام سجاد علیه السلام با خلفای مروانی

حضرت همچون دیگر ائمه از حاکمان جور دوری گزیدند و با این روش و سیاست مهر بطلان بر مشروعیت حکومت آنان زدند، زیرا حاکمان مروانی برای اغفال بیشتر مردم و مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خویش، علاقه زیادی داشتند که امام علیه السلام با آنان رفت وآمد داشته باشد و هدایای آنان را بپذیرد.

عبدالملک در مراسم حج، هنگام طواف، امام سجاد علیه السلام را دید که در میان طواف کنندگان است ولی هیچ توجهی به خلیفه ندارد. عبدالملک با آن که حضرت را می شناخت، برای حفظ موقعیّت خویش، خودش را به تجاهل زد و گفت: این کیست که پیشاپیش ما طواف می کند. به او گفتند که علی بن الحسین است. خلیفه، امام علیه السلام را احضار کرد و گفت: ای علی بن الحسین! من که قاتل پدرت نیستم چرا پیش ما نمی آیی؟ امام در جوابش فرمودند: «قاتل پدرم با عملش دنیای خود را تباه کرد و آخرتش را هم پدرم خراب می کند؛ تو هم اگر دوست داری مثل او باشی، باش». عبدالملک گفت: منظورم این بود که بیا و از دنیای ما بهره گیر. ناگاه

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، ۵/۱۷۰؛ طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۵/۲۱۷.

امام علیه السلام ردایش را پهن کرد و فرمود: «خدایا حرمت و موقعیت اولیای خود را به او نشان ده». ردای امام علیه السلامپر از درهای درخشان شد. امام خطاب به عبدالملک فرمودند: «کسی که نزد خدا چنین مقامی داشته باشد چه احتیاجی به دنیای شما دارد».(۱)

یک بار عبدالملک برای این که امام علیه السلام را به سوی خویش جلب کند به زور متوسل شد و آن حضرت را از مدینه به شام احضار کرد.مأموران خلیفه، امام را در غل و زنجیر به شام روانه کردند. در بین راه امام علیه السلام به خواست خدا، قید و بند خود را گسستند و نزد عبدالملک حاضر شدند و با تندی به خلیفه فرمودند: «مرا با تو چه کار؟» عبدالملک گفت: پیش ما بمان. امام علیه السلامپاسخ دادند: «دوست ندارم» و سپس خارج شد». در حالی که عبدالملک بسیار ترسیده بود.(۲)

امام علیه السلام با بی توجّهی به خلفا، در واقع مخالفت خویش را با مشروعیت خلافت آن ها ابراز می داشتند. به همین سبب خلیفه اصرار داشت امام نزد او بماند و به دارالحکومت رفت و آمد داشته باشد.

وقتی خلیفه از همکاری امام مأیوس شد، در دوران حاکمیت خود، به شدّت امام علیه السلام را زیر نظر گرفت و جاسوس هایی را گمارد که حتی از زندگی خصوصی حضرت به او گزارش دهند. به این سبب وقتی ازدواج امام علیه السلام با کنیز آزاد کرده خویش به گوش عبدالملک رسید، طی نامه ای این اقدام حضرت را ناپسند شمرد. خلیفه می خواست با این کار به حضرت بفهماند که حتی از امور خصوصی اش، آگاه است. ولی امام علیه السلام چنان پاسخ دندان شکنی به او داد که وقتی سلیمان پسر عبدالملک، نامه

۱- قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۱/۲۵۵.

۲- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۴/۱۳۲.

را خواند، به پدرش گفت: ای امیرالمؤمنین! علی بن الحسین عجب تفاخری بر تو کرده است.(۱)

نقش فرهنگی، اجتماعی امام باقر علیه السلام در عصر مروانیان

پنجمین امام شیعیان طی مدت امامت خود، در همان شرایط نامساعد، به نشر حقایق و معارف الهی پرداختند و مشکلات علمی را تشریح کردند و جنبش علمی دامنه داری به وجود آوردند. ایشان مقدمات تأسیس یک «دانشگاه بزرگ اسلامی» را که در دوران امامت فرزندشان امام صادق علیه السلام به اوج عظمت رسید، فراهم کردند. امام باقر علیه السلام در آن عصر سرآمد همه بزرگان بنی هاشم بودند و مقام بزرگ علمی و اخلاقی ایشان مورد تصدیق همگان بود. روایات و احادیث فراوانی در زمینه مسائل و احکام اسلامی، تفسیر، تاریخ و انواع علوم دیگر، از آن حضرت به جای مانده است که تا آن روز از شخص دیگری سابقه نداشته است.(۲)

رجال و شخصیت های بزرگ علمی آن زمان از محضر امام باقر علیه السلام بهره می بردند. جابر بن یزید جعفی، کیسان سجستانی، ابن مبارک، زهری، اوزاعی، ابوحنیفه، مالک و زیاد بن منذر که از فقهای بزرگ آن زمان به شمار می رفتند، همگی جزو شاگردان مکتب امام باقر علیه السلام بوده اند.(۳) شیخ طوسی در رجال خویش نام ۴۶۰ نفر از شاگردان امام باقر علیه السلام را ذکر کرده است.(۴)

کتب تاریخی و رجالی علمای شیعه سرشار از سخنان و احادیث امام

ص:۱۰۹

۱- شیخ کلینی، اصول کافی، ۵/۳۴۴.

۲- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۳/۳۲۷.

۳- رجال طوسی، ص۱۱۱، ۱۳۴.

۴- رجال طوسی، ص۱۰۲.

باقر علیه السلامدر زمینه های مختلف است و به همین سبب به حضرت لقب باقرالعلوم (شکافنده علوم) داده بودند.(۱) امام علیه السلام در آن اوضاع سیاسی و فرهنگی نامساعد به تربیت شاگردان برجسته ای پرداختند که برخی از آنان در گوشه و کنار جامعه اسلامی آن زمان به عنوان پرچمداران تشیع به ترویج افکار شیعه و تحکیم بنای آن پرداختند. امام صادق علیه السلام به نام چهار

تن از آنان: محمد بن مسلم، زراره بن أعین، ابوبصیر و یزید بن معاویه عجلی اشاره می کنند و درباره آن ها می فرمایند: «آن ها حافظان دین هستند که با مکتب ما آشنا شدند و روز قیامت هم پیش از بقیه به ما خواهند پیوست».(۲)

تدوین و نشر فقه شیعه

امام باقر علیه السلام در آن زمان به نشر فقه صحیح اسلام در برابر جریان های فقهی موجود پرداختند؛ زیرا فقهای بزرگ اهل سنت در آن دوره می زیستند و مکتب فقهی اهل سنت رشد سریعی داشت، به خصوص که حکومت مروانیان هم از آن ها حمایت می کردند. امام باقر علیه السلام با شناخت و توجه به اوضاع و شرایط زمانی، مهم ترین کار را تدوین و نشر فقه شیعه دانستند و از این رهگذر شیعیان را از سردرگمی نجات دادند. حضرت جریان های فکری شیعه را متحد و هماهنگ کردند و مرز شیعه بودن را با دیگر فِرَق جدا ساختند، زیرا در آن زمان شیعه دارای شکل و نظام سازماندهی شده و مشخصی نبود و نیز فقه مدوّنی نداشت و امام علیه السلام به

۱- شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال کشی، ص ۱۳۶، حدیث ۲۱۹.

۲- شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، بیروت، نشر مؤسسه الرساله، چاپ سوم، ۱۴۰۵ه ، ۴/۴۰۲.

این گونه امور پرداختند. کاری که امام علیه السلام شروع کردند حتی تأثیراتی را به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم در نحله های فقهی اهل سنت به جای گذاشت، به ویژه این که بیش تر فقهای اهل سنّت همانند مالك بن انس و ابوحنیفه از شاگردان ایشان بوده اند و از محضر ایشان بهره می برده اند.(۱)

این کار امام علیه السلام مقدمه ای برای تأسیس مکتب «فقه جعفری» شد که در زمان امام صادق علیه السلام به وقوع پیوست.

برخورد امام باقر علیه السلام با دیگر فِرَق

در اوایل قرن دوم هجری بحران های فکری، عقیدتی، بدعت ها و تفسیر به رأی هایی از طرف فرقه های متعدد درحال شکل گیری بود که برای اسلام حقیقی و شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطر ساز بود و امام باقر علیه السلام در مقابل این جریان ها ایستادند و اسلام واقعی را از گزند آن ها محفوظ نگه داشتند. در آن زمان فرقه هایی همچون خوارج، مرجئه، غالیان، معتزله، قدریه و جبریه و غیره فعالیت داشتند که امام علیه السلام با آن ها مقابله

کردند و حتی طی مناظراتی که با بزرگان و رهبران این گروه ها داشتند، بی پایگی عقایدشان را با دلایل روشن ثابت کردند. به عنوان نمونه حضرت در گفتگویی که با نافع بن ازرق، یکی از سران خوارج داشته اند، او را بر بطلان عقایدش متوجه کردند.(۲)

امام علیه السلام با آگاهی از شرایط و اوضاع زمانه به نشر مبانی و مسائل اعتقادی پرداختند و با استدلال و روشنگری به رشد آگاهی مخالفین مانند

۱- رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ۱/۲۱۲ - ۲۱۳.

۲- شیخ طوسی، الاحتجاج، قم، نشر اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۳ه . ، ۲/۱۷۴.

قدریه، جبریه و غالیان مبادرت ورزیدند.(۱) آن حضرت در میان جریان های گوناگون تا حدّی که امکان داشت، نظام حق و صراط مستقیم را به مردم شناساندند و در طی هیجده سال امامت خودشان در چنان اوضاع نامساعدی به اصلاح عقاید شیعیان، احیای فرهنگ قرآن، فقه و حدیث شیعه و به نشر و اشاعه حقایق و معارف الهی پرداختند.

عملکرد فرزندان ائمه علیهماالسلام در عصر مروانیان

امام باقر علیه السلام معاصر خلفایی چون مروان، عبدالملک و فرزندان عبدالملک بودند و چنان که گذشت، اوضاع سیاسی و شرایط اجتماعی عصر ایشان چندان رضایت بخش نبود. خلفای مروانی برای استمرار قدرت خویش از هیچ چیز هراسی نداشتند به طوری که مسعودی می نویسد: مؤمنان در عصر مروانیان در خفا به سر می بردند و زندگی بر مردم مشقّت بار شده بود، آن ها در معرض خطر جدّی قرار داشتند و خون و مالشان حرمتی نداشت و به علی بن ابی طالب آشکارا در محافل عمومی، دشنام داده می شد.(۲)

امام به ناچار در این برهه، کار اصلی و اساسی خود را، که امروز نتیجه آن در فقه وحدیث شیعه به خوبی مشاهده می شود، تدوین و ترویج فرهنگ و اشاعه مذهب قرار دادند. البته امام علیه السلام در ضمن تعلیم و تربیت

به مناسبت هایی بر ضد حکّام و خلفا، مواضعی سیاسی را در صحبت هایشان داشته اند. امام علیه السلام خلافت را حق خویش می دانستند و خلفا را غاصب و نامشروع می دیدند. لذا شیعیان را از هر نوع همکاری

ص:۱۱۲

۱- شیخ کلینی، اصول کافی، ۱/۱۵۹ حدیث ۹.

۲- مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۷۱.

و همیاری با خلفا و دربار، به جز در مواردی که بنا به دلایلی تجویز شده بود، منع می کردند، چنان که به عبدالغفار بن قاسم فرمودند: «من نزدیک شدن تو را به خلیفه و رفت و آمد تو را به دربار صلاح نمی بینم و برای تو جایز نیست».(۱) یا ابو بصیر می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره اشتغال به کار

در امور حکومتی و استخدام در دربار سؤال کردم. امام علیه السلام فرمودند: «هرگز به خدمت آنان درنیایید، حتّی به اندازه یک مرتبه فرو رفتن قلم در مرکب، زیرا هیچ کس به خدمت آنان در نمی آید و از مزایای مادّی آنان بهره ای نمی گیرد، مگر این که به همان اندازه به دین او لطمه وارد شود».(۲)

روزی امام باقر علیه السلام متوجه شدند که مردم برای تبریک و تهنیت به نزد حاکم جدید می روند، ناراحت شدند و فرمودند: «خانه والی دری از درهای آتش است». امام علیه السلام به مردم فرمودند: «ای مردم ناقه صالح را یک نفر پی کرد و کشت ولی چون توده مردم راضی به آن کار بودند، عذاب به همگان نازل شد. پس زمانی که حاکمی جائر و فاسد به قدرت می رسد، راضی به حکمش مباشید و او را در مسیر جور و ستمش یاری ندهید».(۳)

امام علیه السلام به طرق و روش های مختلفی شیعیان را از ورود به دربار و یا خدمت به خلفا منع می کردند و می فرمودند: «همانا این پیشوایان ظالم و پیروان ایشان، از دین الهی عزل شده و برکنارند». امام علیه السلام می خواست

بگوید که هیچ حاکم جائری نمی تواند مدعی دینداری باشد و نمی تواند با اتّکا بر مسند خلافت، بندگان خدا را مورد ستم قرار دهد. با این سخنان امام علیه السلامدر صدد بودند تا خلافت را ناحق و نامشروع جلوه دهند و از

۱- علامه مجلسی، بحارالانوار، ۷۵/۳۷۷.

۲- شیخ کلینی، فروع کافی، ۵/۱۰۶.

۳- علامه مجلسی، بحارالانوار، ۷۵/۳۷۷.

طرفی با گفته های خویش اذهان مردم را بر ضد خلفای زمانشان آماده سازند.

امام علیه السلام به محمد بن مسلم می گویند: «ای محمّد! من اصبح مِنْ هذه الامه لا امام له من اللّه عزوجل ظاهر عادل، أصبح ضالاً تائها، و ان مات علی هذه الحاله مات میته کفرٍ و نفاق»؛(۱) هر کس از این امّت، بدون امامی آشکار، عادل و منصوب از جانب خدا به سر برد، گمراه شده و به حیرت می افتد و اگر در این حال بمیرد در حال کفر و نفاق مرده است و در ادامه نیز می فرمایند: «ای محمد ستمکاران و پیروانشان از دین خدا منحرف شده اند و دیگران را به گمرااهی می کشانند».

امام علیه السلام بنابر مصلحت و به خاطر اوضاع و شرایط زمانه، آشکارا امامت خود و نامشروعیت خلافت مروانیان را ابراز نمی کنند، بلکه همانند روش و سیره پدرشان به ناچار تقیه می کنند چنان که خود حضرت از قول امام سجاد علیه السلامی فرمایند: «إنّ التقیّه من دینی و دین آبائی ولا دین لمَن لا تقیه له»؛ تقیه دین من و دین پدران من است، کسی که تقیه نکند دین ندارد.(۲)

امام علیه السلام اگر حرکت و تلاشی سیاسی داشته اند، بیشتر سرّی و مخفیانه بوده است آن حضرت در ضمن توصیه های خود به گروهی از شیعیان که عازم عراق بودند فرمودند: «مواظب یکدیگر باشید، قدرتمندان و توانمندانتان به کمک ضعفا و ناتوانان بشتابند و آن ها را یاری دهند امّا سرّ ما را برملا نسازید و امر ما را در میان مردم منتشر نکنید».(۳)

چون شرایط جامعه مناسب نبود و همه مردم آمادگی فهم و دریافت

۱- شیخ کلینی، اصول کافی، ۱/۱۸۴.

۲- شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۲۱۹، حدیث ۱۲.

۳- علامه مجلسی، بحارالانوار، ۷۵/۷۶.

حق و حقیقت را نداشتند، امام علیه السلام ناگزیر بودند از برملا شدن راه خویش برای همگان اجتناب ورزند و فقط پیروان خاصّ خود را آگاه سازند. امام علیه السلام بارها به یاران خویش تأکید می ورزیدند که اسرار ما را پنهان بدارید و با افشای آن ها، هجوم مردم را بر ما تحمیل نکنید.(۱)

نقش امام باقر علیه السلام مانند دیگر ائمه رساندن پیام توحید، تبلیغ و دین، حکومت و رهبری دینی و اجرای احکام دین بوده است. ایشان هم براساس شرایط زمانه خویش خط مشی ویژه ای را داشته اند چرا که هر شیوه ای در زمانی ضرورت و کارآئی دارد و چه بسا در عصر و شرایط دیگری، لغو و بیهوده باشد، حمران نزد امام آمد و گفت: چرا علی بن ابی طالب و حسنین او تا شهادت پیش رفتند؟ امام علیه السلامفرمودند: «از قبل برنامه

ما را خداوند معیّن کرده و از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده است و آنان طبق وظیفه خویش عمل کرده اند و هر کس هم از خاندان ما که شیوه سکوت و بردباری را در پیش گرفته و به نبرد و جنگ بر ضد خلافت نپرداخته، سکوت او نیز براساس علم و انجام به وظیفه اش بوده است».(۲)

امام باقر علیه السلام با نگاه به اوضاع و شرایط زمانی خویش متوجه شدند که اوضاع برای قیام مسلّحانه مهیّا نیست و از طرفی مردم جامعه از اسلام و برنامه های آن منحرف شده اند و اندیشه های بیگانه و فلسفه های مادّی وارد افکار علمی جامعه شده است، لذا عمده ترین خط مشی سیاسی و اجتماعی خویش را اصلاح جامعه و احیای فرهنگ اصیل اسلام دانستند. امام علیه السلام به دنبال نقش فرهنگی به ظلم ستیزی و ترسیم چهره پلید خلفا، منع شیعیان از رفتن و کمک کردن به خلفا و سوق دادن مردم به سوی اهل بیت علیهم السلام پرداختند. امام علیه السلام در هیچ موقعیتی از روش و سیره خویش که

۱- همان، ص ۴۱۷.

۲- شیخ کلینی، اصول کافی، ۱/۲۸۰، حدیث ۲.

رهنمود و هدایت مردم و ترسیم چهره واقعی خلافت بود، دست برنداشتند تا این که به دست هشام بن عبدالملك به شهادت رسیدند.

نقش فرهنگی و اجتماعی امام جعفر صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام در دو دوره خلافت امویان و عباسیان زندگی کرده اند و در هر دو دوره فعالیت های فرهنگی و اجتماعی داشته اند. در این جا فقط به نقش فرهنگی ایشان در عصر مروانیان اشاره می کنیم.حضرت پنجاه سال از عمر مبارک خویش را در عصر خلافت مروانیان سپری کردند، بنابراین نقش و عملکرد ایشان در این دوره دارای اهمیت است.

خلفای مروانی معاصر ایشان عبارتند از: هشام بن عبدالملك، ولید بن یزید، یزید بن ولید، ابراهیم بن ولید و مروان حمار. امام علیه السلام در اواخر خلافت مروانیان که مصادف با دوره ضعف و از هم گسیختگی خلافت بود زندگی می کرد. شرایط اجتماعی و فرهنگی عصر ایشان، در زمان هیچ امام دیگری تکرار نشده است؛ زیرا حاکمیّت از نظر سیاسی دچار ضعف و تزلزل شده و گروه توانمند تازه ای (عباسیان) شکل گرفته بود و این دو گروه به مدّت ۳۰ سال در حال کشمکش و مبارزه با یکدیگر بودند. خلافت اموی در این زمان گرفتار نزاع ها و اختلافات خانگی و قومی شده بود و مانند گذشته فرصتی برای ایجاد فشار و اختناق نداشت.

از آن جا که شرایط برای فعالیت فرهنگی و اجتماعی برای امام صادق علیه السلامفراهم شده بود، توانستند در جامعه جنبش فکری و فرهنگی ایجاد کنند و به علوم مختلفی چون قرائت، تفسیر، حدیث، فقه، کلام، طب، نجوم و فلسفه بپردازند.

ایشان کاری را که امام باقر علیه السلام شروع کرده بود، به اوج و اتمام رساندند. امام علیه السلام با استفاده از فرصت پیش آمده و با توجه به نیاز جامعه،

دنباله نهضت علمی و فرهنگی پدرشان را گرفتند و کلاس درس و مجالس و مناظرات علمی عظیمی را بنیان نهادند و شاگردان بسیاری را که تعداد آن ها را شیخ مفید بالغ بر چهار هزار نفر دانسته، تربیت کردند.(۱)

شیخ طوسی نام بیشتر شاگردان حضرت را ذکر کرده است.(۲)

هر یک از این شاگردان خدمات شایانی را انجام داده اند. از جمله شاگرادن حضرت، هشام بن حکم، محمد بن مسلم، مفضل و جابر بن حیان بوده اند.

شاگردان حضرت منحصر به شیعیان نبود بلکه پیروان اهل سنّت و حتی بزرگان فِرَق آن ها همچون ابوحنیفه از شاگردان امام علیه السلام بوده اند. در

کلاس درس ایشان از تمام بلاد اسلامی آن روز مانند بصره، کوفه، خراسان، شام، حجاز و غیره شرکت می جستند.

شیخ طوسی شاگردان متفاوتی را از تمام بلاد آن روز نام می برد که از محضر امام علیه السلام بهره برده اند. هدف امام از تربیت شاگردان و تشکیل کلاس درس و تأسیس حوزه وسیع علمی و فقهی این بود که شیعه و اندیشه های شیعی را پرورش دهند. امام علیه السلام می خواستند دین و مجموعه

قوانین شرعی را که در اوضاع و شرایط گذشته تحریف شده بود، اصلاح کنند و «فقه جعفری» را در برابر فقه فقیهان رسمی آن روز برقرار سازند و به مکتب شیعه انسجام و رونق بخشند.

برخورد امام صادق علیه السلام با اندیشه های مخالف

چنان که اشاره شد عصر امام باقر و امام صادق علیهماالسلام عصر برخورد اندیشه ها و پیدایش فِرَق و مذاهب مختلف بود و بر اثر برخورد مسلمانان

ص:۱۱۷

۱- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۷۱.

۲- رجال طوسی، از ص ۱۵۵ به بعد.

با عقاید غیر اسلامی، شبهات و اشکالات جدیدی وارد حوزه اسلام شد که بایستی امام صادق علیه السلام برای معرفی اسلام واقعی و مبانی تشیع در این

دوره به آن شبهات پاسخ می دادند.

یکی از روش های مبارزاتی امام علیه السلام تشکیل جلسه های مباحثه و مناظره بود. چنان که با ابوحنیفه پیشوای فرق حنفیه به مباحثه پرداختند و او را از قیاس و فتوای به آن نهی کردند و فرمودند: «اولین کسی که بر این اساس نظر داشته شیطان است». امام علیه السلام در این مناظره او را مغلوب و از این کار برحذر داشتند.(۱)

روش دیگر امام علیه السلام در برخورد با فِرَق دیگر این بود که با اشخاص و رهبران مذاهب و عقاید دیگر به بحث می نشستند و پس از مغلوب ساختن آنان، از آنها می خواستند که اسلام حقیقی را بپذیرند. چنانکه هشام بن حکم که پیرو مذهب «جهمیّه» بود(۲) با امام پیرامون مسائل مذهبی به مناظره پرداخت. امام علیه السلامازاو مسأله ای پرسید و او در جواب فرو ماند و مهلت خواست، ولی پس از چند روز که نتوانست جوابی را آماده سازد به نزد امام شرفیاب شد و اظهار عجز کرد. امام علیه السلام مسأله دیگری را که بنیان مذهب جهمیّه را متزلزل می ساخت، مطرح کردند، باز هشام نتوانست از عهده پاسخ آن برآید و با حیرت و اندوه جلسه را ترک کرد.(۳)

۱- علامه مجلسی، بحارالانوار، ۱/۲۲۱، حدیث ۲۲.
۲- به پیروان ابومحرز جهم بن صفوان راسبی، جهمیه می گفتند. آن ها می گفتند اصلاً بنده را قدرتی نیست و کلام خدا و علم خداوند را حادث می دانستند. آنان عاقبت سلاح برگرفتند و با حکومت بنی امیه جنگیدند. ر.ک: شهرستانی، الملل والنحل، قم، نشر شریف الرضی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش. ، ۱/۷۹ - ۸۰.
۳- شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال کشی، ص۲۵۶ - ش۴۷۶.

او پس از این مناظره ایمان آورد و تا آخر عمر در راه ترویج اسلام و تشریح مبانی شیعه تلاش و کوشش کرد و در مکتب تشیع چنان درخشید که گوی سبقت را از دیگر یاران حضرت ربود.

امام صادق علیه السلام در برخورد با غالیان

جریان غلوّ خطرناک ترین جریانی بود که در این برهه از زمان برای اسلام حقیقی به وجود آمد. امام صادق علیه السلام برای تهذیب شیعه و دور

کردن شیعیان از جریان غلوّ تلاش کردند. چون ایشان احتمال می دادند که به سبب ارتباط میان شیعیان و غالیان، با توجه به جاذبه های احتمالی موجود در غلات، کسانی از شیعه به سوی اهل غلوّ کشانده شوند، گاه با صراحت شیعیان را از ارتباط با غالیان منع می کردند.

امام به مفضّل می فرماید: «یا مفضّل! لا تقاعدوهم ولاتؤاکلوهم ولا تشاربوهم ولا تصافحوهم»؛(۱) ای مفضّل با غلات نشست و برخاست نکنید و با آنان هم غذا نشوید و همراهشان چیزی ننوشید و با آنان مصافحه نکنید.

در روایتی دیگر امام علیه السلام می فرمایند: «و أمّا ابوالخطّاب محمد أبی زینب الأجدع ملعون واصحابه ملعونون فلا تجالس اهل مقالتهم فانّی منهم بریءٌ و آبائی منهم برآء»؛(۲) ابوالخطاب و اصحابش ملعونند، پس با معتقدین به مرام او همنشین نشوید؛ من و پدرانم از او بیزاریم. امام علیه السلام می فرمود، این غالیان حتی بدتر از مجوس، یهود، نصارا و مشرکین

۱- شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال کشی، ص ۲۹۷، ش۵۲۵.

۲- میرزا حسین طبرسی، مستدرک الوسائل، قم، نشر مؤسسه اهل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ه . ، ۱۲/۳۱۵.

هستند. امام علیه السلام آن ها را نفرین می کردند و می فرمودند: «لعن اللّه مَنْ قال فینا ما لا نقوله فی أنفسنا، و لعن اللّه من أزالنا عن العبودیه اللّه الّذی خلقنا

وإلیه مآبنا و معادنا و بیده نواصینا»؛(۱) خداوند لعنت کند کسی را که درباره ماحرف و کلامی بگوید که در ما نیست و لعنت کند کسی را که ما را از بندگی خدا بیش تر بداند.

امام علیه السلام با فرقه های دیگر نیز مبارزه می کردند و شیعیان را از معاشرت با آن ها منع می کردند و این فرقه ها را مورد لعن قرار می دادند و می فرمودند: «وَ احذَر مجالسه أهل البدع، فانّها تنبت فی القلب کفرا وضلالاً مبینا»(۲) از همنشینی با اهل بدعت پرهیز کنید، زیرا باعث رشد و نموّ کفر و گمراهی آشکار در قلب می شود.

عملکرد سیاسی امام صادق علیه السلام در عصر مروانیان

عصر امام صادق علیه السلام عصر ضعف و سستی مروانیان و دوره انحطاط و زوال مروانیان و به قدرت رسیدن عباسیان بود. در این دوره بهترین فرصت برای امام علیه السلام ایجاد شد تا در زمینه های علمی و فرهنگی تلاش کنند و فعالیت های سیاسی خویش را ضمن حفظ موضع صلح طلبی خویش ادامه دهند. امام صادق علیه السلام در آن اوضاع با توجه به کمی یاران، اگر چه از ظلم و ستم خلفای مروانی غمناک بودند، امّا به صورت مسلّحانه بر ضد خلفا قیام نکردند بلکه تنها به امور فرهنگی همچون تدریس علوم اسلامی، مبارزه با فِرَق غیر اسلامی و ارشاد و هدایت شیعیان بسنده کردند؛ زیرا از نظر امام علیه السلاممبارزه آشکار با حاکمیت بدون فراهم بودن مقدّمات آن جز شکست و نابودی نتیجه دیگری نداشت.

۱- شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجالکشی، ص۳۰۲، ش۵۴۲.

۲- محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۱۲/۳۱۵.

سدیر صیرفی نقل می کند: من بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و گفتم خدای را چه نشسته ای؟ گفت: ای سدیر چه اتفاق افتاده است؟ گفتم: از فراوانی دوستان و شیعیان و یارانت سخن می گویم. امام گفت: «فکر می کنی چند تن باشند»؟ گفتم: یکصد هزار و شاید دویست هزار و شاید نیمی از مردم جهان. صیرفی می گوید: آن گاه امام علیه السلام چیزی نگفت ولی

چون با آن حضرت به سوی «ینبع» رفتیم، امام علیه السلام به گله گوسفند نگریستند و گفتند: «ای سدیر اگر شیعیان ما به تعداد این گوسفندها بودند بر جای نمی نشستم». وقتی نگاه کردم دیدم تعدادآن ها از هفده تا تجاوز نمی کند.(۱)

با توجه به اوضاع زمانه و کمی تعداد یاران و اصحاب،تنها در دست گرفتن حکومت کافی نبود و امام قبل از هر اقدامی، برای آگاهی و بیداری مردم و اصلاح آن ها گام برداشتند، و از لحاظ فکری و عقیدتی مردم را آماده کردند.

آن حضرت با دایر کردن کلاس درس، شاگردان بسیاری را تربیت کردند و جریان شیعی فراگیری را با اعتقاد به امامت، ایجاد کردند و فقه شیعه را بنیان نهادند که به فقه و تشیع جعفری شهرت یافت. امام صادق علیه السلام در ضمن کارهای فرهنگی و با رعایت تقیه به فعالیت های سیاسی پرداختند. از جمله فعالیت های سیاسی امام علیه السلام در چنان اوضاع و شرایطی اعزام نمایندگان به منظور تبلیغ امامت بود. امام علیه السلام نمایندگانی به مناطق مختلف می فرستاد، چنان که شخصی از اهل کوفه را به نمایندگی خویش به خراسان فرستاد تا مردم را به ولایت ایشان دعوت کند. آن شخص به خراسان رفت و مدّتی سرگرم تبلیغ بود. جمعی پاسخ مثبت به او دادند و اطاعت کردند و جمعی هم سر باز زدند و منکر شدند و

۱- شیخ کلینی، اصول کافی،۲/۳۴۲، حدیث ۴.

دسته ای راه احتیاط در پیش گرفتند و هر گروه نماینده ای را برای آگاهی از حقیقت امر به نزد امام صادق علیه السلام فرستادند.(۱)

این نوع کارها در آن شرایط بخشی از فعالیت های سیاسی آن حضرت بود. تأسیس چنین شبکه تبلیغاتی که کارش ترویج امامت آل علی علیه السلام و تبیین مسأله امامت بود، می توانست کاری چشمگیر و ثمربخش باشد. امام صادق علیه السلام گاه در مراسم عمومی نیز به حق امامت خود و خاندانش پرداخته اند. عمرو بن ابی المقدام می گوید: روز نهم ذی حجّه صحرای عرفات برای ادای مراسم خاص، مملوّ از جمعیّت بود که ناگهان امام علیه السلام در میان اجتماع مردم ایستادند و با صدای بلند که همه بشنوند فرمودند:

«ایهاالناس! إنَّ رسول اللّه کان الإمام ثم کان علی بن ابی طالب ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمّد بن علیّ، ثم...»

امام در حالی چنین سخن می گفت که احتمال خطر از ناحیه دستگاه حاکمه وجود داشت. با این حال آن حضرت از چنین موقعیت هایی بهره گرفت و به دفاع از اهل بیت علیهم السلام می پرداخت. از ابی الصباح کنانی نقل شده که امام علیه السلام خود و دیگر اهل بیت علیهم السلام را چنین توصیف می کرد: «ما کسانی هستیم که خدا اطاعت ما را بر مردم لازم و واجب ساخت و أنفال و صفو المال در اختیار ماست». امام علیه السلامسپس یک یک امامان گذشته را نام بردند و فرمودند: «اطاعت از فرمانشان واجب و حتمی است» و در ضمن بیانات خویش فهماندند که میراث علم و امامت پس از امام باقر علیه السلام در اختیار ایشان است.(۲)

امام صادق علیه السلام در آن شرایط اگر چه مانند پدر بزرگوار و جدّشان امام سجاد علیه السلام تقیه می کردند امّا از امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و

ص:۱۲۲

۱- علامه مجلسی، بحارالانوار، ۴۷/۷۲.

۲- شیخ کلینی، اصول کافی، ۱/۱۸۶، حدیث ۶.

هـدایت شـیعیان دست بردار نبودنـد و در ضـمن تدریس و تربیت اصـحاب و یاران خویش، آن ها را از آمیختن با خلفا برحذر می داشـتند و همـواره می فرمودنـد که مؤمن در شـکایاتش اگر گـامی به سـوی قاضـی یـا خلیفه بردارد، و در این دادخواهی حکمی غیر از حکم خدا صادر شود، در گناه خلیفه شریک شده است.

امـام علیه السـلام می فرمودنـد: «هرگز در اختلافـات بین خود به اهـل سـتم مراجعه نکنیـد، و هر کس که بـا برادرش اختلافی حقوقی دارد، از برادر دیگری بخواهـد که بین آن دو داوری کنـد و اگر چنین نکنـد، این امر موجب خواهـد شد که آن دو به ستمگران و حکومت رجوع کنند».(۱)

امام علیه السـلام به این گونه می فهماند که حاکمیت و خلافت مشـروعیت ندارد و به همین سـبب وقتی از ایشان سؤال شد که تکلیف پولی که قاضی از خلافت وقت می گیرد چیست؟ فرمودند: «حرام است و کسی که ستم می کند و کسی که ستمگر را یاری می رساند و کسی که به ستم راضی است، هر سه در ستم شریکند». و بعد به این آیه قرآن اشاره کردند: «با ستمگران هم دست نشوید و گرنه آتش شما را درخواهد گرفت».(۲)

خود امام علیه السـلام هم که با فرمانروایان و خلفای بسـیاری معاصـر بودند، هرگز به زمامداری نزدیک نشدند و خلفا هم هیچ گاه موفّق نشدند امام علیه السلام را به خود جلب کنند. این سیره و روش امام علیه السلام خود می رساند که ایشان

از دستگاه خلافت ناراضی بودند و کارهای آن ها را مردود و ناپسند می دانستند.

۱- الشیخ محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، تهران، نشر مکتبه الإسلامیه، چاپ پنجم، ۱۴۰۱ه . ۱۸/۴، باب القضاء.
۲- هود/۱۱۳.

فصل پنجم: عملکرد فرزندان ائمه اطهار علیهم السلام در عصر خلافت مروانیان

حسنیان

اصطلاح حسنیان از لحاظ تاریخی به فرزندان امام حسن علیه السلام - برای بازشناسی از فرزندان امام حسین علیه السلام (حسینیان) - اطلاق می شود. نسب حسنیان به زید بن حسن علیه السلام و حسن بن حسن علیه السلام بر می گردد. از لحاظ تاریخی این اصطلاح برای فرزندان حسن بن حسن به کار می رود، زیرا در حوادث و رویدادهای تاریخی و سیاسی قرون نخستین اسلامی صاحب نقش بودند و موفق شدند حکومت هایی در مغرب و یمن تأسیس کنند. این اصطلاح توسط معاصران ابداع نشده بلکه در همان زمان یعنی قرن دوم هجری در مورد قیام کنندگان حسنی به کار می رفت.

عبداللّه بن مصعب زبیری خطاب به نفس زکیه ابیاتی گفته است:

قوموا ببیعتکم ننهض بطاعتنا

ان الخلافه فیکم یا بنی حسن(۱)

امام حسن مجتبی دارای ۱۶ فرزند بوده اند که عبارتند از: زید بن حسن، حسن بن حسن، عمر بن حسن، حمزه، اسماعیل، عبداللّه، قاسم،

۱- علی بن حسین ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۷.

ابوبکر، طلحه، عبدالرحمان، حسین، امّ الحسن، امّ الحسین، فاطمه، امّ عبداللّه، امّ سلمه و رقیه.(۱)

نسل امام حسن علیه السلام از دو فرزندش به نامهای زید و حسن به جای مانده اند و سه فرزند امام علیه السلام به نام های قاسم، ابوبکر و عبداللّه در واقعه عاشورا به همراه ابا عبداللّه به شهادت رسیدند و از دیگر فرزندان ذکور حضرت نسلی برجای نمانده است.

در این جا لازم است به عنوان پیش درآمد، بحثی کلی پیرامون نحوه مناسبات حسنیان با حسینیان در عصر اموی داشته باشیم. بعد از قیام کربلاـ شاهد بروز سلیقه ها و مشی های متفاوت میان علویان هستیم. برخی از فرزندان امام حسن علیه السلام برخلاف امام سجاد علیه السلام و محمد بن حنفیه، که با امویان مماشات نکردند، سیاستی معتدل و سازشگرانه را اتخاذ کردند. حسن بن حسن علیه السلامدختری به نام زینب داشت و او را به همسری ولید بن عبدالملک درآورد.(۲) زید بن حسن نیز دختری به نام نفیسه داشت که او را به ولید بن عبدالملک تزویج کرد.(۳)

سال صد هجری و آغاز خلافت عمر بن عبدالعزیز نقطه عطفی در حُسن روابط علویان و امویان به حساب می آید. امام باقر علیه السلام او را نجیب بنی امیه می داند ولی با مرگ عمر بن عبدالعزیز رابطه آنان و امویان دوباره به هم خورد و فدک از دست سادات گرفته شد.(۴) قبل از پرداختن به رابطه حسنیان و حسینیان، به معرفی سادات حسنی می پردازیم. چنان که اشاره

۱- ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص۶۸. در این کتاب اشاره شده که عبداللّه همان ابوبکر می باشد.
۲- ابن سعد، طبقات، ۴/۷.
۳- ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص۶۵.
۴- سیوطی، تاریخ الخلفا، ص ۲۶۰ و ص۲۶۲.

شد از فرزندان امام مجتبی دو تن به نام های زید و حسن برجای ماندند. حسن بن حسن علیه السلام معروف به حسن مثّنی (۴۴ - ۹۷ه .) از بزرگـان و مشاهیر علویان زمان خود بود و علمای رجال متعرّض او نشـده انـد. شـیخ مفیـد او را فاضل، پرهیزگار و جلیل القـدر دانسـته است.(۱) شـیخ طبرسـی می گویـد: امـام حسـین علیـه السـلام بـه حسن، پسـر برادرش، پیشـنهاد کرد از دو دخترانش یکی را به همسری انتخاب کند، ولی چون حسن مثنی به سـبب خجالت سـکوت کرد امام علیه السلامفرمودند: «من دخترم فاطمه را که شـباهت بسـیاری به مادرم فاطمه دارد برای همسری تو بر می گزینم».(۲) حسن مثنی با ابا عبـداللّه در واقعه کربلا شـرکت جست ولی زخمی شد و جان سالم به در برد و به واسطه دایی خویش از مرگ به دست عبیداللّه بن زیاد رهایی یافت و از آن جا به مـدینه رفت.(۳) او در مدینه از فضـلا و بزرگان بنی هاشم به شمار می رفت و تولیت صدقات امیرالمؤمنین به او محول شده بود؛ البته در این مورد با بنی الحسـین نزاع داشت، و حاضـر نشد آن ها را در این امر شـریک سازد. حجاج بن یوسف ثقفی که در آن زمان حاکم مدینه بود به او دستور داد عمر بن علی را در امر صدقات پدرش با خودش شریک سازد و به او گفت: او عموی توست ولی حسن مثنی از این امر خودداری ورزید و فرمود جدّم علی فرموده است فقط آنانی که از نسل فاطمه علیهاالسـلام هسـتند باید این امر را به دست داشـته باشـند. حجاج گفت: اگر او را شـریکت سازی من با تو هستم. حسن مثنی چون با اصرار حجاج مواجه شد، سکوت کرد ولی در خفا راهی شام شد تا به نزد عبدالملک بن مروان

۱- الارشاد، ص ۲۳.

۲- شیخ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، نشر دارالکتب الإسلامیه، چاپ سوم، ۱۹۷۰م، ص ۲۱۳.

۳- علامه مامقانی، تنقیح المقال، ۱/۲۷۲.

برود.او در شام مدت ها معطّل بود تا اجازه ورود به نزد عبدالملک را یافت و مسأله را به او رساند. عبدالملک به حجاج نوشت، کسانی را که علی بن ابی طالب در امر صدقات شریک و سهیم ندانسته است با حسن بن حسن شریک مساز.(۱)

او با امام سجاد علیه السلام و فرزندان حضرت در این باره درگیری داشت ولی بعد از چندی بین آن ها مسالمت حاصل شد و امام را در امر صدقات سهیم کرد و پس از امام علیه السلام مدتی عمر اشرف تولیت صدقات را به دست گرفت.

عبدالرحمان بن محمد بن اشعث در فتنه ای که به پا کرد، مردم را به امامت و خلافت حسن مثنی دعوت می کرد از این رو حسن مثنی پس از قتل عبدالرحمن متواری شد و سرانجام در سال (۹۷ه .) به وسیله ولید بن عبدالملک مسموم شد.(۲)

حسن مثنی دارای ۶ فرزند به نام های حسن مثلث، محمد، جعفر، ابراهیم، داود و عبداللّه بود و نسل او از حسن مثلث و عبداللّه به جای مانده اند. به عبداللّه که مادرش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام بود، لقب محض داده بودند.

وی به رسول اللّه شباهت داشت و از شیوخ و بزرگان بنی هاشم به

شمار می رفت.

عبداللّه از نظر علمی از فضلای زمانش به شمار می آمد به گونه ای که ابوسلمه خلال او را یکی از سه نفری دانست که لایق امر خلافت بودند و

۱- ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص۱۰۰.

۲- ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب، ص۹۱ - ۹۲.

بدین سبب مخفیانه نامه نوشت و او را دعوت به خلافت کرد.(۱)

برخی عبداللّه محض را مذمت کرده اند. صفار با چند واسطه از هارون نقل می کند که او از امام صادق علیه السلام پرسیده است که من شینده ام عبداللّه محض معتقد است شمشیر رسول اللّه در نزد اوست؟ امام صادق فرمودند: «دروغ می گوید، او و پدرش هیچ وقت آن شمشیر را ندیده اند و فقط در نزد علی بن حسین علیه السلام بوده است» و در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام می گوید: «او و پدرش که ادعای امامت می کند، هرگز امام نبوده اند». از این روایات بر می آید که عبداللّه ادعای امامت داشته است.(۲)

زید بن علی بن الحسین علیه السلام از سادات حسینی با عبداللّه محض درباره صدقات علی علیه السلام به نزاع پرداختند و این در واقع نزاعی بین بنی حسین و بنی حسن بود. درگیری آنان به حدّی شدّت یافت که ناچار شدند برای رفع دعوا به کارگزار خلیفه مراجعه کنند. آنان به نزد خالد بن عبدالملك والی مدینه رفتند و هر یک از آنان بر ضد دیگری دلیل آورد. والی مدینه در آن جلسه نتوانست بین آنان آشتی برقرار کند، به ناچار آنان را به مسجد فرا خواند و مردم را جمع کرد. هدف او تحقیر کردن علویان بود؛ او در میان مردم بلند شد و گفت: امروز دعوا بین اجتماعی است که در زمان ابوبکر و عمر چنین اجتماعی صورت نگرفت و به بنی حسن و بنی حسین اشاره می کرد. و سپس زید از حقّش صرف نظر کرد و به خالد گفت: تو

دوست داری تا بین اهل بیت رسول اللّه درگیری و نزاع باشد، و حال آن که ابوبکر و عمر در عصرشان حاضر به چنین نزاعی بین اهل بیت نبودند. خالد گفت: آیا کسی در میان جمع شما نیست که جواب این دیوانه را

۱- ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب، ص ۱۰۲؛ مروج الذهب، ۳/۲۵۴؛ تاریخ یعقوبی، ۲/۳۴۹.
۲- آیت اللّه خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱۱/۱۷۲.

بدهد.(۱)

زید بن حسن علیه السلام دومین فرزند امام مجتبی علیه السلام می باشد که نسل حضرت از او به جای مانده است شیخ مفید از او تمجید کرده و می گوید مردم از اطراف برای فراگیری علوم نزد او می رفتند. امّا دیگر علما او را مذمت کرده و گفته اند در حماسه کربلا شرکت نکرد و بعد از شهادت امام حسین علیه السلام با عبداللّه بن زبیر دشمن علویان بیعت کرد.(۲)

او با امام باقر علیه السلام به مبارزه پرداخت و با خلافت سازش کرد و از او نزد عبدالملک سعایت کرد تا حکومت را به قتل امام باقر علیه السلام راضی نمود. سبب دشمنی و خصومت او با امام باقر علیه السلام و دیگر سادات حسینی، میراث رسول اللّه بوده، او می گفت: ما فرزندان حسن از شما به میراث رسول اللّه اولی و سزاوارتریم؛ زیرا ما از فرزند بزرگ تر علی هستیم. مشاجره ای که بین زید بن حسن و سادات حسینی درگرفت، زید بن حسن به زید بن علی بن الحسین علیه السلام به قصد اهانت گفت: «یابن السندیه». از این گفته زید بن حسن، زید بن علی آزرده شد و قسم خورد که دیگر با زید بن حسن صحبت نکند و تا آخر عمر با او سخن نگفت. اختلاف دیگری بین زید بن حسن علیه السلام و امام باقر علیه السلام روی داد. نزد قاضی رفتند و قاضی مدینه به نفع امام باقر علیه السلام حکم داد ولی زید بن حسن دست بردار نبود و امام علیه السلام

را صراحتا به مرگ تهدید کرد و خود در قتل امام علیه السلاممشارکت کرد و آن حضرت را مسموم کرد.(۳)

وی به سبب نزاعی که بین او و سادات حسینی روی داده بود، خودش

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۳/۲۸۶.

۲- ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب ال ابی طالب، ص ۶۵.

۳- علامه مجلسی، بحارالأنوار، ۴۶/۳۲۹، به نقل از راوندی، الخرائج والجرائح، ۲/۶۰۰.

را به خلیفه نزدیک کرد و بر ضد دیگر سادات به سعایت و توطئه

پرداخت و گاه برای خلیفه خبر می برد. او به خلیفه گفت: آنان درعراق شیعیان را به گرد خود جمع می کنند و ادعای امامت دارند. او حتی دخترش نفیسه را به این سبب به عقد خلیفه درآورد که هر چه بیشتر به او نزدیک شود و موجبات گرفتاری برخی از سادات را فراهم آورد.(۱)

زمانی که سلیمان بن عبدالملک به قدرت رسید، به کارگزارش در مدینه دستور داد، تولیت صدقات نبی اکرم را از زید بن حسن بگیرد و به کسی دیگر از اقوامش واگذار کند اما وقتی عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید به والی مدینه نوشت که زید بن حسن امروز از بزرگان بنی هاشم است و باید امر تولیت صدقات پیامبر به او واگذار شود.(۲)

زید بن حسن در نود سالگی از دنیا رفت و هیچ وقت ادعای امامت

نکرد و از شیعیان و غیر شیعیان هم کسی او را امام ندانست. شیعیان امامی معتقدند که انتخاب امامت به نصّ است و هیچ نصّی به اتّفاق درباره امامت فرزندان امام حسن علیه السلام نیامده است. زیدیان هم می گویند: امام بعد از علی و حسن و حسین علیهم السلامکسی است که جهاد با شمشیر داشته باشد و زید بن حسن از جمله کسانی است که با بنی امیه مسالمت داشته و عملکرد آنان را تأیید کرده و با آنان مدارا و سازش داشته است. این سیاست و منش زید با آرا و اعتقادات زیدیه مخالف است.(۳)

حسن بن زید یگانه پسر زید بن حسن است. او از شاگردان امام صادق علیه السلامبود.(۴)

ص:۱۳۰

۱- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۲۱/۲۶۴.

۲- شیخ مفید، الارشاد، ص ۱۹۴.

۳- شیخ مفید، الارشاد، ص۱۹۵.

۴- رجال طوسی، ص۱۶۶.

وی اولین علوی بود که به سنّت عباسیان لباس سیاه پوشید.(۱) چون زید برای این که خودش را به خلیفه نزدیک کند، دخترش ام کلثوم را به سفاح داد. او در دربار می زیست و گاه و بیگاه اسرار اقوام و بستگان علوی خود را برای خلیفه عباسی فاش می کرد. حسن بن زید زمانی به دستور منصور منزل امام صادق علیه السلامرا آتش زد و امام در حالی که راهرو خانه اش شعله ور بود با ناراحتی بیرون آمد و فریاد زد: «انا ابن اعراق الثری»؛(۲) من فرزند بهترین نسل رو زمینم.

به این سبب بود که در سال ۱۵۰ هجری منصور او را حاکم مدینه کرد، امّا پس از پنج سال به سال ۱۵۵ هجری او را از حکومت بر مدینه برداشت، دارایی اش را توقیف کرد و او را به زندان انداخت و حسن بن زید پس از مدتی آزاد شد و در سال۱۶۷ه . درگذشت. پسرش قاسم نیز از حامیان عباسیان بود و بر ضد دیگر علویان فعالیت می کرد.(۳) خلفای عباسی همیشه تلاش می کردند با برخی از سادات حسنی در ارتباط باشند و با هدایا دل آنان را به دست آورند و از این راه مراقب و مواظف فعالیت های دیگر علویان باشند.(۴) بیشتر زید بن حسن و فرزندش حسن به دستگاه خلافت عباسی نزدیک شده بودند و الا سادات حسنی از نسل حسن مثنی با خلافت عباسی همیشه درگیر بوده اند. اما این که آیا حسینیان از آنان حمایت می کرده اند یا نه، محلّ اختلاف است. بزرگان

سادات حسینی مانند امام صادق علیه السلام از زمانی که فعالیت های سیاسی عبداللّه محض در عهد اموی شروع شد و ادعای سیاسی برای پسرش

۱- ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص۶۵.

۲- شیخ کلینی، اصول کافی، ۱/۴۷۳.

۳- ابن عنبه، عمده الطالب، ص۶۶.

۴- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۷۳.

نفس زکیه مطرح کرد، با اومخالفت می ورزیدند و در مورد سرانجام فعالیت هایش به او هشدار می دادند ولی عبداللّه به گفته های امام علیه السلام توجه نداشت و آن را حمل بر حسادت می کرد. آن حضرت آینده خلافت را از حسنیان نمی دانست.(۱) امّا به آزار و اذیت حسنیان نیز راضی نبود چنان که وقتی منصور، حسنیان را از مدینه به زندان هاشمیه عراق می برد، انصار مدینه را به سبب سکوت سرزنش کردند.(۲)

نقش فرهنگی زید بن علی بن حسین علیه السلام در عصر مروانیان

شهر مدینه آن زمان پایگاه علمی بود و مسلمانان مشکلات علمی خویش را در آن جا حلّ می کردند. از پرچمداران و دانشمندان بزرگ آن روز در مدینه امام باقر و امام صادق علیهماالسلام بودند. با وجود این دو شخصیت علمی، مدینه از بزرگ ترین مراکز علمی جهان به شمار می رفت و در آن روزگار شهره آفاق شده بود.

زید بن علی علیه السلام یکی از کسانی بود که در مکتب و مدرسه این دو امام علیهماالسلاممشغول به فراگیری علوم بود و از شاگردان ممتاز به شمار می رفت.(۳)

زید با ذوق سرشاری که داشت به درجات عالیه ای رسید و خود در زمره شخصیت های علمی ممتاز آن روز قرار گرفت و مانند پدر و برادرش امام باقر علیه السلامبه تدریس علومی چون فقه و حدیث پرداخت.(۴) محمد بن مسلم، محمد بن بکیر، عبیداللّه بن صالح و عمر بن خالد و هاشم بن برید

۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۲۵۴.

۲- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۱۹.

۳- آیت اللّه خوئی، معجم رجال الحدیث، ۸/۳۵۷.

۴- عبیدی مقریزی، خطط المقریزیه، بیروت، نشر دارالکتب العلمیه، چاپ اوّل، ۱۴۱۸ه ، ۴/۳۱۷.

از او علـم و دانش را فرا گرفتنـد و از محضـرش بهره منـد شدنـد. بنـابراین زیـد فضائـل و مـواعظی را که از پـدرش و برادرش آموخته بود، در جـامعه اسـلامی نشـر می داد و بـا تعلیمات دینی و اخلاقی، امّت جـدّش را اصـلاح می کرد. علاوه بر این زید شاعری بود که زبانی فصیـح و منطقی قوی داشت. جاحظ زید را از خطبای بنی هاشم برشمرده است و برخی او را فصیح ترین فرد اهـل بیت علیهم السـلام و خوش گفتارترین آن ها دانسـته انـد.(۱) برخی از علمـا و پیشوایان اهل سـنّتماننـد ابن عساکر، ذهبی و دیگران به تجلیل از مقام شامـخ علمی زیـد پرداخته و درباره اش گفته اند: إنّه من اکابر العلماء و افاضل اهل البیت فی العلم والفقه؛(۲)

زیـد از شخصـیت های بزرگ علمی خاندان نبوت و از برجسـته ترین علما و فقیهای آن ها بوده است. ابوحنیفه یکی از بزرگ ترین پیشوایان اهل سنت، راجع به مقام علمی زیـد می گویـد: شاهدت زید بن علی کما شاهدت اهله فما رأیت فی زمانه أفقه منه ولا اسرع جوابا ولا ابین قولاً، لقد کان منقطع القرین؛(۳)

زید را چون دودمانش دیدم ولی در این عصر کسی را داناتر، حاضر

جواب تر و خوش بیان تر از او ندیدم و او در گفتگو با قاطعیت سخن می گفت.

نقش تبلیغی زید

زید بن علی علیه السلام به قدی در سخن گفتن و شیوه بحث و بیان استاد بود که مورّخی چون جاحظ چنانکه گذشت، درباره اش می نویسد: او در مقام

۱- زرکلی، الأعلام، ۳/۵۹.

۲- ذهبی، تاریخ الاسلام، ۸/۱۰۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۱۹/۴۵۰.

۳- عبیدی مقریزی، خطط المقریزیه، ۴/۳۷.

سخنوری ممتاز بود، به طوری که یکی از بهترین خطبای بنی هاشم به شمار می رفت. وی علاوه بر اینکه جمیع فضائل و کمالات یک انسان کامل را در خویش جمع کرده بود، شاعری بود که زبانی گویا و منطقی قوی و رسا داشت. او برای اصلاح امّت تلاش فراوانی کرد، زیرا ظلم و فساد زمانه را به خوبی لمس کرده بود.

خالد بن صفوان می گوید: من زید را در مجلس خلیفه هشام بن عبدالملک دیدم که با بیان محکمش خلیفه را به تنگ آورده بود. برای این که مروانیان از زبان برنده زید در مجامع و محافل هراس داشتند، همیشه به حکّامشان در عراق سفارش می کردند که نگذارید مردم کوفه با زید تماس داشته باشند. شخص هشام بن عبدالملک که دشمن سرسخت زید است، در مقام تجلیل از فضیلت بیان و فصاحت و بلاغت زید می گوید: أنّه حلو اللسان، شدید البیان، خلیق بتمویه الکلام؛(۱)

او مردی خوش سخن و دارای بیانی محکم، رسا، فصیح و بلیغ بود.

زید هیچ وقت دست از تبلیغ و اصلاح امّت برنداشت حتی در زمان

حکومت و خلافت هشام بن عبدالملک، پنج ماه به زندان شام افتاد، در آن جا نیز به تفسیر قرآن و احکام شریعت پرداخت و تا حدّی که مقدورش بود، زندانیان را با کتاب حق و احکام خدا آشنا کرد.(۲) امّا زمانی که عرصه بر وی تنگ شد و دیگر تبلیغ و موعظه اثرپذیر نیست، آماده قیام مسلّحانه شد که در فصل آینده به آن خواهیم پرداخت.

نقش فرهنگی فرزندان زید در عصر مروانیان

زید بن علی چهار فرزند پسر داشت که بزرگ ترین آن ها یحیی بود. او

۱- تاریخ یعقوبی، ۲/۳۹۰.

۲- ابوالفضل اردکانی، زید بن علی، ص۱۹۸.

به سال ۱۰۷ هجری از همسر دائمی زید یعنی «ریطه» به دنیا آمد. مادر سه فرزند دیگرش که عیسی، حسین و محمد بودند، اُم ولد بود. در زیر نقش فرهنگی هر یک از فرزندان زید را در عصر مروانیان بررسی می کنیم.

یحیی بن زید

وی که بزرگ ترین فرزند زید بود در سال ۱۰۷ هجری متولد شد و در

عنفوان جوانی به شهادت رسید. یحیی جوانی پاک دامن و شجاع بود. وی پس از شهادت پدرش زید در سال ۱۲۲ هجری از کوفه به ایران گریخت و در هجده سالگی به شهادت رسید.

علمای رجال در شرح حال او مطلب چندانی بیان نکرده اند و به نظر

می رسد به سبب کمی سن نقش فرهنگی و فعالیت های علمی چندانی نداشته است. بنابراین در فصل آینده تنها به نقش سیاسی او بسنده می کنیم.

عملکرد فرهنگی و علمی دیگر فرزندان زید

سال ۱۲۲ هجری که زید بن علی به شهادت رسید، عیسی و حسین هنوز کوچک بودند و محمد بن زید تازه به دنیا آمده بود. این فرزندان زید در عصر عباسیان فعالیت های فرهنگی و اجتماعی داشته اند، امّا در دوره مروانیان هنوز نوجوان بودند.

در این دوره بیشتر به تحصیل و فراگیری علوم در نزد امام صادق علیه السلام پرداختند. امام علیه السلام نیز با علاقه برای تعلیم و تربیت آن ها تلاش می کردند.[1]

۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۱۳.

نقش و مواضع سیاسی زید بن علی در عصر مروانیان

وی ماننـد پـدرش امـام سـجاد و برادرش امـام بـاقر علیهماالسـلام به امور فرهنگی پرداخت. امّـا احساس کرد فقط کار فرهنگی کافی نیست و بایـد جهاد کند لذا فرمود: هر کس میل جهاد دارد با من همراه شود و هر کس طالب علم است نزد برادرزاده ام جعفر بن محمد علیه السلام برود.(۱)

زید در مدینه به دنبال فرصتی مناسب بود تا مردم را بر ضد خلافت

بشوراند. روزی در مدینه وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شد و عده ای را نشسته دید. به میان آن ها رفت و فریاد زد: ای مردم شـما چقدر ضـعیف و سـست هستید. شـما از زنان هم ناتوان ترید. من شهادت می دهم که یزید از هشام جنایتکارتر نبود ولی جدّم حسین بر ضد یزید قیام کرد، ولی شما نشسته اید.(۲)

محمـد بن علی بن مهـدی از عبـداللّه بن مسـلم بابکی نقل می کنـد که زید بن علی از وضـعیت جامعه عصـرش می نالید و می گفت: ای کاش قطعه قطعه می شدم امّا خداوند میان امّت محمد صلی الله علیه و آله اصلاح می کرد.(۳)

دسـتگاه خلافت، زید را زیر نظر داشت و همیشه او را آزار می داد. بارها او را به مناسـبت های مختلف به دسـتور خلیفه به شام احضـار کردنـد امّـا او از هـدفش که اصـلاح دین پیامبر صـلی الله علیه و آله و سامان بخشـیدن به جامعه بود، دست بردار نبود. حتی زمانی هم که او را نزد خلیفه می بردند، در همان

اوضاع نابسامان و خطرناک بر ضـد خلیفه حرف می زد و با او بحث می کرد و گاه خلیفه را نصیحت می کرد. یک بار خلیفه او را به دربار احضار و

۱- سید عبدالرزاق الموسوی المقرم، رهبر انقلاب خونین کوفه، ص ۷۱.

۲- عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، بیروت، نشر داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ه . ۶/۲۲.

۳- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۲.

به قصـد اهـانت، به اطرافیانش اشاره کرد جایی برای نشست زیـد باز نکننـد زیـد فرمود: هشام از خـدا بترس و پرهیزکار باش. هشام گفت: کسی همانند تو مرا به پرهیزگاری امر می کند.

زید فرمود: در میان بندگان خدا هیچ کس برتر نیست که دیگران را به تقوی و پاکی وصیت کند و کسی از نصیحت شدن به تقوی پست و خوار نشود، پس ای هشام از خـدا بترس. خلیفه از جواب زیـد تنـد شـد و فریاد زد: ای زید تو آرزوی خلافت را در دل می پرورانی و به آن امیـد بسته ای، امّـا بـدان که تو فرزنـد کنیزی بیش نیستی. زیـد بـا وقار در جواب خلیفه گفت: ای هشام من کسانی را والاتر از مقام پیامبران در نزد خداوند نمی بینم در حالی که اسماعیل پیامبر خدا نیز کنیززاده بود. خلیفه که از جواب دادن زید در مقابل اطرافیان خشـمگین شده بود، دستور داد زید را از مجلس اخراج کنند. زید وقتی از مجلس خلیفه بیرون می رفت زیر لب گفت: «انّه لم یکره قوم قط حرّ السیوف الاّـ ذلّوا»؛ همانـا ملتی که از داغی شمشیر هراسیدند، پست و زبون شدند.(۱)

زیـد بارهـا خودش به شـام رفت و در مجالس خلیفه حاضـر شـد تا حرف هایش را به او بزنـد. در همین رفت و آمـدها بود که اذهـان را با حقانیّت اهل بیت علیهم السـلام و مظالم و تباهی های دسـتگاه خلافت آشـنا می ساخت. یک بار هشام به او اجازه ورود و ملاقات نـداد و جاسوسانی گماشت تا مراقب زیـد باشـند و حرکات او را گزارش کننـد. زیـد آن قـدر در شام مانـد تا خلیفه وجود او را نتوانست تحمل کنـد و حاضـر شـد تا با او مـذاکره کند. هشام چون زید را دید به او گفت: أنت زَید المؤمّل للخلافه؛ آیا تو همان زیدی هستی که آرزوی خلافت دارد؟ و سپس به زید پرخاش

۱- شیخ مفید، الارشاد، ص۲۵۲.

کرد. زید جواب های دندان شکنی به او داد. خلیفه ناراحت و خشمگین تر

شد و نزد زید به امام باقر علیه السلام اهانت کرد و گفت: برادرت بقره چه کار می کند. زید در جواب گفت: پیامبر خدا، برادرم را باقرالعلوم نام گذاری کرد ولی تو او را (بقره) می خوانی؟(۱)

خلیفه متوجه شد زید کسی نیست که آرام بگیرد. او آگاه بود زید

چقدر در میان مردم حجاز و عراق مورد احترام است، لذا او را در شام تحت نظر گرفت و پس از چندی به زندان انداخت. زید زندان را تبدیل به مدرسه کرد و در همان جا نیز از افشای چهره پلید مروانیان دست بر نداشت. خلیفه پس از پنج ماه زید را از زندان آزاد و از شام بیرون کرد.

خلیفه برای این که زید و دیگر علویان را سرگرم کند، گاه میانشان اختلاف می انداخت. چنان که در مسأله تولیت صدقات و موقوفات پیامبر بین بنی الحسین و بنی الحسن جدایی انداخت. خلیفه از این کار چندین هدف را دنبال می کرد:

۱. علویان که در رأس مخالفین خلافت بودند و به جای مبارزه با

دشمن، با خود مشغول و درگیر می شدند.

۲. زید و دیگر سادات به عنوان دنیاپرست و پول دوست معرّفی می شدند و وجهه معنویشان در میان مردم خدشه دار می شد.

۳. چون بعضی از صدقات و موقوفات، تولیتش در دست فرزندان امام

سجاد علیه السلام همچون عمر اشرف و عبدالله باهر از سادات حسینی بود، دستگاه خلافت با ایجاد تفرقه و اختلاف می خواست آن را از دست سادات حسینی بیرون آورد.

۱- ابوعلی طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۹۷۰م، ص۲۶۳.

با این سیاست بود که بین علویان اختلاف افتاد و زید با پسرعموی

خود جعفربن حسن بر سر تصدی امور صدقات و موقوفات درگیر شد. پس از مرگ جعفر، زید با عبداللّه محض به نزاع پرداخت. این درگیری ها گاه به حدّی شدید بود که دعاوی آنان به مسجد کشیده می شد و خلیفه هم از این که مشاجره آن ها به مسجد کشیده شده بود، بسیار خوشحال می شد.(۱)

قیام زید

چنان که اشاره شد، زید از ظلم و ستم هایی که از ناحیه خلافت می دید، خسته، و تصمیم گرفت با حاکمیت مروانیان بجنگد و خود را از بند اسارت و بردگی رها سازد و حق غصب شده خاندانش را نیز بگیرد. فرصت قیام در سال ۱۲۱ هجری حاصل شد، به این صورت که یوسف بن عمر ثقفی از جانب هشام بن عبدالملک والی عراق شد. او خالد بن عبداللّه قسری را که قبلاً والی عراق بود درباره بیت المال مؤاخذه کرد و سپس او را به زندان انداخت و مورد شکنجه قرار داد. خالد در زندان مدّعی شد که من در مدینه زمینی به ده هزار دینار از زید بن علی خریداری کرده ام. یوسف بن عمر جریان را برای هشام نوشت. هشام زید را نزد خود فرا خواند و پیرامون زمین از او سؤال کرد. زید سوگند یاد کرد که گفته خالد هیچ اساسی ندارد هشام او را رها ساخت.(۲)

بار دیگر یوسف بن عمر نامه ای به خلیفه نوشت و در آن یادآور شد که خالد بن عبداللّه می گوید که من اموال بسیاری را در نزد زید، محمد بن

۱- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ۷/۱۶۱.

۲- همان، ص ۱۶۲.

عمر بن علی و داود بن علی دارم. بار دیگر هشام آن ها را به دربار شام فرا خوانـد. آن ها به شام رفتند. خلیفه آن ها را مؤاخذه کرد و از اموال مورد ادّعای خالـد سؤال کرد. همگی منکر شدنـد. هشام دسـتور داد آن دو را به عراق ببرند و با خالد رو به رو سازنـد. زیـد از هشـام درخواست کرد که او را به عراق نفرسـتد، زیرا زیـد احتمـال می داد که والی عراق به آن هـا صـدمه ای برساند و شـکنجه کند، ولی هشام گفت: من کسـی از نگهبانان را با شما می فرستم و سپس برای والی عراق نوشت هرگاه این چنـد نفر آمدنـد آن ها را با خالـد روبرو کن، اگر به آنچه خالـد می گویـد، اقرار کردند آنها را پیش من بفرست امّا اگر گفته های خالد را تکذیب کردند از او بیّنه بخواه، در صورت عدم بیّنه از این جماعت بعد از نماز عصر سوگند بخواه و باید سوگند بخورند که از خالد پولی نگرفته اند و از او چیزی به عنوان امانت در دست ندارند.(۱)

آن هـا از شام به عراق رفتنـد و نزد یوسف بن عمر حاضـر و در آن جا منکر ادعای خالـد شدنـد. زیـد گفت: چگونه خالـد بن عبداللّه اموال خویش را نزد من امانت می گذارد در صورتی که بالای منبر، پدرانم را ناسزا می گوید.

خالـد را از زنـدان نزد آن ها آوردنـد. یوسف بن عمر از او پرسـید، ای خالـد آیا از اموال تو چیزی نزد آن هاست.خالد گفت: خیر من نزد آنان چیزی نـدارم. والی عراق ناراحت شـد و دسـتور داد او را بزنند. جلّادان چنان بر او زدند که ترسـیدند هلاک شود. زیـد از او پرسـید، چرا چنین ادّعـایی کرده ای گفت: عـذاب و شـکنجه ام می دادنـد و می خواسـتم به این طریق خود را نجات دهم و از سختی و رنج زندان رهایی پیدا کنم.

۱- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ص ۱۶۳.

زید مدتی در کوفه بود و سپس عازم مدینه شد اما در قادسیه و یا

ثعلبیه گروهی از مردم کوفه نزد او آمدند و از ظلم و ستم مروانیان و کارگزاران آن ها شکایت کردند و سپس افزودند ما حاضریم چهل هزار مرد جنگی در اختیارت گذاریم تا با حاکمیّت مروانیان پیکار کنی. آن ها عهد بستند و سوگند خوردند که از او حمایت کنند و دست از جهاد بر ندارند.(۱)

زید که دنبال فرصت و موقعیت بود، با این که گروهی از دوستان و اهل بیت علیهم السلام او را از این کار و عواقب آن برحذر داشتند، مصمّم شد بر ضد خلافت مبارزه کند ولو در این راه کشته شود.او در ماه شوال سال ۱۲۰ هجری به کوفه برگشت و در شهر کوفه پانزده ماه و در بصره دو ماه اقامت گزید. او در این مدّت به جمع آوری سپاه پرداخت و حدود بیست و پنج تا چهل هزار نفر از مردم کوفه و دیگر شهرها همچون مدائن، بصره، واسط، ری و خراسان با او بیعت کردند. ابوحنیفه هم که او را دوست می داشت در نهان فتوا می داد که مردم باید یاری او را واجب شمرند و وجوه اموال بدو برند و در خروج با او بر ضد خلفای غاصب همراهی کنند.(۲) زید آن وقت اعلام جهاد کرد.

او مردم را به کتاب خدا و عمل و سنّت رسول اللّه و آن و آل آن حضرت فرا خواند و هدفش را جهاد با ستمکاران و دفاع از مظلومین و محرومین جامعه و اجرای عدالت و یاری دادن به خاندان رسول خدا و دفاع از حقوق از دست رفته آنان بیان کرد و سپس با کسانی که این امور را قبول کردند، دست بیعت داد. چون خبر کارهای زید به هشام بن عبدالملک رسید به والی اش در عراق دستور داد که زید را از کوفه اخراج

۱- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ص۱۶۸.

۲- زمخشری، تفسیر کشاف، ۱/۲۳۲.

کند.(۱) و یا با او بجنگد تا این که زید کشته شود. شیعیان کوفه همین که جنگ را نزدیک دیدند، از زید پرسیدند: درباره شیخین (ابوبکر وعمر) چه می گویی؟ گفت: من از پدرم جز سخن نیک درباره ایشان نشنیدم: گفتند: تو باید آن دو را لعن کنی و چون زید از آن کار سر باز زد، عدّه بسیاری از کوفیان او را تنها گذاشتند(۲) و فقط جماعتی اندک (در حدود پانصد نفر) برای مبازه و جهاد آماده شدند.(۳)

زید هراسناک شد و قبل از روز موعود قیام را آغاز کرد. شروع قیام زید را شب چهارشنبه اوّل ماه صفر سال ۱۲۱ هجری دانسته اند. در این زمان یارانش ۲۱۸ نفر بیشتر نبودند. پس از دو روز جنگ، یعنی در روز جمعه ماه صفر، زید و تعدادی از یارانش به شهادت رسیدند و جنگ تمام شد. یاران زید از ترس این که جسدش به دست یوسف بن عمر نیفتد و مورد اهانت واقع نشود بدن او را زیر نهری دفن کردند و بعد آب را بار دیگر در مسیر آن جاری ساختند امّا یوسف بن عمر روز بعد از محلّ دفن زید آگاهی پیدا کرد و سر او را از بدن جدا کرد وسپس بدنش را با سایر کشتگان دیگر به دار آویخت. بدن زید مدّت های طولانی بالای چوبه دار ماند در زمان ولید بن یزید، بدنش را از چوبه دار پایین آوردند و سوزاندند.

عملکرد سیاسی یحیی بن زید

او مانند پدرش با حاکمیت مروانیان مخالف بود بنابراین در قیام پدرش شرکت کرد و بر ضد خلافت جنگید. پس از شهادت پدر مردم از اطراف

ص:۱۴۲

۱- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ص ۱۷۰.

۲- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین واختلاف المصلیین، ۱/۱۳۷.

۳- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۱۳۵.

فرزنـدش یحیی پراکنـده شدنـد و جز ده نفر از یـاران زیـد، کسـی با وی همراهی نکرد. یحیی به ناچار کوفه را ترک کرد و به سوی شط فرات روانه شـد و پس از مدتی توقف در آن جا به مداین رفت.خبر فرار یحیی از کوفه و رفتن او به مداین به گوش والی عراق رسید. او دستور داد وی را دستگیر کنند امّا قبل از رسیدن مأموران حکومتی یحیی خودش را به ری رسانید و از آن جـا آهنگ سـرخس کرد و شـش ماه در آن جا نزد یزیـد بن عمرو تیمی مانـد. در این مـدت او به دنبال جمع آوری سـپاه بود. خوارج حاضـر شدنـد به او بپیوندنـد امـا یزیـد بن عمرو او را از این امر منصـرف سـاخت و گفت: چطور امیـد داری از کسانی کمک بگیری که از علی و خاندانش بیزاری می جویند. به این سبب وی از آن ها دوری گزید.

یحیی قصـد رفتن به بلـخ داشت که هشـام بن عبـدالملک از دنیـا رفت و ولیـد بن یزیـد خلیفه شـد. و چون در این زمـان یحیی دسـتگیر شده بود، ولید بن یزید امر به آزادی او داد. یوسف بن عمر به نصر بن سیار والی خراسان دستور داد که یحیی را آزاد کند.(۱)

گروهی از مردم خراسان که از دوسـتداران اهل بیت علیهم السلام بودند پیش آهنگری که زنجیر را از پای یحیی بیرون آورده بود رفتند و از او خواسـتند که زنجیر را به آن ها بفروشد و حاضر شدند آن را به ۲۰ هزار درهم بخرند. این امر نشانه محبوبیت آل علی علیهم السلام در بین مردم آن زمان است.

یحیی مانند پدرش زید مصمّم به جنگ و قیام بر ضد خلافت بود. در

نیشابور عـدّه ای (حـدود هفتاد نفر) به او پیوسـتند و حاضـر شدنـد با حکومت مبارزه کنند. او فرماندهی این گروه را به دسـت گرفت.

سپاهیان طرفدار مروانیان در خراسان با تجهیزات کامل در مقابل

ص:۱۴۳

۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۱۵۶.

یحیی و گروه اندکش صف آرایی کردند امّا یحیی با همان تعداد کم به لشکر دشمن هجوم آورد و آن ها را وادار به عقب نشینی کرد و فرمانده قوای آن ها را که عمرو بن زراره بود به هلاکت رساند. پس از آن افراد یحیی راهی هرات شدند و از آن جا به جوزجان رفتند و نصر بن سیّار هشت هزار نفر را آماده مبارزه و جنگ باآن ها کرد و به جوزجان فرستاد. در آن جا جنگ سه روز طول کشید. و سرانجام یحیی و یارانش به شهادت رسیدند. جنازه یحیی را در جوزجان به دار زدند. جنازه وی بر دار بود تا وقتی که دولت عباسی روی کار آمد. در آن زمان جنازه اش را پایین آوردند، غسل و کفن کردند و در همان جا به خاک سپردند.(۱)

عملکرد سیاسی دیگر فرزندان زید

سه فرزند دیگر زید (عیسی، حسین و محمد) چون هنوز خردسال بودند، توان همکاری با زید و یحیی را نداشتند. حکومت هم به آن ها کاری نداشت و چنان که در فصل پیش اشاره کردیم، آن ها در دامان امام صادق علیه السلامپرورش یافتند و از آن حضرت فقه و حدیث آموختند. بنابراین چندان نقش سیاسی در دوره مروانیان ایفا نکردند بیش ترین فعالیت های سیاسی آنها در اوایل حکومت عباسیان بوده است. با روی کار آمدن عباسیان، عیسی و حسین از فرزندان زید بر ضد خلافت عباسیان وارد مبارزه شدند و پیوسته در محافل و مجالس عمومی از بنی عباس بدگویی می کردند و مردم را بر ضد آن ها تحریک می کردند و منتظر فرصت مناسب برای مبارزه بودند. زمانی که نفس زکیه اعلان جنگ داد و بر ضدّ منصور قیام کرد، عیسی و حسین از وی پشتیبانی کردند و در جنگ شرکت

۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۱۵۸.

جستند و سپس از مدینه فرار کردند و خود را به بصره رساندند و در آن جا از برادر عبداللّه یعنی ابراهیم حمایت کردند. عیسی در این جنگ پرچمدار سپاه ابراهیم و جانشین وی نیز بود. ابراهیم کشته شد و عیسی و حسین متواری شدند و مدّت ها مخفیانه زندگی می کردند.(۱)

نقش فرهنگی و سیاسی فرزندان امام باقر علیه السلام

در بیشتر منابع معتبر رجالی و انساب آمده است که امام باقر علیه السلام دارای دو همسر دائمی به نام های امّ فروه و امّ حکیم بوده اند. امام علیه السلام از همسرش امّ فروه دو فرزند پسر به نام های جعفر علیه السلام و عبداللّه داشته اند. از ام حکیم هم دو فرزند پسر به نام های ابراهیم و عبداللّه داشته اند که در همان سنین کودکی دار فانی را وداع کردند.و نیز امام علیه السلام دارای یک فرزند پسر به نام علی از مادری ام ولد بوده اند.(۲) بنابراین امام باقر علیه السلام سه فرزند پسر به نام های جعفر، عبداللّه و علی داشته اند. به شرح حال و نقش امام جعفر صادق در فصل گذشته اشاره شد. در این فصل به مواضع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عبداللّه و علی می پردازیم.

نقش فرهنگی عبداللّه بن محمد باقر علیه السلام

وی دومین فرزند امام باقر علیه السلام و با امام صادق علیه السلام از یک مادر بود. او صاحب فضل و دانش بود. علمای رجال او را جزو محدثین به شمار آورده اند.

شیخ طوسی در رجال او را در شمار شاگردان و اصحاب امام

ص:۱۴۵

۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۵۸ - ۳۶۰.

۲- حسین حسینی زرباطی، بغیه الحائر فی احوال امام باقر علیه السلام، ص۷۷.

صادق علیه السلامدانسته است.(۱) عده بسیاری علم حدیث را از او فرا گرفته اند و از او حدیث نقل کرده اند.

عبداللّه در سال هشتاد و پنج هجری به دنیا آمد ولی عمر زیادی نکرد و قبل از شهادت پدرش امام باقر علیه السلام (۱۱۴هجری) در حالی که بیست و پنج سال بیشتر نداشت، به قتل رسید. بنابراین نمی توانست در این زمان کوتاه نقش علمی و فرهنگی قابل توجهی داشته باشد.

در کتب انساب همچون المجدی، عمده الانساب و غیره از او به نیکی یاد شده است.(۲)

اگر کسانی مانند علامه مامقانی شخصیت وی را مورد خدشه قرار داده اند، او را با عبداللّه افطح یکی دانسته اند در صورتی که با کم ترین توجّه می فهمیم این سخن درست نیست؛ زیرا شیخ مفید تصریح می کند غیر از امام صادق علیه السلام از فرزندان امام باقر علیه السلام کسی ادعای امامت نکرده

است. در اکثر منابع علمای رجال عبداللّه را محدثی موجّه و موثّق دانسته اند.(۳)

نقش فرهنگی و سیاسی علی بن محمد باقر علیه السلام

چنان که اشاره شد، مادر وی ام ولد بود. صاحب ریاض درباره اش می گوید: او سیدی جلیل القدر و از بزرگان سادات بنی الحسین بود که احتیاجی به وصفش نیست.(۴) نامش در کتب رجالی چندان ذکر نشده است. تنها شیخ طوسی در رجال او را در ردیف اصحاب امام صادق علیه السلام

۱- رجال طوسی، ص۲۲۳.

۲- شیخ مفید، الارشاد، ۱۶۹؛ ابن طقطقی، الاصیلی فی انساب الطالبیین، ص۱۴۸.

۳- زکی الدین عنایه اللّه علی قهپایی، مجمع الرجال، قم، نشر مؤسسه اسماعیلیان، ۴/۴۵.

۴- میرزا عبداللّه افندی، ریاض العلماء، قم، نشر کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ۱۴۰۱ه .، ۴/۲۱۶.

آورده و از او تحت عنوان علی بن محمد بن علی بن الحسین علیه السلام نام برده است.(۱)

گفته اند که او چون جوانی تحصیل کرده و آگاه به امور شرعی بود بنا به درخواست مردم نواحی دیار کاشان که احتیاج به راهنما و عالم امور دینی داشتند، به درخواست امام باقر علیه السلام برای هدایت وارشاد به آن منطقه رفت و یکی دو سال به تبلیغ دین پرداخت. والیان خلیفه در آن جا از وجود او احساس خطر کردند و از امیر قزوین خواستند که به هر طریقی شده او را از بین ببرد.امیر قزوین سپاهی را به سمت کاشان گسیل داشت. درجنگی که بین پیروان و دوستداران علی بن محمد باقر علیه السلام و سپاه قزوین درگرفت، علی به شهادت رسید. جنازه اش را یاران او در مشهد اردهال کاشان به خاک سپردند که امروز زیارتگاه شیعیان است.(۲)

نقش سیاسی عبداللّه بن باقر علیه السلام

وی معاصر باخلافت سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، ولید

بن یزید و اوایل خلافت هشام بن عبدالملک بود. اوضاع و شرایط سیاسی و اجتماعی زمانه وی، به جز عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز، چندان رضایت بخش نبود و رعب و وحشت همچنان بر جامعه حاکم بود.

عبداللّه در چنین شرایطی زندگی می کرد و با شناخت کاملی که از اوضاع زمانه اش داشت مانند برادرش امام صادق و پدرش امام باقر علیهماالسلام هیچ گونه قیام و مبارزه علنی انجام نداد و برای حفظ خویش، تقیه کرد. امّا در عین حال برای آگاهی و بیداری مردم و معرّفی اهل بیت علیهم السلام و

۱- رجال طوسی، ص۲۴۴، ش ۳۳۷۷.

۲- حسین حسینی زرباطی، بغیه الحائر فی احوال امام باقر علیه السلام، ص۱۶۷.

نامشروع جلوه دادن خلافت تلاش می کرد. او پس از شهادت پدر بزرگوارش در آن موقعیت خطرناک مردم را به سوی امامت برادرش امام صادق علیه السلام فرا می خواند و به امامت برادرش اقرار می کرد. به همین سبب امویان نتوانستند او را تحمّل کنند، تا این که به دست یکی از والیان مروانی به شهادت رسید.(۱)

شیخ مفید می نویسد زمانی که حاکم اموی می خواست عبداللّه را به شهادت برساند، وی گفت: حاکم از کشتن من دست بردار تا تو را نزد خدا شفاعت کنم، امّا حاکم به خواسته عبداللّه توجه نکرد و او را به شهادت رساند و در قبرستان بقیع مدفون شد.(۲)

نقش فرهنگی – اجتماعی دیگر فرزندان امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام چهار فرزند دیگر به نام های عبداللّه باهر، عمر اشرف، حسین و علی اصغر داشت و نسل امام سجاد علیه السلام از این فرزندانش در دوره های بعدی بسیار بوده که نام همه آن ها در منابع آورده شده است. در این جا فقط به عملکرد ساداتی می پردازیم که در دوره خلافت مروانیان نقش داشته اند. از جمله کسانی که تمام عمرش را در عصر مروانیان سپری کرده عبداللّه باهر است. وی در سال ۵۵ هجری به دنیاآمد.او با امام باقر علیه السلام از یک پدر و مادر بودند.(۳) عبداللّه در زمان مروانیان به تحصیل علم نزد پدر و برادرش امام باقر علیه السلام پرداخت و از محضر این دو بزرگوار کسب فیض کرد و از بزرگان و دانشمندان بزرگ عصر خویش شد.

۱- حسین حسینی زرباطی، بغیه الحائر فی احوال امام باقر علیه السلام، ص ۱۱۶.

۲- شیخ مفید، الارشاد، ص ۱۷۰.

۳- قاضی نسابه اسماعیل مروزی، الفخری فی أنساب الطالبیین، قم، نشر کتابخانه آیت اللّه مرعشی، چاپ اول، ۱۴۰۹ه .، ص۳۳.

شیخ مفید او را کثیرالروایه، فاضل و فقیه دانسته است و می گوید:

مردم از او اخذ حدیث می کردند و آثار اهل بیت را از او فرا می گرفتند. علمای رجال اعم از شیعه و اهل سنّت، عبداللّه را در زمره طبقه پنجم راویان برشمرده اند. ابن حبان در الثقات و شیخ مفید در ارشاد او را جزو محدثین ثقه و راستگو دانسته اند و دیگر علمای رجال شیعه نیز به نقل مدح شیخ مفید درباره او بسنده کرده اند.(۱)

از جمله کارهای عبداللّه باهر در عصر مروانیان تصدی امور صدقات و اوقاف پیامبر صلی الله علیه و آله و جدّش علی علیه السلام بود. پس از شهادت امام سجاد علیه السلام تولیت امور اوقاف از دست سادات حسینی خارج شد و تنها عبداللّه و عمر اشرف مدتی اوقاف و امور صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله را عهده دار بودند.(۲)

عبداللّه در عصری به نشر احادیث پیامبر و ائمه پرداخت که نقل

حدیث ممنوع شده بود. وی احادیث فراوانی را نقل و شاگردن بسیاری را تربیت کرده است.او صاحب اثر حدیثی نیز بوده است.(۳)

ابراهیم بن محمد بن داود با واسطه از عبداللّه باهر نقل می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهفرموده: «إنّ البخیل کل البخیل الذی اذا ذکرت عنده لم یصل علیَّ»؛(۴) بخیل ترین فرد کسی است که نام مرا بشنود ولی صلوات نفرستد.

زمانی عبداللّه این حدیث را نقل می کند و به نشر آن می پردازد که حاکمیت در تلاش است تا مردم را از دین واقعی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام منحرف سازد. او این گونه احادیث را نقل می کند که مردم تا نام پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۶۷.
۲- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۶۷.
۳- محمد بن علی اردبیلی، جامع الرواه، قم، نشر کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۳ه .، ۱/۴۹۸.
۴- شیخ مفید، الارشاد، ص۲۶۷.

را می شنوند بر او و اهل بیت وی درود بفرستند. وی در زمان خویش از بزرگان سادات حسینی و مورد توجّه امام باقر علیه السلام بود. زمانی که از امام باقر علیه السلام سؤال می شود کدام یک از برادرانتان را بیشتر دوست دارید، امام می فرمایند: «عبداللّه دست من است که با آن کارهای خویش را انجام می دهم و عمر چشم من است که با او می بینم و زید زبان من است که با او سخن می گویم و حسین فردی بردبار و صبور است».(۱) طبق این حدیث امام علیه السلام از برادرانش کاملاً راضی است و از آن ها به عنوان دست، چشم و زبان خویش یاد می کند.

عبداللّه در زمان مروانیان مانند پدر و برادرش امام باقر علیه السلام عمل کرد و در پوشش تقیه به فعالیت های خویش پرداخت. عبداللّه دارای یک فرزند به نام محمد ارقط بود و نسل او تنها از همین فرزند به جای ماند. در آن عصر به تنها فرزند عبداللّه (محمد) لقب ارقط داده بودند. علمای انساب چند علت را برای این لقب وی ذکر کرده اند. برخی گفته اند چون از ناحیه پا معیوب بود، به او ارقط می گفتند. برخی معتقدند بین او و امام صادق علیه السلام

درگیری حاصل شد و او به امام علیه السلام توهین کرد. امام او را نفرین کرد و به همین سبب در نظر مردم کریه المنظر شد و به او لقب ارقط دادند.(۲)

به هر حال علمای رجال او را جزو محدثین برشمرده اند.(۳) حتی عمده الطالبیین او را از محدثین اهل مدینه ذکر کرده که در آن عصر به نقل حدیث پرداخته است. وی فقط ۲۰ سال از عمر خود را در عصر مروانیان سپری کرد، لذا غیر از نقل حدیث، علمای رجال و انساب نقش سیاسی و

۱- آیت اللّه خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱۱/۲۸۲.

۲- ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۲۳۴.

۳- محمد علی اردبیلی، جامع الرواه، ۲/۱۶۴.

فرهنگی دیگری از او در منابع نیاورده انـد. بیشتر تلاش ها و فعالیت های او در عصـر عباسـیان بوده است. محمـد ارقط در سال ۱۷۱ هجری پس از ۶۰ سال زندگی از دنیا رفت.

نقش فرهنگی عمر اشرف

وی از اصـحاب و شاگردان امام باقر علیه السلام بوده است.(۱) عمر اشـرف پس از فراگیری حدیث و فقه اسلامی نزد برادرش امام باقر علیه السلام، به درجات عالیه رسید به طوری که شیخ مفید او را عالم، فاضل، محدث و فقیهی جلیل القدر و پرهیزگار توصیف کرده است.(۲)

عده بسـیاری از او روایت آموخته اند و این خود نشان از علم و دانش وی دارد. همان طور که گذشت امام باقر علیه السـلام او راماننـد چشـمان خود می دانست او که در زمان خویش لقب فخم السادات گرفته بود، مـدتی متصـدی امور صدقات و اوقاف پیـامبر و جـدش امیرمؤمنان بود. در آن زمان عمـده کار عمر اشـرف تحصـیل و تـدریس علوم اسـلامی بود. او در آن عصـر به ارشـاد و راهنمـایی مردم پرداخت و درآن شـرایط اختنـاق و وحشت، طوری عمـل کرد که بـاعث آزار و اذیت اهل بیت نشود. ابوبکر بن ابی خثیمه می گویـد: به عمر بن علی گفته شـد که «هـل فیکم اهـل البیت انسان مفترض طاعته، قال: لا واللّه» او امام واجب الاطاعه را که خود و شیعیان پیروان او هستند، به هر کسی معرفی نمی کند و منکر چنین امامی می شود.(۳)

۱- رجال طوسی، ص۱۲۷.

۲- شیخ مفید، الارشاد، ص۲۶۷.

۳- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۷/۴۸۵.

در زمان عمر اشـرف که غالیان بسـیار بودند، فرمود: «المفرط فی حبنا کالمفرط فی بغضـنا، لنا حق بقرابتنا من نبیّنا علیه الصـلاه والسـلام، و حق جعـل اللّه لنـا فمن ترکه، ترک عظیما، أنزِلونا بالمنزل الّـذی انزلنا اللّه به، ولاتقولوا فینا ما لیس فینا، و إن یعـذّبنا اللّه فبذنوبنا و إن یرحمنا اللّه فبرحمته

و فضله»؛(۱)

آن کس که در دوستی مـا افراط کنـد، ماننـد کسـی است که در دشـمنی مـا زیـاده روی می کنـد. بایـد مـا را در آن منزلت و جایگاهی بدانید که خداوند قرار داده است و درباره ما چیزی نگویید که در ما نیست.

او با این گونه سخنان به مبارزه با غالیان می پرداخت.

عمر اشـرف مانند پدرش امام سجاد علیه السلام عمل کرد و به دستور آن حضرت در هیچ شورشی شرکت نکرد. در زمان قیام حره به همراه پدرش مدینه را ترک کرد. او حتی مانع رفتن زید به جنگ با خلیفه شد و زمانی که ابوسلمه خلال از او خواست که رهبری جامعه را به دست بگیرد، نپـذیرفت. عمر اشـرف با درک شـرایط زمانی خویش فقط، تصدی امور صدقات و اوقاف را برعهده داشت و به فعالیت های فرهنگی و اجتماعی، تحت فرمان امام سجاد و برادرش امام باقر علیه السلاممی پرداخت.

نسل عمر اشـرف از تنها فرزنـدش علی ادامه یافت علی دارای سه پسـر به نام های حسن، عمر و قاسم بود. علی بن عمر اشـرف که در اواخر عصـر مروانیـان به دنیا آمـده بود، بیشتر به تحصـیل فقه و حـدیث اشـتغال داشت و او از شاگردان امام صادق علیه السلام بود و نزد حضرت به کمالات علمی رسید. عمده الطالب از او به عنوان محدث یاد کرده است.(۲) او بیشتر عمرش را در

۱- شید مفید، الارشاد، ص۲۶۷-۲۶۸.

۲- ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص۲۸۱.

عصر عباسیان گذراند و مانند امام صادق علیه السلام بیشتر به فعالیت های فرهنگی پرداخت.

نقش فرهنگی حسین بن علی بن حسین علیه السلام

وی از اصحاب و شاگردان امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام بود.(۱) و مانند دیگر سادات حسینی پس از فراگیری علوم اسلامی به تربیت شاگردان و شیعیان پرداخت. او در مدینه ساکن بود و در آن شرایط نابسامان به عبادت خدا پرداخت و به حدّی در درگاه عبودیّت، تقرب یافت که درباره اش گفته اند: در حالت عبادت چنان بود که اگر چیزی از خداوند می خواست، مستجاب می شد.(۲)

او در دوره مروانیان به نقل حدیث پرداخت و موسی بن عقبه، ابن ابی موال، ابن مبارك و فرزندانش نزد او به فراگیری حدیث مشغول بوده اند.(۳)

در یک نگاه کلی می توان گفت او در زمان مروانیان مانند امام سجاد علیه السلام به عبادت پروردگار پرداخت.

حسین دارای فرزندانی چون عبداللّه، عبیداللّه و محمد بود. که از آن ها فرزندان زیادی در حجاز، عراق، مغرب و بلاد عجم به جای ماند. مادر عبیداللّه، و خالد، دختر حسن بن مصعب بن زبیر بود. او در زمان مروانیان با زهر به شهادت رسید.(۴) امّا این که چه کسی به او زهر خورانید، چندان

روشن نیست. عبداللّه و محمد در حدود سال های ۱۱۴ و ۱۱۵ه . به دنیا آمده بودند و در عصر مروانیان هنوز نوجوان بودند. آن ها در این زمان

۱- رجال طوسی، ص۱۱۲، ۱۳۰ و ۱۸۲.

۲- شیخ مفید، الارشاد، ص۲۶۹.

۳- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۶/۶۱۴.

۴- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۵۹.

مشغول تحصیل حدیث و فقه بودند و نقش فرهنگی و اجتماعی نداشتند، اما در عصر عباسیان از عبداللّه و محمد به عنوان عالم، فاضل و محدث یاد کرده اند.(۱)

عملکرد علی اصغر در عصر مروانیان

وی گویا در حدود سال ۹۵ هجری به دنیا آمد و هنوز ۳۰ سال از عمرش نگذشته بود که از دنیا رفت، به همین سبب منابع رجالی و حدیثی، حتی شیخ مفید از نقش و فعالیت او چیزی بیان نکرده اند و فقط شیخ مفید به ذکر نام او بسنده کرده است.(۲)

در کتب انساب نیز فقط نام او ذکر شده است و بیشتر به اعقاب او

پرداخته اند. علی اصغر یک فرزند پسر به نام حسن أفطس داشت که او را رمح(۳) آل ابی طالب می گفتند.(۴) علی اصغر در زمان مروانیان کودک بود و بیش تر فعالیت های او و فرزندانش در عصر عباسیان بود. وی پرچمدار سپاه نفس زکیه و در آن زمان صاحب شرف و قدر بوده که از بحث ما خارج است.

علل اتخاذ مواضع بنی الحسین در دوره مروانیان

مروانیان همیشه به دنبال فرصت و بهانه بودند تا کسانی را که سدّ راه و مانع پیشرفت خلافتشان بوده، از بین ببرند. دستگاه خلافت برای این که

۱- ابن طقطقی، الأصیلی فی انساب الطالبیین، ۲۸۱.

۲- شیخ مفید، الارشاد، ص۲۶۱.

۳- «رمح» به معنای بلند قامت است و چون علی اصغر در میان آل ابی طالب قد بلندی داشت به او رمح آل ابی طالب می گفتند.

۴- ابن عنبه، الفصول الفخریه، ص۱۸۷.

جایگاه و وجهه اهل بیت علیهم السلام را تخریب کند، برنامه ای را طرّاحی کرد که دوستداران علی علیه السلام و اهل بیتش از اطراف علویان پراکنده شوند لذا سختگیری ها، بهانه گیری ها و شکنجه های آن ها پس از عاشورا و قیام حرّه شدّت گرفت و نام دوستداران اهل بیت علیهم السلام از دیوان بیت المال حذف شد.(۱) عبدالملک تنها به خاطر یک تن عطایای شهر را قطع کرد و هشام به سبب قیام زید، یک سال حقوق مردم را از بیت المال که سهم آن ها بود، قطع کرد. همین طور خلفای مروانی در نمازهای جمعه این گونه خطبه می خواندند: اللهمّ العن ابا تراب، هو ألحد فی دینک و صدّ عن سبیلک...(۲)

آن ها خواندن این خطبه را خیلی ضروری می دانستند و می گفتند: لا صلوه الاّ بلعن ابی تراب. هیچ نمازی جز با لعن علی مورد قبول خداوند نیست. بعدها چنان شد که اگر کسی خطبه ای می خواند و در آن فراموش می کرد به لعن علی و اهل بیت بپردازد، مورد اعتراض مردم قرار می گرفت.

سخت گیری های آن ها به جایی رسیده بود که انتخاب نام علی، حسن، حسین، فاطمه و... برای مردم جرم تلقی می شد و ترک آن زمینه ساز افتخار بود. در عصر حجاج فردی نزد او آمد و گفت پدرم با انتخاب نام علی برای من، مرا عاق کرد، و من از این بابت آدم بدبختی هستم، به من کمک کن. حجّاج خندید و به او کمک کرد. دیگری نزد حجاج آمد که از او پولی دریافت کند لذا ناگزیر شد از افتخارات قبیله اش چنین سخن بگوید: در قبیله ما هنوز کسی نام حسن، حسین و علی را بر خود ننهاده است، در قبیله ما هرگز از عثمان به بدی یاد نشده است، احدی در رکاب علی

۱- مسعودی، اثبات الوصیه، قم، نشر رضی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ه . ، ص ۱۷۱.

۲- مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، صحیح مسلم، بیروت، نشر دارالفکر، چاپ دوم، ۱۳۹۸ه .، ص۴/۱۸۷۴، حدیث ۳۸.

نجنگید وحتّی زنی از قبیله ما نذر کرد که در صورت کشته شدن حسین،

دو شتر را قربانی کند و چنین کرد.(۱)

در چنین فضای سیاسی، سادات حسینی قیام نکردند، زیرا با رعب و

اختناقی که در جامعه حکم فرما شده بود و با کنترل و تسلّط شدیدی که حکومت برقرار ساخته بود، هرگونه جنبش و حرکت مسلحانه ای پیشاپیش محکوم به شکست بود.

امام سجاد علیه السلام اهل بیت خویش را در چنان اوضاعی از قیام علنی و آشکار منع می کند و می فرماید: «واللّه ِ لا یخرج واحدٌ منّا قبل خروج القائم علیه السلامالاّ کان مَثله مَثَل فَرخٍ طارَ مِنْ وَکْره قبل أَنْ یستوی جناحاه فَأَخذه الصبیان فعبثوا به».(۲)

خداوند برای دولت های باطل، به مصلحتی که خودش می داند، فرصتی را معین کرده که تا منقضی نشود، به جا می مانند. لذا قبل از خروج و قیام امام عصر(عج)، امام علیه السلام به اهل بیتش می فرمایند لازم نیست جنگ و قیامی آشکارا بر ضد خلافت داشته باشید. امام باقر علیه السلام که در عصر خویش بزرگ ساداتِ به شمار می رفت، به اهل بیت علیهم السلام می فرمایند: «خالطوهم بالبرّانیّه و خالفوهم بالجوانیّه اذا کانت الإمره صبیانیّه».(۳)

امام علیه السلام توصیه می کنند که در جامعه ای که خلافت و حاکمیت آن در دست افراد نالایق و هوس باز است، در ظاهر همچون دیگران و در باطن، مخالف آنان عمل کنید.

امام صادق علیه السلام نیز می فرمایند: «کل رایه ترفع قبل القائم فصاحبها

ص:۱۵۶

۱- مسعودی، مروج الذهب، ۳/۱۴۴.
۲- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، تهران، نشر مکتبه الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۴۰۱ه . ، ۱۱/۳۶، حدیث۲.
۳- شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۲۲۰، حدیث ۲۰.

طاغوت یعبد من دون اللّه عزّوجل».(۱)

هر پرچمی که پیش از قیام قائم، برای مبارزه افراشته می شود صاحب

آن طاغوتی است که می خواهد به جای خداوند عبادت شود. و بنابراین به اصحاب خویش سفارش می کنند که در خانه خود بنشینید و به قیام دست نزنید.(۲) البته این احادیث، قیام امام حسین و یا امام حسن و علی علیهماالسلام را شامل نمی شود؛ زیرا امام علیه السلامبه شیعیان می فرماید که به ندای هر کس که به رضای آل محمد شعار می دهد و مردم را به قیام فرا می خواند پاسخ ندهید، بلکه بنگرید که برای چه قیام می کند و در این راه چشم بسته نگویید که زید قیام کرد و ما نیز باید قیام کنیم، زیرا عدّه ای هستند که با نام ما و این گونه شعارها قیام می کنند و بدانید که به کار آنان راضی نیستیم و آنان اکنون که تنها هستند، فرمانبردار ما نیستند، چه برسد به زمانی که پیرو پیدا کنند. برای همین است که امام علیه السلام می فرمایند: «إن اتاکم آتٍ فانظروا علی أیّ شیء تخرجون، ولا تقولوا خرج زیدٌ، فان زیدا کان عالما و کان صدوقا ولم یدعُکم الی نفسهِ انّما دعاکم الی الرضا مِن آل محمد صلی الله علیه و آله، ولو ظَهَرَ لوَفی بما دعاکم الیه، انّما خَرَجَ الی سلطان مجتمع لینقضه، فالخارج منّا الیوم الی أیّ شیء یدعوکم... فنحن نشهدکم أنّا لسنا نرضی به و هو یعصینا الیوم و لیس معه أحدٌ».(۳)

چنان که می بینیم بزرگان سادات حسینی، اهل بیت علیهم السلام را از قیام برحذر می دارند و می فرمایند: «کفوّا ألسنتکم والزموا بیوتکم، فانّه لا یصیبکم أمر تحضّون به ابدا»؛(۴)

۱- شیخ کلینی، فروع کافی، ۸/۲۴۶، حدیث ۲۵۲.
۲- شیخ کلینی، فروع کافی، ص ۲۲۰، حدیث ۲۸۳.
۳- شیخ کلینی، فروع کافی، ص ۲۲۰، حدیث ۲۸۱.
۴- شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۲۲۵، حدیث ۱۳.

زبانتان را نگه دارید و در خانه بنشینند تا اتفاق ناگواری برای شما پیش نیاید. این بزرگواران در آن زمان شیعیان و خاندانشان را از خروج و قیام آشکار منع می کردند، آن ها هم پیروی می کردند زیرا؛ اطاعت از آن ها را واجب می دانستند. از معلّی بن محمد با چند واسطه از بشیر عطار نقل شده که از امام صادق شنیدم می فرمودند: «نحن قومٌ فرض اللّه طاعتنا».

برای همین بود که زید بن علی بن حسین وقتی می خواست در کوفه

خروج کند به دنبال «ابوجعفر احول مؤمن طاق» فرستاد و از او خواست که در قیام، وی را همراهی کند، اما او نپذیرفت و گفت: یک جان بیشتر ندارم و اگر آن را هم در راه باطل بدهم در آخرت هیچ راه نجاتی نخواهم داشت. البته زید حجت خدا در روی زمین نبود ولی امام صادق علیه السلام

حجّت خدا و اطاعت او واجب بود. او می گفت امام علیه السلام هم از قیام وخروج نهی می کنند.(۱)

نوه های امام سجاد علیه السلام در عصر مروانیان همگی در دوره زندگانی امام صادق علیه السلامبه سر می بردند. شیخ طوسی همه پسرعموهای حضرت را جزو اصحاب و شاگردان ایشان به شمار آورده است.(۲) امام صادق علیه السلام

بزرگ سادات بود و چنان که نقل شد امام علیه السلام از قیام و خروج آن ها بر ضدّ خلافت در آن اوضاع و شرایط منع می کرد. حسین بن علی بن حسین علیه السلام می گوید: ما سادات را هر جمعه، ابراهیم بن هشام مخزومی (حاکم مدینه) در مسجد جامع مدینه جمع می کرد و سپس به منبر می رفت و

تامی توانست بر علی و اولادش ناسزا و لعن می فرستاد.(۳) در این وضعیت

۱- شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص۱۷۴، حدیث ۵.

۲- شیخ طوسی، رجال طوسی، صص ۲۷۹ - ۲۸۰.

۳- شیخ مفید، الارشاد، ص۲۶۹.

سادات فقط می نشستند و سخنان او را می شنیدند و حرفی نمی زدند. آن ها رنج می بردند ولی برای حفظ جان خویش و به پیروی از امامان، تقیه می کردند و دست به هیچ حرکتی برضد خلافت نمی زدند. این ملایمت آن ها در برخورد با خلفا سبب شد زندگی نسبتا آرامی در مدینه داشته باشند و کم تر توجه مخالفان را به خود جلب کنند. به این سبب بود که فرزندان امام سجاد علیه السلام از مدینه خارج شدند و به ملک شخصی آن حضرت در خارج مدینه رفتند و یا حتی در قیام زید که برادر و یا عموی آن ها بود، شرکت نکردند.

سادات حسینی این رفتار صلح آمیز و سیاست کناره گیری از شورش ها

و قیام ها را در اوایل دوره عباسیان نیز داشته اند و به همین سبب در قیام نفس زکیه از بنی الحسین به جز سه یا چهار نفر که دو تن از آن ها عیسی و حسین از فرزندان زید بودند، کسی دیگر شرکت نکرد.

زمانی که منصور دوانیقی نفس زکیه را شکست داد، فقط فرزندان

حسن بن حسن که از بنی الحسن بودند را روانه زندان و یا شکنجه کرد و کاری به سادات حسینی نداشت. احمد بن عیسی از حسین بن زید روایت کرده که: من در بین قبر و منبر در مسجد النبی ایستاده بودم که دیدم فرزندان حسن بن حسن را به زندان می برند.(۱)

این نشان می دهد که بنی الحسین، سیاستی مثبت (در پوشش تقیه) در برابر دستگاه حاکمه داشته اند و از هرگونه درگیری علنی با حاکمیّت اجتناب ورزیده اند. عمر اشرف از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که «هر کس طغیان یا آتش دشمنی و فتنه را از میان گروهی از مسلمانان دور کند،

۱- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۵/۵۳۹.

بهشت بر او واجب خواهـد بود».(۱) خود اوماننـد پـدر و برادر بزرگوارش دست به شمشـیر نبرد و حتی در قیـامی که از ناحیه زیـد بر ضـد خلافت صورت گرفت، خودش را کنار کشـید و مانع رفتن زیـد به جنگ با خلیفه شـد و گفت: ای زید نسـبت به مردم کوفه خوشبین مباش، زیرا آن ها مردمی با اراده و پایبند به پیمان خود نیسـتند و اولین بار نیست که تو را به معرکه جنگ می خوانند و سپس تنهایت می گذارند، آن ها پیش از این هم نسبت به جدّ ما و پدرانمان همین معامله را کرده اند.(۲)

البته این گونه نبود که بنی الحسـین اصـلاً معتقد به مبارزه و جهاد با سـلاطین و خلفا نباشـند. اگر شـرایط مبارزه مسـلحانه برای آنـان مهیّا می شـد به میـدان جهاد می رفتنـد وماننـد امام حسـین علیه السـلام به جهاد می پرداختنـد. برای همین است که امام صادق علیه السـلام ضـمن ردّ تهمت زیـدیه به آن حضـرت، مبنی بر اینکه اعتقاد به جهاد ندارید، فرمودند: «أنا لا اراه بَلی واللّه إنّی لا راه، ولکن أکره ان ادع علمی إلی جَهلهم»؛(۳)

من اعتقاد به جهاد ندارم!؟ قسم به خداوند که به آن اعتقاد دارم، ولی نمی خواهم علم خود را به جهل شما واگذارم. پس امام علیه السـلام راه مبارزه مسـلحانه با حکومت را ردّ نمی کنـد امّا شـیوه زیدیه را هم قبول ندارد. پس سادات حسـینی مانند پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله همه خیر را در شمشـیر و در سایه آن می دانسـتند و معتقـد بودنـد که «الخیر کلّه فی السـیف و تحت السیف و فی

ظل السیف...».(۴)

برای این است که امام سجّاد در پاسخ به اعتراض شخصی که به ایشان

۱- شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۱۶۴.

۲- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۱۳۲.

۳- شیخ کلینی، فروع کافی، ۵/۱۸، حدیث ۲.

۴- علامه مجلسی، بحارالانوار، ۹۷/۹، حدیث ۱۰ به نقل از امالی صدوق، ص ۵۷۸.

گفت: شما راحتی حجّ را انتخاب و سختی جهاد را ترک کرده اید فرمودند: جهاد شرایطی دارد و زمانی مطلوب و ثمر بخش است که نیروهایی عابد، صالح و آگاه پیدا شوند، در چنان موقعی جهاد از حج مقدم و شایسته تر است. ایشان زمانی هم به مانع بزرگ جهاد اشاره می کنند و می فرمایند: «ما بمکّه والمدینه عشرون رجلاً یحبّنا».(۱)

امام علیه السلام از نداشتن همراهانی مطمئن و افرادی مخلص که تابع آنان باشند، پرده بر می دارند و می فرمایند: «در مکه و مدینه بیست نفر مرد وجود ندارد که ما اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته باشند». امام باقر علیه السلام

چنان جهاد و جنگ را ضروری می داند که می فرماید: «اذا اجتمع للإمام عدّه أهل بدر ثلاثمأه و ثلاث عشر وجب علیه التغییر».(۲)

اگر ۳۱۳ نفر به اندازه جنگجویان بدر، گرد امام جمع شوند، بر امام لازم است که به قیام و تغییر حکومت عصرش بپردازد.

امام صادق علیه السلام نیز در جواب سدیر صیرفی فرمودند: «اگر ما به اندازه همین گوسفندان یاور و نیرو داشتیم قیام می کردیم». این سخنان حاکی از آن است که آن ها علاقه مند به جهاد و مبارزه بوده اند ولی به سبب نبودن نیروی جنگی و نیز شرایط سخت و خشنی که از ناحیه خلفا اعمال می شد، چاره ای جز پنهان کاری و تقیه نداشته اند. آن ها در آن اوضاع بیشتر به امور فرهنگی و اجتماعی جامعه و تربیت شاگردان و اصحاب خویش پرداختند و سعی کردند از این رهگذر خود را به مردم بشناسانند و آنان را به سوی خویش فرا خوانند.

۱- علامه مجلسی، بحارالانوار، ۴۶/۱۴۳، حدیث ۲۵.

۲- علامه مجلسی، بحارالانوار، ۱۰۰/۴۹ حدیث۱۸.

نتیجه

سادات حسینی در دوره مروانیان (۶۴ – ۱۳۲ه .) زیر فشار و اقدامهای سرکوب گرانه حکومت، در معرض کشتار و آزار و اذیّت قرار گرفتند و دچار مصیبت و گرفتاری های بسیاری شدند. علی علیه السلام در خطابه ها مورد لعن و ناسزا قرار گرفت، حقوق سادات از بیت المال قطع شد و خلفا با گماشتن جاسوسانی، آن ها را تحت نظر گرفتند. از طرف دیگر خلفای مروانی، انحراف از اصول و مبانی اسلام را به اوج رساندند و برای استقرار حاکمیت و موروثی کردن آن در خاندان خویش از ارتکاب هر جنایتی خودداری نورزیدند.

بنی الحسین در آن موقعیت و با توجه به آن شرایط سخت و خشونت بار چاره ای جز این نداشتند که در پوشش تقیه در عرصه های فرهنگی و اجتماعی به کارشان ادامه دهند. سادات حسینی با درک زمانه خویش و با توجه به شکست حرکت های نظامی آن دوره و به سبب ضعیف شدن بنیان های دینی مردم دست به هیچ گونه اعمال خشونت بار و سیاسی بر ضد حاکمیت نزدند و بیشتر در این عصر به علم و تحصیل پرداختند. حتی اگر زید و فرزندش یحیی از میان سادات حسینی دست به قیام زدند، مورد استقبال و حمایت از ناحیه دیگر سادات قرار نگرفتند؛ زیرا سادات حسینی می دانستند که قیام و درگیری جز شکست و نابودی چیز دیگری

ص:۱۶۳

را به دنبال نخواهد داشت.

این سیاست و عملکرد صلح آمیز نه تنها در عصر مروانیان که در عصر عباسیان هم از ناحیه سادات حسینی دنبال شد. البته بنی الحسین همانند جدّشان ابا عبداللّه و علی علیهماالسلام برای جهاد شروطی را لازم می دانستند و در جواب کسانی که از آن ها می پرسیدند چرا مانند اجدادتان جهاد با دشمن ندارید؟ می فرمودند: چون یار و پیروی نداریم. این دوره از حیات امامان شیعه با عصر ابا عبداللّه متفاوت بود، چرا که پس از قیام عاشورا مردم از نظر دینی و باورهای اسلامی ضعیف و بی اطلاع شده بودند و از طرف دیگر حاکمان هم شرایط بسیار خشن و سختی را به وجود آورده بودند بنابراین بنی الحسین در این زمان چاره ای جز توجه به امور فرهنگی نداشتند و امکان جهاد هم برایشان میسّر نبود و اگر جهادی صورت می گرفت جز شکست نتیجه ای نداشت.

این عصر مصادف با برخورد اندیشه ها و پیدایش فرق و مذاهب مختلف بود و چون شبهات و اشکالات جدیدی وارد حوزه اسلام می شد، ائمه اطهار علیهم السلام از فرصت به دست آمده بهره بردند و در جهت معرفی اسلام واقعی و مبانی تشیع و پاسخ به شبهات گام برداشتند و از این طریق با حاکمیت به مبارزه پرداختند.

سادات حسینی

امام سجاد علیه السلام

زید علی اصغر عبدالرحمن سلیمان حسین اکبر محمد اصغر امام باقر علیه السلام

عبداللّه عمر حسن حسین اصغر

محمد ارقط

محمد

حسین عیسی یحیی

عبداللّه امام صادق علیه السلام

علی عبیداللّه سلیمان عبداللّه حسن علی

علی اصغر

قاسم حسن عمر

ص:۱۶۵

خاندان بنی امیه

عبد شمس

امیه

حرب

ابوالعاص

ابو سفیان

حکم عفان

معاویه

مروان عثمان

یزید اول یزید ثانی عبدالملک

معاویه ثانی ولید ثانی

سلیمان محمد ولید عبدالعزیز

مروان یزیدثالث عمر

ابراهیم

ص:۱۶۶

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن مجید.

۲. نهج البلاغه، ترجمه سید علی نقی فیض الاسلام، تهران، بی نا، ۱۳۲۶ش.

۳. صحیفه سجادیه، ترجمه جواد فاضل، تهران، نشر سپهر، چاپ سیزدهم، ۱۳۶۱ش.

۴. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرم الشیبانی، الکامل فی التاریخ، ۱۳ جلد، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۴۱۴ه .

۵. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ۸ جلد، بیروت، نشر دارالاضواء، ۱۴۱۱ه .

۶. ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اوّل، ۱۳۷۷ش.

۷. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ۱۸ جلد، بیروت،

نشر دارالکتب العلمیه، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ه .

۸. ابن حبان، محمد بن حبّان بن احمد، الثقات، ۹ جلد، بیروت، نشر

دارالفکر، چاپ اول، بی تا.

۹. ابن حجر، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ۷ جلد، بیروت، نشر دار صادر، چاپ اوّل، ۱۳۲۶ه .

۱۰. ابن سعد، محمد بن واقدی، الطبقات الکبری، ۸ جلد، بیروت،

دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۸ه .

۱۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی بن حسین، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ه .

۱۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ۴ جلد، قم، نشر علامه، چاپ دوم، بی تا.

۱۳. ابن طاووس، فرحه الغری، ۲ جلد، نجف اشرف، نشر حیدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۲ه .

۱۴. --- فتح الأبواب، قم، نشر مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۰۹ه .

۱۵. ابن طقطقی، محمد، الأَصیلی فی أنساب الطالبیین، قم، نشر کتابخانه

آیت اللّه مرعشی، چاپ اول، ۱۴۱۸ه .

۱۶. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، الفخری فی الآداب السلطانیه، قم، نشر شریف الرضی، چاپ اوّل، ۱۴۱۴ه .

۱۷. ابن عبدربه، العقد الفرید، ۶ جلد، بیروت، نشر دارالکتب العربیه، چاپ اول، ۱۴۰۳ه .

۱۸. ابن عساکر، علی بن حسن بن هبه اللّه، تاریخ مدینه دمشق، ۷۴ جلد، بیروت، نشر دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۸ه .

۱۹. ابن عماد الحنبلی، ابوالفلاح عبدالحی بن احمد، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ۸ جلد، بیروت، نشر دار الآفاق الجدیده، بی تا.

۲۰. ابن عنبه، احمد بن علی حسینی، الفصول الفخریه، تهران، انتشارات

علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.

۲۱. ابن عنبه احمد بن علی حسینی، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، مصحح افتخاری، قم، نشر صدر، ۱۴۱۷ه .

۲۲. ابن قتیبه، ابو محمد عبداللّه بن مسلم دینوری، الامامه والسیاسه، ۲

جلد، قم، نشر شریف الرضی، چاپ اول، ۱۳۷۱ش.

۲۳. ابن قتیبه، ابو محمد عبداللّه بن مسلم دینوری، المعارف، قم، نشر شریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۵ه .

۲۴. ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر دمشقی، البدایه والنهایه، ۱۲ جلد بیروت،

نشر دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ه .

۲۵. ابن نسابه، ابی الحسن علی بن محمد علوی عمری، المجدی فی انساب الطالبیین، قم، نشر کتابخانه آیت اللّه مرعشی، چاپ اول، ۱۴۰۹ه .

۲۶. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، اثبات الوصیه، قم، نشر شریف

الرضی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ه .

۲۷. اربلی، ابوالفتح علی بن عیسی، کشف الغمّه، ۳ جلد، بیروت، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۰۱ه .

۲۸. اردبیلی، محمد بن علی، جامع الرواه، ۲ جلد، قم، نشر کتابخانه آیت اللّه مرعشی، چاپ اول، ۱۴۰۳ه .

۲۹. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، الأغانی، ۲۱ جلد، بیروت، نشر دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۶ه .

۳۰. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، قم، نشر شریف

الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۴ه .

۳۱. اصفهانی، ابو نعیم، حلیه الاولیاء وطبقات الأصفیاء، ۱۰ جلد، قم، نشر اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۲۷ه .

۳۲.امین، احمد، ضحی الاسلام، ۳جلد، مصر، نشر مکتبه النهضه، چاپ هفتم، بی تا.

۳۳. أشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، مقالات الإسلامیین و اختلاف

المصلین، بیروت، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۴۰۰ه .

۳۴. أفندی، میرزا عبداللّه، ریاض العلماء، ۵ جلد، قم، نشر کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ۱۴۰۱ه .

۳۵. بخاری، ابو نصر، معالم انساب الطالبیین، قم نشر ستاره، چاپ اول،

۱۳۸۰ش.

۳۶. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، ۱۰ جلد، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ه .

۳۷. ---، فتوح البلدان، تهران، نشر نقره، چاپ اول، ۱۳۳۷ش.

۳۸. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، تاریخ الاسلام، ۳۹ جلد، بیروت،

نشر دارالکتب العربیه، چاپ اول، ۱۴۰۹ه .

۳۹. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ۱۱جلد، قم، نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۲ه .

۴۰. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، مترجم علی جواهر کلام، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۳ش.

۴۱. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، نشر انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.

۴۲. جمعی از نویسندگان دانشگاه کمبریج، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام وغیره، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.

۴۳. حسینی زرباطی، سید حسین، بغیه الحائر فی احوال امام باقر علیه السلام، قم، نشر کتابخانه آیت اللّه مرعشی، چاپ اول، ۱۴۱۶ه .

۴۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ۲۰ جلد، تهران، نشر

مکتبه الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۴۰۱ه .

۴۵. حموی، محمد بن اسحاق، انیس المؤمنین، تهران، نشر بنیاد بعثت،

ص:۱۷۰

۱۳۶۳ش.

۴۶. الخزاز القمی الرازی، ابو القاسم علی بن محمـد، کفایه الاثر، تصـحیح عبـداللطیف بن علی اکبر الحسـینی، قم، نشـر بیـدار، چاپ اول، ۱۴۰۱ه .

۴۷. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۲۴ جلد، قم، نشر آثار الشیعه، چاپ چهارم، ۱۴۱۰ه .

۴۸. دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، قاهره، نشر دار احیاء الکتب العربیه، چاپ اول، ۱۹۶۰م.

۴۹. ذهبی، شمس الدین محمد بن حسین، تذکره الحفاظ، ۵ جلد، بیروت، نشر دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بی تا.

۵۰. رستگار، پرویز و بیات، یوسف و عزیزی، حسین، راویان مشترک، ۲ جلد، قم، نشر بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.

۵۱. رضوی اردکانی، ابوالفضل، زید بن علی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۱ش.

۵۲. زرکلی، خیرالدین، الأعلام، ۸ جلد، بیروت، نشر دارالعلم للملایین، چاپ هفتم، ۱۹۸۶م.

۵۳. زمخشری، تفسیر الکشاف، ۴ جلد، بی تا، بی نا.

۵۴. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الأنساب، ۵ جلد، بیروت، نشر دارالجنان، چاپ اول، ۱۴۰۸ه .

۵۵. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، تاریخ الخلفاء، قم، نشر شریف

الرضی، چاپ اول، ۱۳۷۰ش.

۵۶. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر، الملل والنحل، قم، نشر شریف الرضی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش.

۵۷. شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن بابویه، امالی صدوق، بیروت،

مؤسسه اعلمی مطبوعات، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ه .

۵۸. شیخ طبرسی، الاحتجاج، ۲ جلد، قم نشر اُسوه، چاپ اول، ۱۴۱۳ه .

۵۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الرجال، نجف الاشرف، نشر حیدریه،

چاپ اول، ۱۳۸۰ه .

۶۰. شیخ کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، اصول کافی، ۴ جلد، بیروت،

نشر دارالاضواء، ۱۴۰۵ه .

۶۱. ---- فروع کافی، ۸ جلد، بیروت، نشر دارالاضواء، ۱۴۱۳ه .

۶۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، قم، نشر مؤسسه اسلامی،

چاپ اول، ۱۴۱۷ه .

۶۳. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، الارشاد، نشر بصیرتی،

قم، بی تا.

۶۴. طبرسی، ابوعلی، اعلام الوری، بیروت، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۹۷۰م.

۶۵. طبری الصغیر، ابو جعفر محمد بن جریر رستم، دلائل الامامه، قم، نشر شریف الرضی، چاپ سوم، ۱۳۶۳ش.

۶۶. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک، ۸جلد، بیروت، نشر دار احیاء التراث، چاپ اول، ۱۳۸۴ه .

۶۷. عاصی، حسن، التصوف الاسلامی، بیروت، نشر عزالدین، چاپ اول، ۱۴۱۴ه .

۶۸. عبد دیکسون، عبدالامیر، خلافت اموی، ترجمه گیتی شکری، تهران،

نشر ظهوری، ۱۳۸۱ش.

۶۹. غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، تهران، نشر نقش جهان، چاپ

دوم، ۱۳۳۰ش

۷۰. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۱۶ جلد، بیروت، نشر دارالفکر، چاپ دوم، ۱۳۹۸ه .

۷۱. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ۲ جلد، قم، نشر هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۴ش.

۷۲. قهپائی، زکی الدین علی، مجمع الرجال، ۷ جلد، قم، مؤسسه اسماعیلیان، بی تا.

۷۳. کاظمی، محقق، کشف القناع فی حجیه الاجماع، تهران، نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۱۶ش.

۷۴. مامقانی، عبداللّه، تنقیح المقال، ۳ جلد، نشر مرتضویه، نجف اشرف، بی نا، چاپ اول، ۱۳۵۰ه .

۷۵. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، نشر داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ه .

۷۶. محدث نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ۱۲ جلد، قم،

نشر مؤسسه اهل البیت، چاپ اول، ۱۴۰۸ه .

۷۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، ۴جلد، مصر، نشر سعاده، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ق.

۷۸. مستوفی، حمداللّه، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۲ش .

۷۹. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه والاشراف، قاهره، نشر دارصادر.

۸۰.مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، نشر بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش .

ص:۱۷۳

۸۱. مقریزی عبیدی، خطط المقریزیه، ۴ جلد، بیروت، نشر دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ه .

۸۲. ممتحن، حسینعلی، تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، تهران، نشر دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.

۸۳. موسوی المقرم، سید عبدالرزاق، رهبر انقلاب خونین کوفه، ترجمه عطاردی، تهران، نشر جهان، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.

۸۴. نسابه مروزی، اسماعیل، الفخری فی انساب الطالبیین، قم، نشر کتابخانه آیت اللّه مرعشی، چاپ اول، ۱۴۰۹ه .

۸۵. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، بی تا.

۸۶. یعقوبی، ابن واضح احمد بن ابو یعقوب بن جعفر، تاریخ یعقوبی، ۲جلد، قم، نشر شریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۴ه .

ص:۱۷۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹